
فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار
۱۵	مقدمه

مبحث توحید / ۲۱

۲۱	آیات و نشانه‌های خداوند در خلقت انسان
۲۳	آیات و نشانه‌های خدا در اطرافمان
۲۵	ندیدن چیزی دلیل بر نبودن آن نیست
۲۵	بُهلول و ابوحنیفه
۲۷	وجود چیست و از کیست؟! ..
۲۸	خالق همه موجودات یکی است
۳۰	صفات ثبوتیه
۳۰	عالم بودن خدا
۳۴	علم مخلوق دلیل بر علم خالق
۳۸	قدرت خدا
۳۹	قدرت فاتح خیبر
۴۱	معجزه‌ای از امام صادق <small>علیه السلام</small>
۴۲	سایر صفات ثبوتیه

۴۳	بصیرتِ ابوهارون نایینا
۴۴	صفات سلیمیّه
۴۶	التجا به خالق و نتیجه عمل خالص

مبحث نبوّت / ۴۹

۴۹	نبوّت عامّه
۴۹	اختیار
۵۰	راهنمای درونی و بیرونی
۵۲	خصوصیات نبی
۵۲	(۱) عصمت
۵۴	فروق نیّت خیر و شرّ و عمل به آنها
۵۵	عقیده شیعه و سنی در مورد عصمت
۵۸	نبوّت خاصّه
۵۸	علماء یهود و نصاری و تحریف کتاب‌هایشان
۶۰	(۲) معجزه
۶۱	پدر، مادر و جدّ پیامبر
۶۲	تولّد پیامبر و سال‌های نخستین زندگی
۶۳	دوران نوجوانی و جوانی
۶۴	بعثت و آیات نخستین
۶۶	دعوت مخفیانه
۶۶	انزال و تنزیل قرآن
۶۷	چرا قرآن معجزه است؟!
۶۹	دعوت علنی
۷۰	محاصره اقتصادی
۷۱	قرآن بزرگترین معجزه پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>

۷۴	درک مفاهیم قرآن با عنایت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> است
۷۵	استفاده امام از قرآن
۷۷	مسائلی درباره قرآن

مبحث امامت / ۸۳

۸۳	تعیین و معرفی ائمه توسط پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۸۴	دو فرقه شدن مسلمانان
۸۶	دلایل عقلی بر لزوم تعیین خلیفه از طرف خدا و پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۸۹	دلایل نقلی
۸۹	دلیل اول: آیه تبلیغ
۹۲	دلیل دوم: آیه ولایت
۹۳	دلیل سوم: آیه مباهله
۹۶	دلیل چهارم: حدیث منزلت
۹۷	دلیل پنجم: آیه تطهیر
۹۹	سه آیه دیگر در مورد ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۰۱	جریان خلافت بعد از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۰۳	دوران امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۰۴	آگاهی امام حسین <small>علیه السلام</small> از سرانجام سفر
۱۰۴	علت قیام امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۰۵	نقش اهل بیت امام حسین <small>علیه السلام</small> در قیام کربلا
۱۰۶	آخرین امام معصوم
۱۰۷	غیبت صغری و کبری
۱۰۸	نواب خاص و عام
۱۰۹	نقش فقها در زمان غیبت کبری
۱۱۰	چند سؤال و پاسخ به آنها

۱۱۲	چرا غیبت؟!
۱۱۵	خروج سُفیانِی و صبیحهٔ آسمانی
۱۱۷	شروع قیام حضرت
۱۱۸	رجعت
۱۱۸	ولایت خدا
۱۱۹	ولایت پیامبر ﷺ
۱۲۰	ولایت علی <small>علیه السلام</small> و ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small>
۱۲۱	قاضی باید فقیه باشد
۱۲۳	مجتهد
۱۲۳	پدر، ولیّ طفل
۱۲۳	جمهوری اسلامی و قانون اساسی

مبحث معاد / ۱۲۷

۱۲۷	وجود ما از خداست
۱۲۸	مالک همه چیز خداست
۱۲۹	هدف از خلقت
۱۳۰	به سوی او رجوع می‌کنیم
۱۳۱	دو حکایت از قرآن دربارهٔ معاد
۱۳۴	امام موسی کاظم <small>علیه السلام</small> و ساحر
۱۳۵	موجودات خاضع امامند
۱۳۶	علم، قدرت، حضور و شهادت دادن ائمه
۱۳۸	خدای تعالی از ایجاد معاد ناتوان نیست
۱۳۹	همه رفتنی هستند
۱۴۰	تکلیف ما نسبت به مرگ
۱۴۱	چرا از مرگ می‌ترسیم؟!

۱۴۲	وضع افراد در حال احتضار و جان دادن
۱۴۵	سختی و راحتی گاهی نعمت است و گاهی عذاب
۱۴۶	برزخ
۱۴۶	هرگز بازگشتی نیست
۱۴۷	بعضی از احکام و آداب میّت
۱۴۹	روح عذاب می شود
۱۵۰	چند حکایت در مورد برزخ
۱۵۵	وضع مؤمن در موقع جان دادن
۱۵۷	توسل به ائمه <small>علیهم السلام</small> و شفای محتضر
۱۵۸	فریادرسی ائمه در لحظه مرگ
۱۵۹	کافر که مسلمان شد، گناهانش پاک می شود
۱۵۹	اگر سنی شیعه شود خداوند او را می بخشاید
۱۶۱	بعد از توبه بخشش خداست
۱۶۲	گریه بر امام حسین <small>علیه السلام</small> مثل توبه
۱۶۳	زیارت عاشورا و عنایت حسینی
۱۶۴	سؤال و جواب در قبر
۱۶۵	خصوصیات قیامت
۱۶۶	حوض کوثر برای شیعیان علی <small>علیه السلام</small>
۱۶۹	حساب
۱۶۹	شهادت اعضاء و جوارح
۱۷۰	میزان
۱۷۰	اصحاب تابوت
۱۷۱	درجات بهشت بر حسب ایمان
۱۷۱	وضع مؤمن گناهکار
۱۷۲	حقّ الناس

- ۱۷۶ کلیدهای بهشت و جهنم بدست مولا علی علیه السلام
- ۱۷۷ رحمت پیامبر نسبت به دوستان ائمه اطهار
- ۱۷۹ پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در کنار صراط
- ۱۸۰ جهنمیان باز هم از اهل بیت دوری می کنند
- ۱۸۱ تجسم اعمال
- ۱۸۲ ده صنف از امت پیامبر در قیامت

مبحث عدل / ۱۸۵

- ۱۸۵ عدل و ظلم یعنی چه؟
- ۱۸۶ خداوند عادل است و ظالم نیست
- ۱۸۷ عدالت خداوند از دیدگاه شیعه و سنی
- ۱۸۸ نقص خلقت و محرومیت های دیگر
- ۱۹۲ حوادث طبیعی
- ۱۹۴ رؤیای صادقه
- ۱۹۵ اخبار از وقوع حادثه موحشه
- ۱۹۶ گاهی بلاها بخاطر گناهان است
- ۱۹۷ اثر زکات دادن
- ۱۹۹ آثار بخل

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابی که از نظر گرامی شما خوانندگان عزیز و جوانان خوب و بامحبت می‌گذرد، ثمره فعالیت جمعی از دوستان و محبان امام رضا (علیه السلام) است که از ابتداء با تشویق طلبه فاضل مرحوم حجة الاسلام آقاشیخ غلامرضا زمانیان جلسات اصول عقائد تشکیل می‌شد و بعد از ضایعه وفات ایشان، دوستان رها نکردند و آن جلسات را ادامه دادند تا بحمدالله به این صورت به اتمام رسید. البته بخاطر این که آقایان در سنین نوجوانی و ابتداء جوانی بودند کوشش گردید که مطالب ساده و خلاصه بیان شود. این جانب از این عزیزان تشکر می‌کنم که با علاقه خاص آمدند تا از عقائد حقه اسلام و مذهب تشیع باخبر شوند و بتوانند در مقابل وساوس شیطان

و نفس اماره بایستند. در این جا این جوانان و همه جوانان طالب و تشنه حقایق را سفارش می‌کنم که در تحصیل علوم دینی بخصوص آنچه راجع به اصول دین و مذهب است و همچنین فراگرفتن احکام دین بکوشند و یاد آورند گفتار امام ششم، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را که نقل شده فرمودند: «دوست می‌دارم که با تازیانه بر سر دوستانم بزنم تا فقیه در دین شوند»^(۱)، و این‌گونه بیان، نهایت اهتمام و دلسوزی حضرت است به شیعیان و پیروان خود.

خداوند ما و شما را از لغزشها حفظ کند و آینده ما و شما را بهتر از گذشته قرار دهد.

سید علی محمد دستغیب

۸۱/۳/۱۴

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱، باب فرض العلم و وجوب طلبه...، روایت ۸.

مقدمه

توحید

آیا در خدا شک است؟! خدایی که خالق آسمانها و زمین است. نشانه‌های وجود خدای تعالی و توحید او در همه جا فراوان است. هیچ‌گونه نقصی در خدای تعالی نیست. خدایی که دارای جمیع صفات «ثبوتیه» است مثل علم، قدرت و حیات و همچنین صفات «سلبیه» مثل بی‌شریک و بی‌مکان بودنش.

نبوت

خدای تعالی برای هدایت و راهنمایی بشر و آشنایی آنها با خودش پیامبرانی را فرستاد که نخستین آنها حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و آخرین ایشان حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که خاتم و خاتم پیامبران و رحمة للعالمین هستند.

از خصوصیات نبی، عصمت است و هر پیامبری برای صدق ادعایش دارای معجزاتی بوده. بزرگترین معجزه پیامبر اسلام «قرآن» است. کتابی

که جاوید است و تابحال کسی نتوانسته مثل آن را بیاورد و یا آن را تحریف کند؛ چرا که خداوند حافظ آن است.

معاد

ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم^(۱). از اعتقادات ما این است که با مردن نابود نمی‌شویم و پس از این عالم، عالم دیگری است. برزخ، قیامت، بهشت و دوزخ همه حقیقت دارند. پیروان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام سرانجام اهل بهشت می‌شوند و دشمنان آنان در جهنم جاوید خواهند ماند.

امامت

با توجه به دلایل عقلی و نقلی (قرآن و روایات)، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طرف خدای تعالی در موارد متعددی مولا علی علیه‌السلام و یازده فرزند بزرگوارش را بعنوان خلیفه و جانشین خود معرفی نمودند که نمونه آشکار و محکم این موارد را در غدیر خم می‌بینیم. بعد از رحلت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مسلمانان دو دسته شدند. عده کمی حرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را گوش دادند، پیرو اهل بیت علیهم‌السلام شده و خلافت و امامت آنان را پذیرفتند که به آنها شیعه می‌گویند و آنان اهل نجاتند. اما عده زیادی به حق پشت کرده و در پی غاصبین رفتند و خودشان را «سنی» نامیدند.

بعد از امام علی علیه‌السلام نیز همان گونه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده بودند

۱ - سوره بقره، آیه ۱۵۶.

مسیر امامت ادامه یافت تا به دوران امام زمان، حضرت حجة بن الحسن علیه السلام، رسید که این امام بزرگوار خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و حجّت خدا بر مردم هستند و همانطور که در روایات زیادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام آمده، آن حضرت در حال حاضر در پرده غیبت به سر می‌برند و به اذن پروردگار ظاهر شده و دنیا را پر از عدل و داد می‌کنند پس از آن که پر از ظلم و جور شد.

از آغاز غیبت حضرت ولی عصر (عج)، چهار نفر به ترتیب نواب خاصّ ایشان بودند و بعد از این چهار نفر، فقها بعنوان نایبان عامّ حضرت معرفی شده‌اند که بر مبنای روایات اسلامی در زمان غیبت امام زمان (عج)، فقها مرجع امور شیعیان می‌باشند.

عدل

خدای تعالی عادل است و ظالم نیست. به مردم نیز دستور می‌دهد که عدل پیشه کنند. کسی ظلم می‌کند که عاجز یا ناقص باشد، اما خدای تعالی نه عاجز است و نه ناقص.

بعضی افراد اشکال‌هایی در مورد عدل خداوند مطرح کرده و می‌کنند که همه این اشکالها توسط علماء بزرگ شیعه با دلایل کافی پاسخ داده شده.

کتاب حاضر

این کتاب ارزشمند مجموع جزواتی است که با همت والای طلبه بزرگوار، مرحوم حجة الاسلام شیخ غلامرضا زمانیان، از بیانات استاد گرانقدر حضرت آیت الله سید علی محمد دستغیب تهیه گردید.

مرحوم حجّة الاسلام زمانیان مؤسس و مسؤول كانون فرهنگي و جلسه دعای توسل محبتان امام رضا علیه السلام از کسانی بودند که نیاز جامعه بویژه نسل جوان را به آشنایی با دین اسلام احساس می کردند، لذا هدفشان هدایت جوانان و نوجوانان به خدای تعالی و آشنایی آنها با ائمه اطهار علیهم السلام بود.

پیوسته در جستجوی راه‌هایی برای رسیدن به این هدف و برداشتن گام‌هایی در این مسیر بودند و سرانجام با توجه به تجربیات و سوابقی که در فعالیت‌های فرهنگی داشتند به این فهم رسیدند که باید جوانان و نوجوانان را با علماء ربّانی مرتبط ساخت.

لذا از سال ۱۳۷۵ با پیشنهاد ایشان و استقبال دوستان و موافقت حضرت آیت‌الله دستغیب، به اتفاق تعدادی از جوانان و نوجوانان عضو کانون، هر دو هفته یک مرتبه به محضر استاد بزرگوار مشرف شده و از درس‌های ایشان استفاده می نمودند، که همزمان، مطالب درس یادداشت می شد.

موضوع کتاب

بر هر مسلمانی لازم است تا در زمینه اصول دین تحقیق کند و اعتقادات خود را محکم نماید. لذا پیشنهاد شد موضوع درس، اصول عقاید باشد. حقاً قدم بلندی برای رسیدن به هدف برداشته شد، چرا که حضرت آقا با دلسوزی وقت گذاشتند و متحمل زحمت شده، با اخلاص و حوصله، مطالب لازم برای این مقاطع سنّی را به زبان ساده و همه فهم و کلامی روان، بیان فرموده‌اند.

سلسله درس‌های اصول عقاید حدود دو سال و چهار ماه طول کشید و در تیرماه ۱۳۷۸ پایان یافت.

به لطف خدا در حال حاضر نیز این جلسات با موضوعات دیگری برقرار است و این دوستان با علاقه و اشتیاق خاصی به محضر ایشان حضور می‌یابند و از ایشان که چشمه کمال و معرفتند فیض می‌گیرند. وظیفه مسؤولین این‌گونه مجموعه‌ها و بویژه این کانون است که در تشکیل و ابقاء چنین برنامه‌هایی بیش از گذشته کوشش نمایند و اعضای عزیز نیز فرصت را غنیمت شمرده و استفاده بیشتری نمایند.

از خدای تعالی می‌خواهیم طول عمر با عزت و برکت به علمای بزرگوار و مخلص اسلام عنایت فرماید و ما را توفیق دهد تا هر چه بیشتر از وجود این بزرگان در جهت تهذیب خود و جامعه و کسب آگاهی و معرفت استفاده نماییم.

از خدای تعالی می‌خواهیم به ما عنایت فرموده آنچه را که وظیفه و تکلیف است به ما بفهماند و توفیق دهد در راه رضای او قدم برداریم. و از او می‌خواهیم علو درجات خدمتگزاران صدیق به اسلام و انقلاب اسلامی را و آنان که خدماتشان سبب شد تا امروز ما بتوانیم معارف الهی را کسب کنیم و در زندگی خویش بکار گیریم. همچنین علو درجات بنیانگذار فقید انقلابمان حضرت امام خمینی علیه السلام و علمای ربانی مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی نجابت و شهید آیت‌الله دستغیب علیه السلام و شهدای بزرگوار اسلام و همچنین طلبه بزرگوار مرحوم حجة الاسلام شیخ غلامرضا زمانیان را از خداوند خواستاریم.

از خدای تعالی طلب می‌نمائیم این انقلاب اسلامی را که ثمره خون

شهیدان و مجاهدتها و رنج‌های فراوان بزرگان است از خطرات و انحرافات مصون دارد و به انقلاب عظیم امام‌زمان (عج) متصل نماید و رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را توفیق و حفظ عنایت فرماید.

در پایان از کلیه دوستانی که در تنظیم و تکثیر مطالب و یا در زمینه‌های دیگری همکاری و فعالیت نمودند تشکر و قدردانی می‌نماییم.
و من الله التوفیق.

کانون فرهنگی، هنری محبان امام رضا علیه السلام
اردیبهشت ماه ۱۳۸۲ - مطابق با ربیع الاول ۱۴۲۴

مبحث توحید

خدای تعالی در قرآن می فرماید:

«آیا در خدا شک است؟ خدایی که خالق آسمانها و زمین است»^(۱).

برای خداشناسی آیات و نشانه‌های خدا در همه جا فراوان است.

آیات و نشانه‌های خداوند در خلقت انسان

وقتی در خلقت خودمان فکر کنیم و این که چه کسی این بدن را به این شکل خلق کرده، نمی‌شود گفت پدر و مادر یا انسان دیگری آن را آفریده، بلکه خالق عالم و قادر بوده که ما را آفریده است و هرچه که احتیاج داشته‌ایم به ما عطا فرموده است.

۱ - «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». (سوره ابراهیم، آیه ۱۰)

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ذُمَّ هَدَى» (۱)

«پروردگار ما کسی است که نعمت وجود به همه موجودات بخشیده سپس آنها را هدایت کرده است».

چند مثال ساده در خلقت انسان که دلیل بر وجود خدای عالم و قادر و حی است این که در کف دست مو نیست تا بهتر لمس کنیم، اما در پشت دست مو روئیده. در صورت مردها از یک سن مشخصی محاسن می‌روید، اما زنها محاسن ندارند. چه کسی این گونه خلق کرده؟ اگر گوش، چشم یا بینی ما در جای دیگری قرار داشت، خیلی زشت بود و انجام کارها بسیار مشکل و یا غیر ممکن بود. در حالی که خدای تعالی اینها را به بهترین وجه آفریده و در جای مشخص قرار داده. معلوم است خالق همه یکی بوده که همه را از نظر ساختمان و ریشه‌بندی یک جور آفریده.

کف پای ما صاف نیست؛ چون اگر صاف بود برای راه رفتن مناسب نبود. اگر مو و ناخن نداشتیم یا این که داشتیم اما بلند می‌شد و نمی‌توانستیم آنها را کوتاه کنیم (مثلاً درد می‌گرفت) چقدر بدشکل بود و انجام کارها چقدر سخت می‌شد! اما حالا می‌توان مو و ناخن را کوتاه کرد و هر کس به میل خودش موهایش را بلند یا کوتاه قرار می‌دهد.

ابروها را قوسی آفریده تا عرق وارد چشم نشود. علاوه بر آن حائل چشم باشد و جلو برخورد مستقیم نور را به درون چشم بگیرد. همچنین به زیبایی چهره می‌افزاید.

اگر بینی نداشتیم یا این که بینی ما پهن بود، خیلی ناهنجار می شد. او انسان را از نطفه، سپس علقه (خون لخته شده)، سپس مُضْغَه (تکه گوشت) آفرید. برایش استخوان بندی قرار داد و باگوشت استخوان را پوشانید:

«ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْقَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْقَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا
 آلَ عَلَقَةٍ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ
 أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^(۱)

بعد خداوند از روح خودش در آن دمید^(۲). پس واقعاً «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

آن که خلق می کند خداست. اگر انسان و سائلی درست می کند، مثلاً رایانه می سازد، در اصل، خالق آن خداست. زیرا این عقل را هم خدا به انسان عطا فرموده و بدون خواست او ما هیچ کاری نمی توانیم انجام دهیم.

آیات و نشانه های خدا در اطرافمان

آیات و نشانه های وجود خدا و توحید او در اطرافمان نیز فراوان است.

روزی صیادی در جنگل به درختی رسید. در بالای آن گنجشکی را دید که مضطرب بود. جوجه های گنجشک در معرض حمله ماری که در حال بالا آمدن از درخت بود قرار گرفته بودند. در این موقع گنجشک

۱ - سوره مؤمنون، آیات ۱۳ و ۱۴.

۲ - «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي». (سوره ص، آیه ۷۲)

برگ‌هایی را روی جوجه‌هایش قرار می‌دهد. وقتی مار به لانه گنجشک می‌رسد فوراً از لانه دور می‌شود. معلوم می‌شود که برگ‌ها سم داشته‌اند. چه کسی به گنجشک فهمانده که باید این کار را انجام دهد تا جوجه‌هایش نجات یابند؟

وقتی که جوجه پرنده از تخم خارج می‌شود دهانش را باز می‌کند و مادرش از چینه دان خود به جوجه غذا می‌دهد. این را چه کسی به پرنده یاد داده؟

بچه گوسفند وقتی به دنیا می‌آید می‌تواند راه برود، اما نوزاد انسان این طور نیست. چون گوسفند نمی‌تواند بچه‌اش را مثل انسان در دامان تربیت کند. بعضی حیوانات کیسه‌ای دارند که بچه‌هایشان را در آن قرار می‌دهند و به آنها شیر می‌دهند تا وقتی که بزرگ شوند. چه کسی این توانایی و امکانات را برای آنها قرار داده؟

روزی علی بن میثم تمار وارد یکی از مجالس حسن بن سهل شد. متوجه شد شخصی که منکر خداست در مجلس حاضر است و می‌گوید: «خدا نیست، از کجا آمده؟ کجاست؟...»

علی بن میثم خیلی ناراحت شد. به سهل گفت: «وقتی از خانه بیرون می‌آمدم کشتی‌ای را دیدم که مردم را سوار می‌کرد و از این طرف دریا به آن طرف می‌برد. اما آن کشتی ناخدا نداشت.»

آن شخص به حسن بن سهل گفت: «این مرد کیست؟ دیوانه است؟ مگر می‌شود کشتی بدون ناخدا حرکت کند و مردم را سوار و پیاده نماید؟»

علی بن میثم به او گفت: «تو که می‌گویی این کشتی نمی‌تواند بدون

ناخدا باشد پس چگونه می‌گویی این عالم بدون ناخداست؟!». در این جا آن شخص مَلحد بی جواب ماند.^(۱)
وجود خداوند از آیات او روشن است.

ندیدن چیزی دلیل بر نبودن آن نیست

معلّمی به بچه‌ها درس می‌داد. او منکر خدا بود و می‌گفت: خدا وجود ندارد چون ما او را نمی‌بینیم.

یکی از بچه‌ها بلند شد و گفت: «بچه‌ها! معلّم ما دیوانه است و عقل ندارد، چون ما عقل او را نمی‌بینیم».

انسان بسیاری از چیزها را نمی‌بیند، ولی وجود دارند. مثلاً هوایی که تنفس می‌کنیم قابل دیدن نیست. همچنین روح، جاذبه زمین، جریان برق و صدایی که به گوش ما می‌رسد دیده نمی‌شوند، اما وجود دارند. بعضی حیوانات و پرندگان بعضی از صداهایی را که ما نمی‌توانیم بشنویم قادرند بشنوند، مثلاً صدای اموات را وقتی که عذابشان شدید است. همچنین بعضی ارتعاشات زمین لرزه را که ما نمی‌توانیم حس کنیم، بعضی حیوانات حس می‌کنند.

بُهلول و ابوحنیفه

روزی بهلول که یکی از اصحاب و شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام بود از مجلس درس ابوحنیفه گذر می‌کرد. او را مشغول تدریس دید و شنید که ابوحنیفه می‌گفت: جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) مطالبی می‌گوید

۱ - بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۷۴، باب ۲۱، روایت ۶.

که من آنها را نمی‌پسندم:

اول آن که شیطان در جهنم معذب خواهد شد. در صورتی که شیطان از آتش خلق شده است و چگونه ممکن است به واسطه آتش عذاب شود؟

دوم آن که خدا را نمی‌توان دید، و حال این که خداوند موجود است و چیزی که هستی و وجود داشت چگونه ممکن است دیده نشود؟ سوم آن که او می‌گوید فاعل و بجا آورنده اعمال، خود بنی آدمند و بین خوب و بد آن اختیار دارند، در صورتی که اعمال بندگان بنا به شواهد، از جانب خداست نه از ناحیه بندگان.

بهلول همین که این کلمات را شنید کلوخی برداشت و به سوی ابوحنیفه پرت کرده و گریخت. اتفاقاً کلوخ به پیشانی ابوحنیفه اصابت کرد و پیشانی‌اش را کوفته و آزرده نمود. ابوحنیفه و شاگردانش دنبال بهلول رفتند و او را گرفته پیش خلیفه بردند.

بهلول پرسید: از طرف من به شما چه ستمی شده است؟

ابوحنیفه گفت: کلوخی که پرت کردی سرم را آزرده است.

بهلول پرسید: آیا می‌توانی آن درد را نشان بدهی؟

ابوحنیفه جواب داد: مگر درد را می‌توان نشان داد؟

بهلول گفت: اگر به حقیقت دردی در سر تو موجود است چرا از نشان دادن آن عاجزی و آیا تو خود نمی‌گفتی هرچه هستی دارد قابل دیدن است؟ و از نظر دیگر مگر تو از خاک آفریده نشده‌ای و عقیده نداری که هیچ چیز به همجنس خود عذاب نمی‌شود و آزرده نمی‌گردد؟ آن کلوخ هم از خاک بود، پس بنا به عقیده خودت من تو را نیاززده‌ام. از اینها

گذشته مگر تو در مسجد نمی گفتی هرچه از بندگان صادر شود در حقیقت فاعل آن خداوند است و بنده را اختیار و تقصیر نیست؟ پس این کلوخ را هم من به اختیار خودم نزدم بلکه از طرف خداوند بر سر تو وارد شده و مرا تقصیری نیست.

ابوحنیفه فهمید که بهلول با یک کلوخ سه اشتباه او را فاش کرد. در این هنگام هارون الرشید خندید و او را آزاد نمود.^(۱)

با توجه به مطالبی که گفته شد نتیجه می گیریم که ندیدن چیزی دلیل بر نبودن آن نیست. ما نمی توانیم خدای تعالی را با چشم سر ببینیم، اما نمی توان گفت که چون خدا را نمی بینیم پس خدا وجود ندارد. بلکه وقتی این همه آیات و نشانه های وجود خداوند را در عالم می بینیم متوجه می شویم که حتماً باید خالق باشد که اینها را با این همه نظم و تناسب و هماهنگی آفریده است.

ما نمی توانیم بفهمیم که خدای تعالی چطور است و چه نوع است و چیست، و بزرگان دین هم به ما دستور نداده اند که به دنبال فهمیدن آن باشیم. فقط می دانیم هستی و وجودمان از خداست و خدای تعالی عین وجود است. حال وجود یعنی چه؟

وجود چیست و از کیست؟!

وجود یعنی هستی. شما خودتان هستید. می دانید که هستید و وجود دارید، اما آیا می توانید این «وجود» را نشان دهید؟

۱- پند تاریخ، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳.

خدای تعالی مالک همه هستی‌های دنیا است. بیش از این نمی‌توانیم ملتفت شویم. ما که وجود خودمان را نمی‌توانیم ببینیم پس چگونه می‌توانیم وجود خدای تعالی را که همه هستی‌های دنیا مال اوست ببینیم؟ اصل وجود ما از خداست و خدا را می‌توانیم با صفاتش بشناسیم. پس خلاصه خدای تعالی خالق ماست و خالق همه چیز است و حتماً باید باشد، چون هیچ چیز بدون علت نمی‌تواند موجود باشد.

خالق همه موجودات یکی است

ما می‌خواهیم بگوییم خدای تعالی یکی است و دو تا نیست. چون اولاً اگر خدا دو تا باشد عالم به هم می‌ریزد و فساد همه جا را فرا می‌گیرد. اگر در آسمان خدایی و در زمین خدای دیگری بود فساد می‌شد^(۱)، چون هر خدایی یک نوع اراده‌ای دارد و ممکن بود یکی بگوید می‌خواهم روز باشد و دیگری بگوید شب باشد.

اگر کسی بگوید که ممکن است این دو خدا بنشینند و با هم حرف بزنند و مثلاً بگویند تو روز را خلق کن من شب را، تو کره زمین را بچرخان و من آن دیگری را، تو انسانها را خلق کن من حیوانات را خلق می‌کنم تا زمین و آسمان به هم نریزد، یعنی قبل از خلق همه چیز اینها با هم مشورت کنند، جواب می‌دهیم: خدایی که می‌گوییم اراده‌اش «کُنْ فَيَكُونُ» است که هر چه اراده کرد فوراً عملی می‌شود^(۲) این طور نیست که مشورت کند. معلوم می‌شود که هر دو خدا عاجزند. کسی احتیاج به

۱ - «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا». (سوره انبیاء، آیه ۲۲)

۲ - «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (سوره بقره، آیه ۱۱۷)

مشورت دارد که به تنهایی نمی تواند تصمیم بگیرد. پس هیچ کدامشان خدا نیست، چون عاجزند. خدا نمی شود عاجز باشد، چون عجز «نقص» است و خدا ناقص نیست. خدایی که ما می شناسیم احتیاج به هیچ چیز ندارد^(۱)، چون ناقص نیست. خدا غنی است یعنی به هیچ چیز نیاز ندارد. اگر به مشورت نیاز داشت خدا نیست.

ثانیاً ما می بینیم که بین همه چیز ارتباطی وجود دارد. مثلاً همه دستگاه گوارش دارند، همه تنفس می کنند یا غذا می خورند. معلوم می شود خالق ما با خالق آنها یکی است. موجودات احتیاج به هوا و آب دارند، همان خدایی که دستگاه تنفس و گوارش را در آنها قرار داد، همان خدا هوا و آب را ایجاد کرده. تمام موجودات احتیاج به نور دارند، همان خدایی که موجودات را با این احتیاج خلق کرده همان خدا نور را خلق نموده. خلاصه همه با یکدیگر پیوسته هستند و این پیوستگی دلیل بر یکی بودن خداست.

ثالثاً هر پیامبری که آمده گفته من از طرف خدایی آمده ام که اسم او «الله» است. همه پیامبران از حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که با معجزه و دلیل آمده اند، بشر را به سوی خدای واحد دعوت کرده اند^(۲) و بین

۱ - ﴿الله الصمد﴾. (سوره توحید، آیه ۲)

۲ - ﴿هیچ کس را شایسته نباشد که خداوند کتاب و حکم و نبوت به او بدهد و آنگاه به مردم بگوید بجای خدا مرا عبادت کنید بلکه (می گوید): همانطور که کتاب را می آموزید و خود نیز می خوانید، مردمی الهی باشید. و به شما فرمان نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را خدایان قرار دهید. آیا پس از مسلمان شدن، شما را به کفر دعوت می کند؟﴾. (سوره آل عمران، آیه ۷۹ و ۸۰)

هیچ کدامشان اختلافی نبوده^(۱) و سرچشمه همه یکی است. اگر خدای دیگری بود حتماً پیامبری می فرستاد تا مردم را به سوی او دعوت کند.^(۲) پس اگر کسی گوید شاید خدای دیگری باشد، وسوسه شیطان است و شیطان می خواهد انسان را به گناه وا دارد. خدا به ما عقل داده، همان که به ما عقل داده، عقل را واداشته تا با دلیل بپذیرد، اگر خدای دیگری است پس مخلوق و پیغمبرش کجاست؟ بنابراین خدای تعالی واحد است و یکی است، چه در دنیا و چه در آخرت.

صفات ثبوتیه

از جمله صفات خدای تعالی این است که او عالم، قادر، حیّ، مُرید، مُدرک، متکلم و غنی است. خدا عالم است و علم او بی نهایت است و حدّی ندارد.

عالم بودن خدا

خدای تعالی عالم است؛ زیرا مخلوقات را که خلق کرده هر کدام مقداری علم دارند. همانطوری که مخلوق خودش، خودش را خلق نکرده، علمش هم مال خداست و از خودش نیست. از جمله مخلوقات ما هستیم. این چیزهایی که یک فرد می داند در

۱ - ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۸۵)

۲ - قال علي عليه السلام في وصيته لابنه الحسن عليه السلام: «و اعلم يا بني لو كان لربك شريك لأنتك رُسُلُهُ و لرأيت آتارَ مُلكِهِ و سُلطانِهِ و لعرفت أفعاله و صفاته». (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

روح و در مغزش است. این مغز را چه کسی درست کرده؟ خدا این مغز را طوری آفریده که این فرد چیزهایی یاد بگیرد. حتماً آن خالق مغز باید عالم باشد. چطور می شود خدایی که مغز و روح را آفریده خودش نادان باشد؟

هر چیزی که ما درباره آن علمی داریم، مثل کوه، آسمان، زمین و چیزهای دیگر، مخلوق خداست. آیا می شود خالق اینها خودش نادان باشد؟

بزرگان می گویند علما از خدا و مال خداست

هرچه از پیامبران و امامان پرسیم می دانند، مثلاً حضرت علی ع می فرمودند: «ای مردم، پیش از آن که مرا از دست بدهید، هرچه می خواهید - از گذشته و آینده - از من بپرسید»^(۱). همیشه حضرت می فرمودند: «خدایا این علمها مال تو است»^(۲).

و همچنین همه علما، مراجع و اولیاء خدا می گویند علما از خدای تعالی است و اگر مال ماست خدا به ما داده. اگر از کتاب یاد گرفته می گوید: آن کتاب و حروف آن و همه چیز مال خداست. به هرچه که فکر می کنیم مال خداست. بعضی چیزها موقتاً در دست ما است، اما اصل آن مال خداست. خدا همه جا است ولی جسم نیست. نحوه این که خدا با ما است را وقتی خواهیم فهمید که ایمانمان زیاد شود، همانطوری که خدای تعالی در همه جا است علمش هم از خودش جدا نیست.

۱ - «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي». (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹)

۲ - «فَسَبِّحْكَ لَكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ...». (بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹، باب ۱، روایت ۴۶)

علم بر دو نوع می‌باشد:

(۱) **علم حصولی**: به چیزهایی که در ذهنمان از راه حواس پنجگانه (بویایی، بینایی، شنوایی، لامسه و چشایی) نقش می‌بندد علوم حصولی گفته می‌شود.

(۲) **علم حضوری**: علم حضوری یعنی عالم نزد معلوم حاضر است. علم خدای تعالی حضوری است. یعنی خدای تعالی هر چیزی را می‌داند اما این طور نیست که صورت آن در ذهنش ظاهر شود، بلکه نزد معلوم حاضر است، یعنی هر جا هست علمش هم هست، و چون جایی نیست که خدا نباشد پس چیزی نیست که خدا به آن علم نداشته باشد.

«وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا
و...» (۱)

«(خداوند) آنچه را در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی
بی آگاهی او (از درختی) نمی‌افتد...».

مورچه‌ای که راه می‌رود خدای تعالی به او آگاه است. (۲)

روایت شده حضرت یوسف علیه السلام که در زندان عزیز مصر بود دو زندانی دیگر نیز با ایشان در زندان بودند. هر کدام از آنها خوابی که دیده بود برای حضرت یوسف تعریف کرد. پس از آن که حضرت یوسف علیه السلام تعبیر خواب آنها را گفت، به یکی از آنها مژده آزادی داد و در ضمن به

۱- سوره انعام، آیه ۵۹.

۲- «يَسْمَعُ التَّجْوِيَّ وَ دَبِيبَ التَّمَلِّ عَلَى الصَّفَا...». (بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۹۴، باب ۵، روایت ۱)

او سفارش کرد که به عزیز مصر بگو یوسف بی‌گناه است. بعد از آن که آن مرد آزاد شد و رفت، جبرئیل علیه السلام نازل شد و زمین را شکافت، سنگی ظاهر شد، سنگ را هم شکافت، وسط سنگ کرمی بود که چیزی در دهانش قرار داشت. جبرئیل علیه السلام گفت: ای یوسف، خدا این کرم را فراموش نمی‌کند و به او غذا می‌دهد، تو که پیامبر خدا هستی چرا باید به کس دیگری دل ببندی؟ پس از آن یوسف علیه السلام آن قدر گریه کرد که دیوارها از گریه او به گریه افتادند و اهل زندان از گریه او خسته شده بودند، او را راضی کردند که یک روز گریه کند و یک روز ساکت باشد، اما در روزهایی که ساکت بود حالش بدتر می‌شد. (۱)

در روایت دیگری آمده است: خداوند به حضرت یوسف علیه السلام وحی فرستاد و فرمود: ... ای یوسف، چه کسی محبت تو را به دل پدرت انداخت؟ گفت: پروردگارا، تو. فرمود: وقتی در چاه بودی چه کسی کاروان را به سوی تو فرستاد؟ گفت: پروردگارا، تو. فرمود: چه کسی به تو دعا یاد داد و تو آن را خواندی و بوسیله آن از چاه نجات یافتی؟ گفت: پروردگارا، تو... فرمود: چه کسی تعبیر خواب به تو یاد داد؟ گفت: پروردگارا، تو. فرمود: پس چگونه به غیر من پناه بردی و از من نخواستی که از زندان نجات دهم و به بنده‌ای از بندگان من امید بستی؟ پس بخاطر این اشتباه چند سال در زندان بمان. (۲)

خدای تعالی چیزهایی را که ته دلمان است و خودمان نمی‌دانیم و بعد

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۱۲، باب ۹، روایت ۱۰۳.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۲۲، روایت ۱۲۸۰۱.

برایمان روشن می‌شود می‌داند، چون او ما را خلق کرده و همه‌جا حاضر است.

علم مخلوق دلیل بر علم خالق

یکی از دلایل این که خدای تعالی عالم است، علم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشد. اینها مخلوق خدا هستند و هرچه را که اراده می‌کردند بدانند می‌دانستند. وقتی که یک مخلوق مثل پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام و سایر ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام هر چیزی از هر جا می‌داند پس به طریق اولی خالقش باید علم بی‌نهایت داشته باشد.

در مورد علم علی عَلَيْهِ السَّلَام از آینده و اجتماع و اشخاص (چه مواردی که دیگران از ایشان پرسیده‌اند و چه آنهایی که خودشان فرموده‌اند) و در مورد امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام که بعد از شهادت ایشان چه قضایایی پیش می‌آید (حدود ۷۵ مورد می‌باشد) در نهج البلاغه خبرهایی آمده است.^(۱) از گذشته‌ها حضرت خبر داده‌اند و هر کسی هر عیب و گناهی داشته که کسی نمی‌دانسته حضرت اطلاع داشتند. همچنین حضرات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام از فرزندان و نسل اشخاص مطلع بودند. برای نمونه جعفر بن شریف جرجانی (گرگانی) روایت می‌کند:

«سالی به حج رفته و در سامراء خدمت حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام رسیدم تا پول‌هایی را که شیعیان ایشان فرستاده بودند به امام برسانم. وقتی می‌خواستم از حضرت بپرسم که پولها را به چه کسی بدهم،

۱- رک: منتهی الآمال، ج ۱، باب ۳، فصل ۲، وجه دوازدهم.

حضرت قبل از این که من سؤال کنم فرمود: آنچه را که آورده‌ای به مبارک - خادم من - بده. من پولها را به مبارک دادم و نزد حضرت برگشتم و عرض کردم: شیعیان شما در گرگان به شما سلام می‌رسانند. فرمودند: مگر بعد از حجّ به گرگان بر نمی‌گردی؟ گفتم: آری. فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر به گرگان برمی‌گردی و اول روز جمعه سوم ربیع‌الثانی وارد آن شهر می‌شوی. به مردم اعلام کن که من آخر همان روز به گرگان خواهم آمد. خداوند تو و هر چه همراه تو است را به سلامت خواهد رسانید و وقتی وارد خانه خود شدی، پسر شریف صاحب فرزندی شده، او را «صَلْت» نام بگذار، و بزودی خداوند او را به حدّ کمال می‌رساند و او از اولیاء ما خواهد بود.

من گفتم: یابن رسول‌الله، ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعیان شما است و به دوستان و شیعیان شما بسیار احسان می‌کند و هر سال بیش از صد هزار درهم از اموال خود را بعنوان صدقه و دیگر حقوق می‌پردازد. فرمود: خدا در عوض احسانی که به شیعیان ما می‌کند به او جزای خیر بدهد و گناهان او را بیامرزد و به او پسری سالم عطا فرماید که قائل به حقّ باشد! به ابراهیم بگو که حسن بن علی علیه السلام می‌گوید: نام پسرش را احمد بگذار.

راوی می‌گوید: از خدمت آن حضرت مرخص شدم و حجّ بجا آورده و به سلامت در اول روز جمعه سوم ربیع‌الثانی وارد گرگان شدم. وقتی دوستان و یارانم برای تهنیت آمدند به ایشان گفتم که امام وعده داده که در آخر امروز تشریف بیاورد، پس مهیا شوید و مسائل و حاجات خود را برای سؤال و درخواست از آن حضرت آماده نمایید.

بعد از نماز ظهر و عصر شیعیان در خانه من جمع شدند. به خدا قسم که ما از آمدن آن حضرت با خبر نشدیم مگر وقتی که ایشان را دیدیم که وارد خانه شد و اوّل بر ما سلام کرد...»^(۱)

واقعه صاحب شب نهر بلخ

در کتاب «خرائج» از هارون بن رثاب روایت کرده که گفت: برادری داشتم جارودی مذهب. وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم حضرت فرمود: برادرت که جارودی است چگونه است؟ گفتم: قاضی و همسایگان از او راضی هستند و در مجموع عیبی ندارد مگر آن که اقرار به ولایت شما نمی‌کند. فرمود: چه چیز مانع اقرار اوست؟ گفتم: گمانش این است که این از ورع و خداپرستی اوست. فرمود: کجا بود ورع او در شب نهر بلخ؟

راوی گفت: نزد برادرم رفتم و به او گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، ماجرای شب نهر بلخ چیست؟ و حکایت خود را با حضرت صادق علیه السلام برایش نقل کردم. برادرم گفت: آیا حضرت صادق علیه السلام تو را خبر داد به این؟ گفتم: بله. گفت: شهادت می‌دهم که او حجّت ربّ العالمین است. گفتم: ماجرا را برای من بگو! گفت: در مسیر نهر بلخ می‌آمدم که به مردی با کنیز آوازه‌خوانش برخورد کردیم و همراه شدیم. آن مرد گفت: یا تو آتشی برای ما بیاور و من چیزهای تو را حفظ می‌کنم، یا من می‌روم و تو چیزهای مرا حفظ کن. من گفتم: تو برو پی آتش، من وسایل تو را حفظ

۱- به دلیل طولانی بودن روایت از ذکر ادامه آن صرف نظر شده؛ رک: منتهی الآمال، ج ۲، باب ۱۳، فصل ۳، معجزه اوّل.

می‌کنم. وقتی آن مرد رفت بین من و آن کنیز گناه واقع شد و به خدا سوگند نه آن کنیزک این امر را فاش کرد و نه من فاش کردم و این را مگر خدا کسی نمی‌دانست.

پس برادرم را ترس فراگرفت و در سال بعد با او بیرون شدیم و رفتیم خدمت حضرت صادق علیه السلام. وقتی از خدمت حضرت بیرون آمد قائل به امامت آن حضرت شده بود. ^(۱)

هر کس هر حاجتی داشته باشد ائمه اطهار می‌دانند و هر چه بخواهد ائمه اطهار می‌توانند برآورده سازند، البته به اذن خداوند.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی از حاج حسین آل رحیم (که نزدیک ۲۰۰ سال پیش می‌زیسته) نقل می‌کند که وی سه حاجت داشت: یکی از حاجت‌هایش این بود که دختر عمویش را می‌خواست. دیگر این که به بیماری سل مبتلا بود و می‌خواست شفا یابد. سوم این که فقیر بود. در مسجد سهله به مدت چهل روز بیتوته کرد. گفت: «شب نشسته بودم قهوه برای خودم ریخته بودم تا خوابم نبرد، عربی آمد. بعد از سلام و تعارف گفت: شیخ حسین! چه حاجتی داری که چهل شب به این جا می‌آیی؟ گفتم: تو چکار داری؟ او گفت: بیماری سل تو شفا می‌یابد و خوب می‌شوی، و دختر عمویت را به تو می‌دهند، اما فقرت می‌ماند.» ^(۲)

پس خدای تعالی که ائمه را خلق کرده جاهل نیست. او از گذشته، آینده و درون همه چیز آگاهی دارد. یکی از شاهدان روز قیامت، ائمه

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، باب ۸، فصل ۴، معجزه سیزدهم.

۲ - منتهی الآمال، ج ۲، باب ۱۴، فصل ۵، حکایت ۲۲.

اطهار می‌باشند که شهادت می‌دهند به اعمال شیعیان‌شان. این شهادت به این علت است که همه جا هستند و از ما اطلاع دارند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمودند: هر چه می‌خواهید از من پرسید قبل از این که مرا نیابید. البته آن مردم آن قدر جاهل بودند که از حضرت نمی‌پرسیدند. حضرت علی علیه السلام می‌فرمودند که پیامبر به اذن خدا هزار در علم بر من گشود که از هر دری هزار در باز می‌شد. ^(۱) این چه علمی بوده که آنها می‌دانستند!

قدرت خدا

دوم از صفات پروردگار قدرت اوست. یعنی خدا بر هر چیزی تواناست. کاری نیست که نتواند انجام دهد.

خالق این همه چیزهای بزرگ و کوچک حتماً قادر است

آن خدایی که این همه چیزهای بزرگ و کوچک را خلق کرده مگر می‌شود که قادر نباشد. آن میکروبی که با چشم قابل دیدن نیست و هزاران میکروب در یک سرسوزن جمع می‌شوند، میلیاردها ذره جاندار که در این فضا پراکنده هستند و بارها وارد بدن ما می‌شوند و از راه دستگاه تنفس خارج می‌شوند، چه قدرتی است که به اینها حیات و حرکت داده؟ سر تا پای بدن ما را حدود ده میلیارد سلول فراگرفته که تشکیل دهنده استخوان و پوست و گوشت می‌باشند. همچنین در بدن ما

۱ - اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب الاشارة و النصّ علی أميرالمؤمنین علیه السلام، روایت ۳.

گلوبول‌های سفید به تعداد بسیار زیادی وجود دارد که دستگاه ایمنی بدن را تشکیل می‌دهند و هنگام ورود عامل بیماری‌زا، به آن حمله می‌کنند. خالق اینها چه قدرتی داشته!

یک فرد، حدود بیست و هفت الی سی سال درس می‌خواند تا بتواند ساختمان جزئی از دستگاه‌های بدن (مثلاً چشم، گوش و یا قلب) را بشناسد و بتواند یک عمل جراحی انجام دهد. حال خالق این دستگاهها که همه را یکجا خلق کرده چه قدرتی داشته است! چقدر زشت است که انسان نافرمانی اینچنین خدای عالم و قادری را بنماید.

مترلینگ در مورد مورچه بیست سال مطالعه کرد تا ببیند اعمال، ارتباط و زندگی این حشره کوچک چگونه است. همچنین دانشمندان دیگر در مورد زندگی زنبور عسل و سایر حیوانات تحقیق کرده‌اند. اما این حیوانات تنها جزئی از مخلوقات خدا هستند. انسان از عظمت خدای تعالی مبهور می‌شود. از نباتات و حشرات و حیوانات و ماهیها و کوهها هر جا که نگاه می‌کنیم قدرت خدای تعالی نمایان است. هرکس که قدرتی دارد از جمله پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام، همه از خداست و دلیلی است بر قدرت خدا.

قدرت فاتح خیبر

در سال هفتم هجری پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جانب خداوند مأمور شدند به خیبر (که سرزمینی تقریباً دور از مدینه و محل اسکان عده‌ای از یهودیان و دارای هفت قلعه محکم بود) لشکرکشی کنند. آن حضرت با هزار و چهارصد نفر راه خیبر را در پیش گرفتند. جنگ بین مسلمانان و یهودیان

در گرفت و چند قلعه فتح شد. آن‌گاه قلعه «قَموص» که بسیار سخت و محکم بود و درب آن را چهل مرد قوی باز و بسته می‌کردند در محاصره سپاه اسلام قرار گرفت. از ابتدای جنگ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علت دردی که در شقیقه مبارکش پیدا شده بود، نمی‌توانست در میدان حاضر شود. لذا هر روز یک نفر از اصحاب پرچم لشکر را گرفته و به مبارزه می‌شتافت ولی شب که برمی‌گشت خبر از شکست می‌داد. یک روز ابوبکر علم را برداشت، اما شکست خورد و بازگشت و روز بعد هم عمر به همین صورت رفت و برگشت. شب که عمر آمد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «فردا علم را به مردی می‌دهم که ستیزنده ناگزیزنده است، خدا و رسول او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد».

روز بعد همه اصحاب جمع شده و هر کسی گمان می‌کرد پیامبر علم را به او خواهد داد، تا این که فرمود: علی کجاست؟ گفتند چشم درد گرفته و نمی‌تواند حرکت کند.
فرمود: او را حاضر کنید.

حضرت سر علی عَلِيٌّ را روی زانوی خود قرار داده و با آب دهانشان چشم علی عَلِيٌّ را شفا دادند. امیرالمؤمنین عَلِيٌّ علم را گرفت و فریادزنان تا پای قلعه «قَموص» رفت. مَرَحَب که از سرداران یهود بود مثل روزهای دیگر از قلعه بیرون آمد و رَجَز خواند^(۱). حضرت علی عَلِيٌّ هم رجز

۱- در آن زمان مرسوم بوده که هنگام جنگ وقتی دو جنگجو با هم روبرو می‌شدند، اصل و نسب و سوابق جنگجویی و شجاعت خود را در چند بیت بیان می‌نمودند تا طرف مقابل را به وحشت بیندازند. به این اشعار رجز گفته می‌شد.

خواند و خود را معرفی کرد.

چون مرحب اسم آن حضرت را شنید، کلام دایه کاهنه اش را به یاد آورد که گفته بود بر همه غلبه خواهی کرد مگر آن کس که اسمش «حیدر» است و اگر با او جنگ کنی کشته می شوی. پس فرار کرد. شیطان در برابرش ظاهر شد و گفت: شاید این شخص آن «حیدر» نباشد، چرا فرار می کنی؟ مرحب بازگشت و خواست پیشدستی کند و زخمی به حضرت بزند که امیرالمؤمنین علیه السلام به او مجال نداد و با ذوالفقار به فرق وی زد و او را هلاک نمود. پس از آن هم چند نفر از قهرمانان یهود را به قتل رساند. یهودیان که این صحنه را دیدند به سرعت به داخل قلعه رفتند و در را بستند. حضرت در را گرفته و کتک زدند. سپس آن را روی خندق بصورت پل انداختند. در این زمان فریاد «الله اکبر» و شادی مسلمین بلند شد. اما در به آن طرف خندق نرسید. حضرت ایستادند و از داخل خندق با دودستان زیر در را گرفتند. مسلمین به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: «ببینید، او علی است». (۱) وقتی که خداوند به مخلوقش چنین قدرتی می دهد پس خودش چه قدرتی دارد!

معجزه‌ای از امام صادق علیه السلام

شیخ کلینی از تعدادی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که گفتند: نزد آن حضرت بودیم که فرمود: خزینه‌های زمین و کلیده‌های آنها نزد ماست و اگر بخواهم با پایم به زمین اشاره کنم که ای زمین بیرون

۱ - منتهی الآمال، ج ۱، باب ۱، فصل ۶.

بریز هرچه طلا درونت هست، بلافاصله بیرون می ریزد. بعد حضرت یکی از دو پای شریفشان را به زمین کشیدند، زمین شکافته شد و حضرت دست برده و شمشه طلائی که مقدار یکک و جب بود بیرون آورد و فرمود: خوب نگاه کنید در شکاف زمین! نگاه کردیم دیدیم شمش های بسیار بود که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر می درخشید. یکی از ما به حضرت گفت: فدایت شوم، خدا به شما این همه عطا کرده و شیعیان شما محتاجند؟! فرمود: حق تعالی برای ما و شیعه ما دنیا و آخرت را جمع خواهد کرد و ایشان را در جنات نعیم داخل می فرماید و دشمن ما را در جهنم^(۱).

سایر صفات ثبوتیه

خدای تعالی حیات دارد یعنی مرده و جماد نیست، حتماً باید حیات داشته باشد؛ چون موجوداتی را که خلق کرده دارای حیات هستند و عقلاً محال است خودش حیات نداشته باشد ولی مخلوقاتش زنده باشند و حیات داشته باشند.

خدای تعالی مرید است، یعنی صاحب اراده است. خدای تعالی مُدرک (درک کننده) است و سمیع است، یعنی شنو است. مخلوقات او مرید و مدرک و سمیع و بصیر هستند؛ پس خالق آنها نیز چنین است. او بصیر است و همچنین متکلم است، یعنی گویاست، زیرا کسی که موجودات گویا خلق می کند چگونه ممکن است خودش گویا نباشد؟!

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، باب ۸، فصل ۴، معجزه نهم.

اراده، درک، شنوایی، بینایی و تکلم مخلوقات، با اراده، درک، شنوایی، بینایی و تکلم خداوند فرق دارد، زیرا مخلوقات با وسائل (مثلاً چشم) می‌بینند، با گوش می‌شنوند و با مغز درک می‌کنند، اما خدای تعالی احتیاج به این وسایل و وسایل دیگر ندارد. او کلام را خلق می‌کند، صحبت را خلق می‌کند، او متکلم است. همانطوری که زبان را گویا ساخته پس می‌تواند درخت را هم گویا کند، چنانکه درخت با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ صحبت می‌کرد. ^(۱) خدای تعالی حرف و کلام را ایجاد می‌کند. همچنین در مورد سمیع و بصیر، به گوش و چشم احتیاج ندارد.

او علم به بینایی دارد، مثلاً شما حالا چیزهایی ندیده‌اید، اما طوری به آن علم دارید مثل این که آن را می‌بینید. فرضاً میکروب را ندیده‌اید اما مثل این است که دیده‌اید، چون علم به آن دارید.

خدای تعالی احتیاج به توضیح دادن ندارد. او علم دارد به آن چیز و خلقش کرده، یعنی خدا شما و همه کس را خلق کرده. لازم نیست حتماً دیدن با چشم باشد. بدون چشم هم می‌شود دید. چشم وسیله است. خدایی که این چشم را بینا ساخته می‌تواند بدون چشم هم قدرتی دهد که موجود بتواند ببیند.

بصیرت ابوهارون نابینا

قطب راوندی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: با حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ به مسجد رفتیم و مردم داخل مسجد می‌شدند و بیرون می‌رفتند.

۱ - «فَلَمَّا أَنَا نُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». (سوره قصص، آیه ۳۰)

حضرت به من فرمود: از مردم پیرس که آیا مرا می بینند؟ پس به هر که رسیدم به او گفتم: ابو جعفر (امام محمد باقر علیه السلام) را ندیدی؟ گفت: نه. تا این که ابوهارون مکفوف (ناپینا) وارد شد. حضرت فرمود: از این پیرس. از او پرسیدم که آیا ابو جعفر را دیدی؟ گفت: آیا آن حضرت نیست که ایستاده است؟ گفتم: از کجا فهمیدی؟ گفت: چگونه ندانم در حالی که آن حضرت نوری درخشنده است! ^(۱)

یعنی خدایی که چشم داده می تواند قدرتی بدهد که مخلوق بتواند بدون چشم هم ببیند.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمودند: من همینطور که مقابلم را می بینم پشت سرم را هم می بینم. ^(۲) یعنی بدون این چشم هم می توان دید. خدا قدرت به ایشان داده تا بتواند بدون چشم (که وسیله است) ببیند. خداوند صادق است، یعنی راستگو است. ^(۳) کسی دروغ می گوید که ترس داشته و عاجز باشد. خدا خالق همه چیز است، پس ترس و عجز ندارد. بنابراین خداوند دروغ نمی گوید.

صفات سلویه

صفات سلویه که در وجود خداوند نیست عبارتند از: بی مکان بودن، مرکب نبودن، نامرئی بودن، بی شریک بودن و بی شکل و صورت بودن.

۱- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۳، باب ۱۶، روایت ۳۱.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۵، باب الجماعة و فضلها...، حدیث ۱۱۳۹.

۳- ﴿وَمَنْ أَضَدُّقٌ مِنَ اللَّهِ قِيلاً﴾. (سوره نساء، آیه ۱۲۲).

نه مرکب بود و جسم، نه مرئی، نه محلّ

بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

خدا جسم نیست، چون اگر جسم باشد به مکان احتیاج دارد. زیرا جسم طول و عرض دارد و قابل وزن کردن و لمس کردن است، مثل ما انسانها و اشیاء دیگر. هرگاه چند چیز را با هم ترکیب کنند جسم مرکب پدید می آید. خدا مرکب نیست. اگر خدا مرکب باشد چه کسی اجزاء او را ترکیب کرده؟ پس آنکه اجزاء را ترکیب کرده خداست. خدا مرکب خلق کن است و جزء ندارد. خدا رانمی شود مشاهده کرد، چون چشم ما فقط اجسام را می بیند. اجسام باید در فضا و محدود باشند تا با چشم قابل دیدن باشند. خدا شریک ندارد و به کسی که کمکش کند احتیاج ندارد. لازمه شراکت، عجز است و خدا عاجز نیست. خدا از جهت معنا هم مرکب نیست. علم ما با علم خدا فرق دارد. علم خدا حضوری است، که معنایش گذشت. خدای تعالی همه اش علم و حیات و وجود است، و خدا غنی است یعنی نیاز به کسی ندارد. به خوراک، لباس، پول و امثال آن احتیاج ندارد.

وقتی خدای تعالی جسم نیست شکل و صورت هم ندارد. او شکل درست کن است. نمی شود خدا را در فکر بیاوریم.

شخصی از حضرت علی علیه السلام پرسید: آیا شما خدا را دیده اید؟ حضرت فرمودند: خدایی را که نمی بینم نمی پرستم اما با این چشم نمی شود خدا را دید، با حقیقت ایمان خدا را می بینم.^(۱)

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۹۷، باب فی ابطال الرؤیة...، ص ۹۵.

التجا به خالق و نتیجه عمل خالص

وقتی انسان در وضع سختی قرار می‌گیرد و دچار گرفتاری می‌شود و از همه چیز منقطع می‌گردد در آن لحظه خدا را به یاد می‌آورد. چه مسلمان و چه کافر وقتی هیچ چاره‌ای ندارد، درونش به خالق ملتجی می‌شود.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمودند: «در زمان پیش سه نفر با یکدیگر از شهر خارج شده به سیاحت رفتند. باران گرفت و آنها به غاری در کوه پناه بردند. ناگاه سنگ بزرگی از بالای کوه سرازیر شده و راه غار را مسدود کرد. به یکدیگر گفتند: بخدا هیچ چیز ما را از این گرفتاری نجات نمی‌دهد مگر این که از در راستی با خدا در آییم و هر کس بهترین کاری را که برای خدا انجام داده بگوید و از خداوند درخواست کنیم تا از این بلا نجات یابیم. یکی گفت: خدایا تو می‌دانی من چوپان بودم و پدر و مادری سالخورده و چند فرزند کوچک و همسری داشتم. یک شب ظرف شیری دوشیده برای آنها آوردم. وقتی داخل خانه شدم مشاهده کردم پدر و مادرم خوابیده‌اند. خوش نداشتم که بچه‌هایم قبل از پدر و مادرم بخورند و گفتم اگر بیدارشان کنم شاید ناراحت شوند و راضی نباشند. خدایا تو خود دیدی که بچه‌هایم جلو پای من گریه می‌کردند ولی تا طلوع فجر ظرف را به دست گرفته ایستادم تا پدر و مادرم بیدار شده غذای خود را خوردند. اگر این کار را برای رضای تو با اخلاص انجام داده‌ام این سنگ را از سر راه ما بردار تا از گرفتاری نجات پیدا کنیم. مقداری سنگ کنار رفت که از شکاف آن می‌توانستند آسمان را ببینند.

دیگری گفت: بارخدایا، تو می‌دانی که من علاقه به دختر عمویم داشتم و در راه او ثروت سرشاری را مصرف کردم تا این که بالاخره دلش را به دست آوردم. اما وقتی می‌خواستم مرتکب گناه شوم ناگاه متوجه تو شده و فقط از ترس تو او را رها کردم. خدایا اینک سنگ را از سر راه ما بردار.

سنگ باز هم تکان خورد و مقداری کنار رفت.
سومی گفت: پروردگارا، من شخصی را اجیر کرده بودم برای زراعت. وقتی کارش تمام شد، اجرتی را که به او دادم گفت کم است و نگرفت. آن را پیش من گذاشت و رفت. من با آن پول معامله کردم و مدتها بهره‌برداری می‌نمودم تا سرمایه باارزشی شد. روزی آمد و حق خود را تقاضا کرد و من تمام پول را همراه با سود آن به او دادم. خدایا اگر می‌دانی این کار را فقط برای رضای تو از روی اخلاص انجام داده‌ام سنگ را از سر راه ما بردار. سنگ به یک طرف رفت که راه خارج شدن آنها باز شد».^(۱)

پس خداوند ناظر کارهای بااخلاص بندگانش است و اجر و پاداش می‌دهد.

۱ - بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۲، باب ۵۹، روایت ۳۷.

مبحث نبوت

نبوت عامه

نبوت بر دو قسم است: ۱- نبوت عامه. ۲- نبوت خاصه.
نبوت از ریشه «نبا» به معنی «خبر» است. نبی به کسی گویند که از طرف پروردگار خبر بیاورد.
معنای نبوت عامه این است که خدای تعالی از همان ابتدای خلقت بشر بر خودش لازم دانسته که از میان آنها عده‌ای را برگزیند تا مردم را به راه راست هدایت کرده و از هلاکت نجات دهند.

اختیار

خدای تعالی انسان را طوری خلق کرده که درونش دو راه دارد: یکی راه خوب و دیگری راه بد، و هر کسی به وجدان خودش رجوع کند می‌فهمد یک جنبه‌ای درونش هست که به خوبیها میل دارد و جنبه‌ای هم هست که به بدیها میل دارد.

انسان هر جا که باشد حتی اگر بی دین هم باشد راستگویی را خوب و دروغگویی را بد می داند، و در هر جایی عده‌ای راستگو هستند و عده‌ای دروغگو و بعضاً راستگوها به دروغگوها اعتراض می کنند. عدالت را درست و ظلم را بد می دانند و بعضاً مردم به ظالمان می گویند ظلم نکنید. پس با توجه به این که درون انسان دو راه دارد و انسان یکی را انتخاب می کند، انسان مختار است. اگر درون انسان فقط یک راه داشت و مجبور بود فقط همان راه را طی کند در آن صورت مختار نبود اما حالاً نمی شود کسی بگوید من مجبور بودم دروغ بگویم یا مجبور بودم ظلم کنم. ملائکه فقط خوبی دارند و حیوانات هم مجبور هستند دنبال امیال و شهواتشان بروند. ولی انسان مثل آن دو گروه نیست و مختار است.

راهنمای درونی و بیرونی

چون انسان امیال حیوانی دارد، خداوند برای کمک به جنبه روحانی او، هم راهنمای درونی (عقل و وجدان) برایش قرار داده و هم راهنمای بیرونی (پیامبران). در قرآن نیز می فرماید:

«و نَفْسٍ و ما سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا».^(۱)

«قسم به نفس (ناطقه) و آن که آن را نیکو بیافرید و به او شر و خیر را الهام کرد».

پس انسان وجداناً خوبیها و بدیها را ملتفت است. خوبیها و بدیها چیزی بیرون از خود انسان نیست. مثلاً راستگویی و دروغگویی در

۱ - سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

خارج نیست. وقتی نفس و روح ما زبان را طوری تکان دهد که حرف ما موافق واقع باشد، این راستگویی است، اگر موافق واقع نباشد دروغگویی است. پس راستگویی و دروغگویی از خود انسان است و به همین ترتیب هر صفت خوب و بد از قبیل عدل، فضل، بخل، کینه، غیبت، ظلم و... درون خودش است.

همانطور که گفتیم خدای تعالی از درون و بیرون، هادی قرار داده و خودش بر خودش مُلزم کرده که تا حرف پیامبران به گوش انسان نرسد، عذابشان نکند.

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»^(۱).

«ما هرگز عذاب نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری بفرستیم».

خدای تعالی پیامبران را فرستاد تا راه راست را به بشر تذکر و توضیح دهند. بشر چیزهایی می داند اما فراموش کرده و پیامبران به یادش می آورند و بعضی از چیزهایی که عقل نمی فهمد برای انسان توضیح می دهند.

اولین پیامبر حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. نبوت از اعتقادات ما است، ما این را از خودمان نساخته ایم بلکه از قبل بوده و به آن رسیده ایم. مثلاً خدا هست و ما به بودن او پی برده ایم و به او معتقد هستیم.

خدا پیامبران را فرستاده که ما او را بشناسیم. خداوند از قبل بوده و هست و خواهد بود و ما بحمدالله ملتفت و معتقد به او شده ایم. در قرآن

۱ - سوره اسراء، آیه ۱۵.

نیز اسامی تعدادی از پیامبران (قریب ۲۵ نفر) آمده است.

خصوصیات نبی

۱) عصمت

یکی از خصوصیات نبی «عصمت» است. عصمت از خصوصیات امام هم می‌باشد. معنای عصمت این است که از وقتی که به پیغمبری می‌رسد تا به آخر زندگی هیچ گناهی چه عمداً و چه سهواً از او سر نزنند و در احکام خدا اشتباه نکند؛ این عقیده «شیعه» است. اما اهل تسنن می‌گویند: پیغمبر ممکن است گناه کند یا دچار خطا شود.

از جهت عقلی و نقلی (احادیث و قرآن) عصمت نبی لازم است؛ زیرا او فرستاده خدا و برای مردم الگو است، یعنی همانطور که می‌گوید: دروغ نگویند و تهمت نزنید و گناهان دیگر را مرتکب نشوید، اگر از خودش - هرچند سهواً - گناهی سر بزنند، از چشم مردم می‌افتد و دیگر برای مردم الگو نیست.

و اگر پیغمبر خطا و لغزش کند، آن وقت ما احکام و وحی خدا را از کجا می‌فهمیم؟ عقل ما می‌گوید: پیغمبر و امام باید از هر گناه و هر لغزشی مصون باشند. در قرآن خدای تعالی می‌فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^(۱)

یعنی از خودش حرف نمی‌زند، هر چه هست وحی است. آن کسی که

۱ - سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

لغزش از او صادر شود از خودش می‌گوید، از خدا نمی‌گوید. این دلیل بر این است که هر چه پیغمبر می‌گوید از وحی است. نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ لغزشی ندارد، حتی چیزهای روزمره و عادی او هم حکمت دارد. خدای تعالی در قرآن پیغمبران دیگر را بعنوان صادق و صدیق نام برده. ^(۱) به کسی صدیق و صادق می‌گویند که بسیار سعی و مواظبت کرده که راست بگوید.

در روایات بسیاری آمده که امام و پیامبر باید معصوم باشند و معصوم هستند.

«عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلِيلِ» ^(۲).

«خدا شما را از هر لغزشی حفظ کرده».

معنای عصمت که روشن شود خودش یک دلیل محکمی است برای این که پیغمبر و امام گناه نمی‌کنند. عصمت یعنی پیامبر و امام نیرویی دارند که با آن نیروی درویشان بدی و بوی تعفن گناه را حس می‌کنند، لذا حتی در خواب هم گناه از آنها صادر نمی‌شود، چون گناه بوی کثافت و لاشه و گند دارد. آیا شخصی ممکن است نجاست بخورد؟ مگر کسی که خودش را عادت دهد! حتی در خواب هم اگر در دهنش بگذاری نمی‌خورد، چون نجاست بوی گند دارد. آن کسی هم که نیروی تقوای قوی دارد بوی گند گناه را احساس می‌کند و کسی بالاتر از پیامبر و امام، کثیفی و تعفن گناه را درک نمی‌کند.

۱- سوره مریم، آیات ۴۱، ۵۴ و ۵۶.

۲- زیارت جامعه.

مرحوم شهید مطهری می‌گوید: «اگر درجه ایمان در حدّ شهود و عیان برسد به حدّی که آدمی حالت خود را در حین ارتکاب گناه حالت شخصی ببیند که می‌خواهد خود را از کوه پرت کند و یا زهر کشنده‌ای را بنوشد، در این جا احتمال اختیار گناه به صفر می‌رسد، یعنی هرگز به طرف گناه نمی‌رود. چنین حالی را عصمت از گناه می‌نامیم. پس عصمت از گناه ناشی از کمال ایمان و شدت تقوا است.»^(۱)

فرق نیت خیر و شرّ و عمل به آنها

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: کسی که نیت خیر می‌کند با آن کسی که نیت شر دارد (اما انجام هم نمی‌دهد) فرق نمی‌کند؟ (مثلاً کسی نیت کرده قرآن بخواند و دیگری نیت کرده دروغ بگوید) حضرت می‌فرماید: آیا بوی کثیف آبشی با بوی عطر یکی است؟ کسی که نیت خیر می‌کند بوی عطر از او ظاهر میشود. ملائکه دست راست به دست چپ می‌گوید: او می‌خواهد کار خوب انجام دهد. اگر انجام داد، ده برابر و اگر انجام نداد یک حسنه به او تعلق می‌گیرد، اما اگر نیت بد بکند، تا نیت کرد بوی گندی از او ظاهر می‌شود. ملائکه طرف چپ به ملائکه دست راست می‌گوید مواظب باش که می‌خواهد گناه از او سر بزند.^(۲)

و در روایت دیگری می‌فرمایند: اگر مؤمن نیت خیر کرد یک حسنه برای او نوشته می‌شود و اگر به آن عمل کرده حسنه، و اگر نیت شرّ کند هیچ برای او نوشته نمی‌شود ولی اگر به آن عمل کرد یک گناه نوشته

۱- جهان‌بینی اسلامی، ج ۳ (وحی و نبوت)، ص ۱۳.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۹، باب من یهمّ بالحسنه...، روایت ۳.

می شود. (۱)

عقیده شیعه و سنتی در مورد عصمت

پیامبر و امام بوی گناه را از دوران بلوغ درک می کنند و عده ای از علمای شیعه گفته اند از همان ابتدا که متولد می شوند خدا به آنها می فهماند که گناه بوی گند دارد و تا آخر عمر گناهی از آنان سر نمی زند. پس پیغمبر و امام بخاطر روح متصل به خدا و نیروی تقوی به اختیار خودشان گناه و خطایی از آنها سر نمی زند.

اهل تسنن می گویند: پیغمبر ممکن است گناه کند یا دچار خطا شود، چرا که خدای تعالی در قرآن فرموده:

«وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (۲)

«حضرت آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و بی بهره شد».

یعنی مقداری منحرف شد.

یا حضرت موسی علیه السلام وقتی که آن قبلی را کشت گفت:

«رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (۳)

«پروردگارا، من به خودم ستم کردم، از من درگذر».

و خدا هم او را بخشید؛ پس حضرت موسی به خود ظلم کرده.

و همچنین در مورد حضرت یونس علیه السلام خداوند می فرماید:

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى

۱- همان، ص ۴۲۷، روایت ۲.

۲- سوره طه، آیه ۱۲۱.

۳- سوره قصص، آیه ۱۶.

فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ» (۱).

«ذوالنون را یاد کن وقتی که غضبناک رفت و چنین پنداشت که ما
هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، و در آن تاریکی فریاد زد: جز تو
معبودی نیست، تو منزه‌ای، من از ستمکاران بودم».

علمای شیعه می‌گویند خدا که به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام فرمود از این دانه
گندم نخور این یک دستور ارشادی بوده و مولوی نبوده.
ما دو نوع دستور داریم:

۱ - دستور مولوی که مولا به بنده‌اش یا بزرگتر به کوچکتر فرمان
می‌دهد. مثلاً پدر می‌گوید آن کار را بکن اگر نکردی کتک می‌خوری یا
قانون به مردم می‌گوید اگر چنانچه در رانندگی از مقررات رانندگی تخلف
کنید جریمه می‌شوید. پس قوانین حکومتی هم مولوی هستند.
۲ - بعضی دستورات ارشادی هستند، مثلاً می‌گوییم درس بخوان تا
دانا شوی، اگر درس نخواندی جاهل می‌مانی. پدر به فرزندش می‌گوید:
سر حوض نرو، اگر رفتی در حوض می‌افتی. خلاصه در دستور ارشادی
می‌گوید اگر این‌طور کردی آن‌طور می‌شود.

خدا هم به حضرت آدم دستور داد و دستور خدا ارشادی بوده که این
گندم را نخور، اگر خوردی در سستی می‌افتی. اگر دستور مولا را اطاعت
نکرد کتک می‌خورد، زندان می‌رود، به جهنم می‌رود، یا اگر انجام داد
بهشت است. در دستور ارشادی عذاب یا جایزه نیست. اما در صورت

خلاف کردن، خودش در ناراحتی می افتد. خدای تعالی به حضرت آدم گفت: اگر از این گندم نخوری در این جا خوش هستی و اگر خوردی در دنیا می افتی و دنیا همه اش سختی است. در دستور ارشادی متخلف مورد غضب مولا واقع نمی شود و خودش در سختی می افتد. ترک امر مولوی گناه و حرام است ولی ترک امر ارشادی گناه نیست. به هر دو عصیان می گویند. حضرت آدم حرام مرتکب نشد، اما بهتر بود این کار را نمی کرد. او ترک اولی کرد. ترک اولی یعنی ترک کردن چیزی که بهتر است انجام ندادنش، انجام اولی این بود که نخورد.

در مورد ظلم هم که حضرت موسی علیه السلام ظلم کرد، ظلم به معنای این است که انسان چیزی را در جای خودش نگذارد. عدل یعنی هر چیزی در جای خودش. ظلم دو نوع است: یک نوع ظلمی که گناه و حرام است و دیگری ظلمی که حرام نیست. مثلاً دست چپ برای طهارت گرفتن است و دست راست برای غذا خوردن. اگر کسی با دست راست طهارت بگیرد ظلم است^(۱) ولی گناه نیست. زبان را خدا درست کرده تا راست بگوید. اگر دروغ بگوید ظلم و حرام است. اگر حرف بیهوده بزند ظلم است اما گناه نکرده. پس یک عده از ظلمها حرام است و عده ای حرام نیست. حضرت موسی علیه السلام به خودش ظلم کرده اما عمل حرامی مرتکب نشد.

۱ - «... الاستنجاء باليمين من الجفاء». (بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۱، أبواب آداب الاستنجاء، باب ۳، روایت ۸)

نبوت خاصه

نبوت خاصه این است که خدای تعالی حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آخرین پیامبر قرار داد و بعد از ایشان پیامبری نخواهد آمد. خدای تعالی خطاب به مردم در قرآن می فرماید:

«وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^(۱).

«محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاده خدا و خاتم پیامبران است».

خدای تعالی در قرآن می فرماید که ما بشارت آمدن پیغمبر اسلام را به پیغمبران دیگر داده ایم (مضمون قرآن است). در تورات، انجیل و زبور داود عَلَيْهِ السَّلَام خبر از آمدن پیامبر اسلام آمده است. پیامبران دیگر هم که صاحب کتاب بوده اند گفته اند که پیامبری در آخرالزمان خواهد آمد بنام «محمد» که پدرش «عبدالله» است و دینش از همه دینها کامل تر است.

علماء یهود و نصاری و تحریف کتاب هایشان

اما علماء یهود و نصاری اسم پیغمبر اسلام و خصوصیاتش را از کتاب هایشان محو و تحریف کرده اند. خودشان قبل از این که پیامبر بیاید به مشرکین می گفتند: پیامبر اسلام خواهد آمد و ما به او می پیوندیم و با کمک او بت پرستی را برمی داریم، اما وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد علیه او قیام کردند. خدای تعالی می فرماید علماء یهود و نصاری این کار را کردند تا مبادا پولی که از مردم می گیرند قطع بشود و گرنه همه آنها می دانستند که

۱ - سوره احزاب، آیه ۴۰.

این پیامبر، همان خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. (۱)

جناب فخرالاسلام که مسیحی بوده و در زمان ناصرالدین میرزا می‌زیسته سرگذشت و چگونگی قبول اسلامش را بیان کرده که خلاصه آن چنین است:

«من جزء شاگردان پاپ بزرگ بودم و انجیل می‌خواندم. یکی از روزها استاد نیامد. من از شاگردان زرنگ‌تر بودم و بجای استاد به شاگردان درس می‌دادم. بعداً استاد من را خواست و گفت: آیا دیروز چیزی مذاکره می‌کردید؟ گفتم: بله تا این‌که به کلمه‌ای رسیدم و نفهمیدم که چیست. استاد گفت: چه کلمه‌ای بود؟ گفتم: «فارقلیطا». ما شاگردان هر کدام چیزی گفتیم. استاد گفت نه هیچ‌کدام درست نیست. چیزی به تو می‌گویم و سرّ باشد و به کسی نگو. چون هم خودت کشته می‌شوی و هم من کشته می‌شوم. برو در فلان جا چند تا صندوق است و فلان کتاب و فلان صفحه را بیاور. همین کار را کردم. در آن صفحه «فارقلیطا» را به معنی احمد و محمد ترجمه نموده بودند. به استاد گفتم: یعنی او همین پیامبر اسلام است؟ گفتم: بله. گفتم: آیا حق همین است؟ گفتم: بله. گفتم: پس چرا تو مسلمان نشده‌ای؟ گفتم: حالا دنیا خوب است؛ اگر حرفی بزنی مرا می‌کشند و از طرفی نمی‌توانم این‌جا و مقام را رها کنم و بروم. اما تو برو!

می‌گوید: من شبانه فرار کردم و بعد از زحمات بسیار نیمه‌شبی وارد

شهر ارومیه شدم و رفتم درب خانه حسن آقای مجتهد...»^(۱)
ایشان پس از این که به تهران آمدند از علماء بزرگ شدند.
پس فهمیدیم با وجودی که اینها حق را مخفی کردند باز هم خدا
می خواهد که به زبان خودشان جاری شود.

(۲) معجزه

هر کدام از پیامبران الهی معجزاتی داشتند. در زمان حضرت
موسی علیه السلام ساحر زیاد بود، لذا ساحران آن چنان سحر می کردند که همه را
شگفت زده می ساختند. عصای موسی به اذن خدا به مار بزرگی تبدیل شد
و ساحران گفتند این سحر نیست.

در زمان حضرت عیسی علیه السلام علم طب پیشرفت کرده بود. افلاطون و
سقراط پزشکان حاذقی بودند. افلاطون آن قدر در طب مهارت داشت که
فقط به بیماران نگاه می کرد و نسخه می نوشت. حضرت عیسی علیه السلام کور
مادرزاد را شفا می دادند و مرده را زنده می کردند اما افلاطون و سقراط از
انجام آن عاجز بودند.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فصاحت و بلاغت کلام خیلی اهمیت داشت.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را آورد و فرمود هر کس می تواند مثل آن بیاورد. ولی
هیچ کس نتوانست مثل قرآن بیاورد. قرآن از همان ۲۸ حرف عربی
تشکیل شده، اما تا بحال که بیش از ۱۴۰۰ سال می گذرد، هنوز کسی
نتوانسته است مثل قرآن بیاورد. ابن شهر آشوب نقل کرده که ۴۴۴۰

۱ - انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۱، صص ۶ - ۲۰.

(چهار هزار و چهارصد و چهل) معجزه از پیامبر ﷺ ظاهر شده.^(۱) رسول خدا ﷺ از آینده هم خبر می‌دادند، در مورد شهادت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و خصوصیات کربلا و حوادثی که برای ائمه پیش می‌آید، همچنین از فتح قصرهای یمن و ایران بدست مسلمانان و بسیاری چیزهای دیگر خبر دادند. حوادث مهمی در هنگام تولد پیامبر اسلام ﷺ پیش آمد، مثلاً آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود آن شب خاموش شد، دریاچه ساوه خشک شد، طاق کسری شکاف برداشت...

پدر، مادر و جد پیامبر

پدر پیامبر اکرم ﷺ عبدالله و مادر ایشان آمنه بود. عبدالله فرزند عبدالمطلب و او فرزند هاشم، و هاشم فرزند عبدمناف است. عبدالمطلب ده فرزند داشت. چون ایشان در ابتدا کم فرزند داشت نذر کرد اگر صاحب ۱۰ فرزند شود یکی را برای خدا قربانی کند. اتفاقاً خدا به او ده فرزند عطا فرمود. برای این که یکی از پسران را قربانی کند قرعه زد؛ قرعه بنام عبدالله آمد.

چون عبدالله جوان زیبا و نجیبی بود مردم جمع شده و می‌گفتند او را قربانی نکن. نزد عالمی از اهل کتاب می‌روند، عالم می‌گوید بین ده شتر و عبدالله قرعه بزن، اگر بنام شترها افتاد شترها را قربانی کن و اگر بنام عبدالله افتاد تعداد شترها را بیفزای تا وقتی قرعه بنام شترها بیفتد.

۱ - مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۴، فصل فیما خصّه الله تعالی به.

همین کار را کردند و تعداد شترها به ۱۰۰ رسید، آن وقت قرعه بنام شترها آمد. حضرت عبدالمطلب ده سنت خوب داشته که در اسلام نیز هست. یکی این که صد شتر دیه مرد است. بنابراین عبدالله را نگشت. به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود:

«من فرزند دو قربانی هستم»^(۱).

یکی حضرت اسما عیل ذبیح الله علیها السلام و دیگری حضرت عبدالله علیه السلام. جناب عبدالله با حضرت آمنه که از خویشاوندان ایشان بودند ازدواج نمود و هنوز پیامبر به دنیا نیامده بودند که ایشان فوت می کند. قبر حضرت عبدالله در مدینه است.^(۲)

تولد پیامبر و سال های نخستین زندگی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قولی در ۱۷ ربیع الاوّل سال عام الفیل به دنیا آمدند. وقتی حضرت متولد می شوند شیر مادرشان خشک می شود. حلیمه سعدیه قبول می کند که به حضرت شیر بدهد. پستان های حلیمه خیلی کم شیر داشت، حتی فرزند خودش برخی شبها از گرسنگی خواب نمی رفت، اما وقتی حضرت رسول را به دامان گرفت تا شیر دهد، هر دو پستانش پر از شیر شد. حلیمه الاغ پیری داشت وقتی با پیامبر سوار آن شدند از همه الاغها تندتر حرکت می کرد. زمینها حاصلخیز شد و باران آمد. خلاصه روز به روز خیر و برکت به خانه حلیمه رو می آورد. بچه های حلیمه نزع می کردند اما پیامبر نزع نمی کرد.

۱- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۸، باب ۱، روایت ۶۹.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹، باب مولد النبي صلی الله علیه و آله.

حلیمه می‌گفت می‌دیدم هر از چند مدتی کسی «محمد» را به آسمان می‌برد و بعد می‌آورد. (۱)

حلیمه حضرت را سال به سال به مکه می‌آورد. یک بار که حلیمه حضرت را به مکه می‌آورد، پیامبر در اطراف مکه گم شدند. عبدالمطلب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خیلی علاقه داشت. پیرمردی به حلیمه می‌گوید برو پیش بت بزرگ و از او بخواه تا محمد را پیدا کند. حلیمه می‌گوید تا پیش بت بزرگ آمدم و به او گفتم که محمد گم شده، بت افتاد و شکست و ندایی بلند شد که ما خودمان خالق و محافظ او هستیم. عبدالمطلب با خدا راز و نیاز کرد و مشاهده کرد که حضرت مأمور دارند و محافظتشان می‌کند. (۲)

دوران نوجوانی و جوانی

وقتی پیامبر هشت ساله بود عبدالمطلب از دنیا رفت و ابوطالب سرپرستی ایشان را قبول کرد. تا سن ۱۲ سالگی مردم از خصوصیات و خُلقیات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شگفت‌زده می‌شدند و به حضرت لقب امین داده بودند. در ۱۲ سالگی پیامبر به همراه ابوطالب به شام رفت. دفعه بعد حضرت با پول خدیجه مسافرت رفتند. خدیجه از ایشان تقاضای خواستگاری کرد. حضرت ۲۵ سال داشت و خدیجه چهل سال. خدیجه در کتاب آسمانی خوانده بود که چنین پیامبری خواهد آمد، لذا می‌خواست همسر او باشد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صاحب چندین فرزند به نام‌های قاسم، طالب، طاهر و کثوم شد، اما همگی پسرها از دنیا رفتند.

۱- رک: منتهی الآمال، ج ۱، باب ۱، فصل ۳.

۲- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۶، باب ۷.

بعثت و آیات نخستین

قبل از بعثت، حضرت به غار حراء می‌رفتند و به عبادت خدای تعالی می‌پرداختند. ارتفاع غار حرا زیاد نیست، اما بالا رفتن از آن مشکل است. غار حراء طوری قرار گرفته که از آن جا کعبه دیده می‌شود. حضرت پیامبر در سنّ چهل سالگی به پیامبری مبعوث شدند.

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرمایند: «خدای تعالی به دل‌های مردم آن زمان نگاه کرد. دید دل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه دلها وسیع تر و گنجایش دل او از همه دلها بیشتر است، لذا ایشان را برای نزول وحی و ارسال رسالت برگزیدند. جبرئیل پیش از اذان صبح ۲۷ رجب بر پیامبر در غار حراء نازل شد و گفت: «اقْرَأْ».^(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سواد نداشتند. فرمودند: چه بخوانم؟ آن زمان در مکه فقط ۱۷ نفر سواد داشتند، زیرا آنها پولدار بودند و باید پول زیادی می‌دادند تا باسواد شوند، اما پیامبر از خودشان پول زیادی نداشتند. جبرئیل دوباره بازوی پیامبر را گرفت و گفت: «اقْرَأْ». دوباره پیامبر گفت: چه بخوانم؟ دفعه سوم جبرئیل گفت:

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».^(۲)

«بخوان بنام پروردگارت که آفریننده است، آن خدایی که آدمی را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگار تو گرامی‌ترین است،

۱ - منتهی الآمال، ج ۱، باب ۱، فصل ۶.

۲ - سوره علق، آیات ۱ تا ۵.

همو که با قلم تعلیم داد و آنچه را که انسان نمی دانست به او آموخت».

سپس حضرت درهای معنویت را مشاهده کرد و از سنگینی وحی وجود مبارکش را لرزه گرفت و از کوه پایین آمدند. در روایت آمده که وقتی پیامبر ﷺ از کوه پایین آمدند هر سنگ و سنگریزه به حضرت سلام می کرد: «السلام عليك يا رسول الله». همچنین در مکه دیوارها به حضرت تعظیم می کردند و سلام می دادند. البته سلام کردن سنگها و تعظیم دیوارها از جهت معنا بوده و حضرت ملتفت بودند. (عالم موجودات تکویناً خدا را قبول دارند) پیامبر به خانه می رسند و درب می زنند. خدیجه می گوید: این چه نوری^(۱) است که در تو می بینم؟ حضرت می فرماید: این نور نبوت است. ایمان بیاور که من پیغمبر خدا هستم. خدیجه می گوید من سالها قبل می دانستم که پیامبر خواهی شد و بخاطر همین با تو ازدواج کردم.^(۲) حضرت دراز می کشند؛ همان زمان دوباره آیه نازل می شود:

«يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ، وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ، وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ، وَ

الرُّجُزَ فَاهْجُرْ، وَ لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرْ، وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ».^(۳)

«ای رسولی که جامه بر خود پیچیده ای، برخیز و هشدار ده، و پروردگارت را تکبیر گوی، و دامت را پاکیزه بدار، و از آرایش

۱- نور نبوت نور ظاهری نیست.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، باب ۱، فصل ۶.

۳- سوره مدثر، آیات ۱ تا ۷.

(شُرک) بپرهیز، و بخششی مکن که پاداش (و پاسخ) بزرگتر بخواهی، و در راه پروردگارت شکیبایی کن».

به محض نازل شدن این آیات، پیامبر به کوه ابوقیس می‌روند و اهل مکه را صدا می‌زنند. مردم جمع می‌شوند تا بشنوند که محمد امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه می‌گوید! حضرت می‌فرماید: آیا من را امین می‌دانید؟

جواب می‌دهند: بله.

حضرت می‌فرماید: اگر بگویم پشت این کوه عده‌ای آمده‌اند شما را غارت کنند باور می‌کنید؟ همه گفتند: بله.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: بدانید که بعد از این دنیا، دنیای دیگری نیز هست و خدای شما جسم نیست و من از طرف او پیغمبر هستم و شما را از روز قیامت می‌ترسانم. پس از اتمام سخنان پیامبر عده‌ای شروع به مسخره کردن پیامبر نمودند.

دعوت مخفیانه

همانطور که می‌دانید حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور می‌شوند تا سه سال مخفیانه مردم را دعوت کنند. در این مدت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت خدیجه و حضرت علی عَلِيٌّ در مسجد الحرام نماز جماعت می‌خواندند و حضرت مخفیانه مردم را به پرستش خدای تعالی دعوت می‌کردند و بعضی مخفیانه به حضرت ایمان می‌آوردند، اما اظهار نمی‌کردند.

انزال و تنزیل قرآن

قرآن از همان ابتدای بعثت بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل می‌شد (در مدت ۲۳ سال). در سوره قدر خدای تعالی می‌فرماید:

«أنا أنزلناه في ليلة القدر»^(۱).

«ما، در شب قدر قرآن را نازل کردیم».

در شب قدر همه قرآن یکجا به قلب مبارک پیامبر نازل گردید و در مدّت ۲۳ سال به تفصیل به ایشان وحی می شد. برای واضح شدن مطلب مثالی عرض کنیم: وقتی مهندسی می خواهد ساختمان بزرگی را بسازد ابتدا نقشه می کشد. کشیدن آن نقشه زیاد طول نمی کشد. آن نقشه، ساختمان نیست اما ساختمان از روی نقشه ساخته می شود.

چرا قرآن معجزه است!؟

مهمترین معجزه پیغمبر اسلام ﷺ قرآن است، زیرا پیامبری که درس نخوانده و استاد ندیده کتابی آورد که هیچ کس مثل آن نیاورده و اعلام کرد هر کس شک در این کتاب آسمانی دارد یک سوره مثل قرآن بیاورد. در سوره های بقره و اسراء به این مطلب اشاره شده است. در سوره بقره خدای تعالی می فرماید:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ

وَادْعُوا شُهَدَاءَ كُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^(۲).

«اگر شما به قرآنی که بر بنده خود (محمد ﷺ) فرستادیم شک دارید، اگر راست می گوئید یک سوره مانند آن بیاورید و گواهانتان - غیر از خدا - بر این کار را نیز دعوت نمایید».

و در سوره اسراء می فرماید:

۱- سوره قدر، آیه ۱.

۲- سوره بقره، آیه ۲۳.

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^(۱).
 «بگو اگر همه انسانها و جنیان متفق شوند که نظیر این قرآن را بیاورند، هرگز نتوانند، هرچند بعضی از آنان پشتیبان بعضی دیگر باشند».

تا به حال نیز هیچ کس نتوانسته سوره‌ای مثل سوره‌های قرآن بیاورد، زیرا قرآن معجزه است و از جانب خدا آمده. در قرآن از اخبار و حوادث گذشته مطالبی آمده که هیچ کس نتوانسته این اخبار را بگوید و از آینده خبرهایی داده که هیچ کس نتوانسته آن اخبار را بگوید و مسائلی از جهت طبیعیات در قرآن آمده که آن وقت نمی فهمیدند و تاکنون برخی از آن کشف و ثابت شده. مثلاً در قرآن آمده است:

«وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»^(۲).

«و خورشید که پیوسته بر مدار خود در حال حرکت است».

و حالا ثابت شده است که منظومه شمسی در حال حرکت است.

همچنین در سوره یس آمده است:

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا»^(۳).

«پاک و منزّه است خدایی که همه جفتها را آفرید».

یعنی از هر چیزی نر و ماده خلق کردیم. از جهت علمی ثابت شده که

۱- سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲- سوره یس، آیه ۳۸.

۳- سوره یس، آیه ۳۶.

حتی گیاهان هم نر و ماده دارند و لقاح می‌کنند.
و در سوره رعد خدای تعالی می‌فرماید:

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^(۱).

«خداوند کسی است که آسمانها را بالا برده بدون ستون‌هایی که شما آن ستونها را ببینید».

روایت شده که حضرت امام رضا علیه السلام در مورد این آیه می‌فرماید:
«منظور ستون‌های نامرئی است»^(۲). در تفسیر امروزی به این ستونها
«نیروی جاذبه و گریز از مرکز» می‌گویند.

دعوت علنی

از بعثت تا سه سال بعد پیامبر مأمور بودند مردم را پنهانی به پرستش
خدای تعالی دعوت کنند و بعد از سه سال به ایشان وحی شد که دعوتش
را علنی و آشکار کند. پیامبر چهل نفر از خویشاوندانش را دعوت نموده
و فرمود: آیا کسی هست که پیامبری مرا قبول کند تا بعد از من جانشینم
شود؟

از بین آنها تنها علی علیه السلام که ۱۳ سال داشتند برای یاری پیامبر اعلام
آمادگی کرد و پیامبر در آن مجلس ایشان را بعنوان برادر، ولی، وصی و
جانشین خویش معرفی می‌کنند و می‌فرمایند:
«أَنْتَ وَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي»^(۳).

۱- سوره رعد، آیه ۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۷۹، باب ۳۱، روایت ۴.

۳- کشف الیقین، المبحث الأول، ص ۴۰.

محاصره اقتصادی

در سال ۵ بعثت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام - که نطفه ایشان پس از این که پیامبر به امر خدای تعالی چهل روز روزه دار بودند با میوه بهشتی بسته شد - متولد شدند.

در سال ۶ بعثت، مشرکین با محاصره اقتصادی حضرت رسول را از مکه بیرون کردند. پیامبر و مسلمانان به درّه‌ای در سه کیلومتری مکه به نام شعب ابی طالب رفتند، اما کسی از مردم به آنها کمک نمی‌کرد. فقط بعضی که دلشان می‌سوخت بارهای گندم را با شتر به آن جا می‌بردند و آب هم بطور مخفیانه به آن محل می‌رساندند. در مدت این سه سال مسلمانان خیلی سختی کشیدند بخصوص بچه‌های کوچک و زنان. بالاخره حضرت ابوطالب از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور می‌شوند تا به کفار بگویند که آن عهدنامه‌ای را که نوشته‌اید ^(۱) موریانه خورده بجز اسم «الله» که در اول آن بوده.

وقتی کفار فهمیدند ابوطالب راست می‌گوید ایمان نیاوردند، ولی دست از محاصره مسلمانان برداشتند که به این ترتیب محاصره اقتصادی تمام شد.

۱ - چهل تن از بزرگان قریش در «دارالندوه» جمع شدند و عهدنامه‌ای نوشتند و در داخل کعبه آویزان کردند و سوگند یاد نمودند که تا دم مرگ طبق مواد زیر عمل شود: - همه گونه خرید و فروش با هواداران «محمد» تحریم می‌شود - ارتباط و معاشرت با آنان اکیداً ممنوع می‌گردد - کسی حق ندارد با آنان ازدواج کند - در تمام پیش آمدها باید از مخالفان «محمد» طرفداری کرد.

وقتی حضرت فاطمه علیها السلام پنج سال داشتند یعنی سال ۱۰ بعثت، ابوطالب - عموی گرامی و حامی با نفوذ پیامبر - وفات کرد و با فاصله کمی پس از آن حضرت خدیجه از دنیا رحلت نمود. به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سال را سال غم و اندوه (عام الحزن) نامیدند.^(۱)

قرآن بزرگترین معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

قرآنی که در دست ما است همان قرآنی است که خدای تعالی بر پیامبر نازل کرد و کسی نتوانسته چیزی به آن اضافه یا از آن کم کند. زیرا خدای تعالی در سوره حجر فرموده:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».^(۲)

«ما قرآن را نازل کردیم و خودمان آن را حفظ می‌کنیم».

پس خدای تعالی قرآن را از تحریف شدن و از بین رفتن حفظ می‌کند. لذا هیچ کس تا بحال نتوانسته در قرآن دست ببرد و یا آن را از بین ببرد. اما تورات و انجیل را تحریف کرده‌اند. تورات و انجیل برای مردم همان دوره بود، ولی قرآن تا روز قیامت خواهد بود. البته اختلاف قرائت‌هایی که در بعضی کلمات قرآن است منافاتی با تحریف نشدن قرآن ندارد، چون اولاً اختلاف قرائت‌ها موجب دگرگونی معنایی شود، و ثانیاً اصل قرائت و آن طور که نازل شده در نزد هر امامی محفوظ بوده و بعضاً تذکر می‌داده‌اند، اما برای این که خون شیعیان محفوظ باشد دستور داده‌اند به

۱ - بحارالانوار، ج ۱۹، باب ۵، ص ۲۵، روایت ۱۴.

۲ - سوره حجر، آیه ۹.

همان صورتی که اهل تسنن می خوانند بخوانید.

هرچند قرآن در مدّت ۲۳ سال نازل شده، امّا هر آیه و سوره‌ای که نازل می شد پیامبر می فرمودند این آیه را در فلان سوره قرار دهید، زیرا به مناسبتی ممکن بود یک سوره ناتمام بماند. لذا خود حضرت می فرمودند این چند آیه متعلّق به فلان سوره است و آن را در جای مخصوص بگذارید. بنابراین درست این است که بگوییم به همین صورتی که سوره‌ها و آیات قرآن موجود است، نازل شده و کسی نتوانسته آیات را پس و پیش کند، زیرا بین آیه‌ها ارتباط معنادار وجود دارد.

از ائمه علیهم السلام نقل شده که قرآن هفت یا هفتاد بطن (تُو) دارد. هر بطنی معنای خاصی دارد. پس کسی جز خدا و پیامبرش نمی تواند همه بطنها را بفهمند. معناهای خیلی قوی را هیچ کس نمی تواند بفهمد. گاهی مطالبی از ائمه علیهم السلام نقل شده که بصورت تفسیر بیان شده. (۱)

قرآن ۱۱۴ سوره دارد. بعضی نظرشان این است که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله سوره‌ها را به این ترتیب قرار دادند. مثلاً فرموده‌اند سوره حمد را اول بگذارید. به همین دلیل به آن «فاتحة الكتاب» می‌گوییم.

بعضی می‌گویند عثمان سوره‌ها را به این ترتیب قرار داد. البته چون خدا قرآن را نازل کرده و حافظش می‌باشد بنظر می‌رسد پیامبر دستور داده باشد که سوره‌ها را به این ترتیب قرار دهند.

وقتی آیات نازل می‌شد عده‌ای بودند که آیات را حفظ می‌کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این اشخاص را تشویق می‌کردند و عده‌ای کاتب وحی

۱ - ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾. (سوره آل عمران، آیه ۷)

بودند و آیات را روی پوست آهو می نوشتند، اما صورت کلمات با صورت کلمات امروزی متفاوت بود. ممکن بود مردمی که عرب نبودند (مثل مردم ایران، یمن، شام و...) اعراب کلمات قرآن را پس و پیش بخوانند، لذا عثمان دستور داد همه قرآنها را جمع کنند و یک قرآن با اعراب بنویسند که اختلاف نشود. وقتی اعراب می گذاشتند کسانی که در زمان پیغمبر ﷺ حافظ قرآن بودند در بعضی از آیات و روایات در خواندنشان اختلاف وجود داشت، اما صحیح ترین قرائت قرآن همین قرآنی است که الآن در دست ما است.

هفت نفر که به «قُرَاءِ سَبْعَه» معروفند قرآن را روایت کرده اند. هر کدام از آنها نیز شاگردی داشتند که جمعاً چهارده نفر می شوند. بین این چهارده روایت، اختلافاتی بسیار جزئی وجود دارد. معروف ترین و ظاهراً صحیح ترین روایات، روایت «حَفْص» که شاگرد «عاصم» بوده می باشد. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «به همین نحوه (که آن زمان بوده و حالا هم هست) قرآن را بخوانید».

حضرت علی علیه السلام قرآن را با شأن نزول کامل (شأن نزول یعنی یک سوره یا آیه در چه موقع و برای چه نازل شده) و تفسیر خاص نوشتند و آن را در زمان عُمَر آوردند که در دسترس مردم باشد، اما عمر قبول نکرد. حضرت نیز آن را نگه داشتند که الآن در نزد امام زمان علیه السلام است. حضرت علی علیه السلام آن قرآن را به امام حسن علیه السلام دادند و به همین ترتیب دست به دست شد تا حالا که دست امام زمان است و با ایشان ظاهر می گردد. پس قرآنی که در دست ماست همان قرآنی است که بر پیامبر نازل شده و قرآنی که در دست امام زمان (عج) است بعنوان شأن نزول و

تفسیر بیشتر تلقی می شود.

درک مفاهیم قرآن با عنایت اهل بیت علیهم السلام است

ما نمی توانیم همه مفاهیم قرآن را بدون تفسیر و بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بفهمیم. توضیح مطلب این که در قرآن آیه ای نداریم که به صراحت بگوید نماز ظهر چهار رکعت است و نماز مغرب سه رکعت است. همچنین آیه ای که خصوصیات زکات و مسائل نماز را صریحاً بگوید نداریم. این مسائل به نحوی در قرآن گنجانده شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ملتفت می شوند و همچنین تمام احکامی که در رساله های توضیح المسائل است، در قرآن بنحوی گنجانده شده. لذا ما بدون اهل بیت نمی توانیم همه مفاهیم قرآن را بفهمیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَلْتَقَلْبَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». (۱)

«من در میان شما دو چیز سنگین (گرانبها) می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیتم اینها از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت بر من وارد شوند».

لذا این دو با هم هستند. اهل تسنن به اهل بیت رجوع نکرده اند، لذا در مسائل نماز، روزه، زکات، خمس و بعضی دیگر با ما اختلاف دارند. آنها با عقل خودشان درباره برخی مسائل از خود نظر داده اند. ما چون

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۵۴، باب ۴۷، روایت ۸۱۸۱.

اهل بیت را داشتیم به آنها رجوع کردیم و مسائل را از ایشان سؤال نمودیم و آنها هم از قرآن جواب دادند.

استفاده امام از قرآن

خدای تعالی در قرآن می فرماید:

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^(۱).

«هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین است».

خدای تعالی درباره هر چیزی در قرآن بصورت سربسته آیه آورده است و ائمه علیهم السلام آنها را باز می کنند.

در نیشابور عده ای از شیعیان امام صادق علیه السلام برای امام بعد از ایشان پول زیادی جمع آوری کردند، اما نمی دانستند امام بعدی کیست. پولها را در خورجینها قرار دادند. زنی بنام «شیطه» به آن شخص که می خواست جهت تحقیق برای شناختن امام برود گفت: این پول (۱۶ درهم) و این را که بافته ام خمس دارایی من است. اینها را به امام بده. آن شخص پول و چیزی را که شیطه بافته بود هر کدام را در خورجینی قرار داد تا آنها را به امام بعدی بدهد.

مردمی که پول داده بودند به وکیلشان گفتند این پولها را به کسی بده که سؤالات ما را بدون این که ببیند پاسخ دهد (مسائلی را نوشته و برای جواب آنها نیز جای خالی گذاشته بودند، سپس همه را مهر و موم کرده بودند). پس از این که جواب داد، دو سه تا را باز کن و جواب را بخوان؛

۱ - سوره انعام، آیه ۵۹.

اگر درست بود پولها را به او بده.

در آن زمان خیلی خفقان بود و نمی توانستند امام را کشف کنند. لذا عبدالله افطح از فرصت سوء استفاده کرده بود و ادعای امامت می کرد. آن شخص پیش عبدالله افطح رفت و از او خواست که به سؤالات پاسخ دهد. عبدالله به او گفت: «مگر من علم غیب دارم؟»
لذا خدمت موسی بن جعفر علیه السلام رسید. امام به او فرمودند: «جواب سؤال هایت را دادم».

آن شخص گره اولی را باز کرد دید همه را جواب داده. امام به او فرمود: «ما این پولها را نمی خواهیم، فقط چند درهمی که شیطیه داده و آن چیزی را که بافته بده. تو در فلان تاریخ به نیشابور می رسی. به شیطیه بگو تا ۱۹ روز دیگر زنده می مانی، خودم برای نمازت می آیم. و کیسه ای دادند و فرمودند: این پولها را به شیطیه بده».
آن مرد همان تاریخی که حضرت گفته بودند به نیشابور رسید. بعد از ۱۹ روز شیطیه از دنیا رفت و حضرت برای نمازش آمدند. ولی همه مردم - غیر از شیطیه - فطحی مذهب (یعنی قائل به امامت عبدالله افطح) شده بودند.

یکی از سؤالات مردم نیشابور این بود که کسی نذر کرده تعدادی از کنیزهای قدیمی خود را آزاد کند. از چند ماه پیش را «قدیم» می گویند؟ حضرت نوشتند: «از شش ماه به جلو قدیم است و از شش ماه به بعد جدید است» زیرا خدای تعالی در قرآن می فرماید:

«وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مِنْ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»^(۱).

عرجون شاخه خرما است. عرب موقعی به عرجون «قدیم» می‌گوید که از آن شش ماه بگذرد. پس، با استفاده از یک کلمه «قدیم» مسأله‌ای مشکل و مبهم را پاسخ گفتند.

سؤال دیگر این بود که کسی قسم خورده مال کثیری صدقه دهد. «کثیر» چقدر است؟

جواب: اگر مالش گوسفند است ۸۴ گوسفند صدقه دهد، و اگر شتر است ۸۴ شتر بدهد، و اگر درهم است ۸۴ درهم صدقه بدهد. زیرا خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»^(۲).

«خداوند در مواضع بسیاری شما را یاری کرد».

مکان‌های پیامبر ﷺ را پیش از نزول این آیه شمردیم، هشتاد و چهار موطن بوده که حقتعالی آن مکانها را به «کثیر» وصف فرموده.^(۳) ائمه اطهار بقیه مسائل را هم همینطور از قرآن بیرون می‌کشیدند.

مسائلی درباره قرآن

لمس کردن خط قرآن بدون غسل و وضو حرام است. اگر کسی بالغ است و غسل بر عهده اوست و یابی وضو است، حرام است دست به خط

۱- گردش ماه را در منازل معین مقرر کردیم تا مانند شاخه خرما قدیم بازگشت (هلال شد). (سوره یس، آیه ۳۹).

۲- سوره توبه، آیه ۲۵.

۳- منتهی الآمال، ج ۲، باب ۹، فصل ۳.

قرآن بزند. اگر کسی بالغ نباشد و دست روی خط قرآن بگذارد بر شخص بالغ واجب نیست او را نهی کند اما جایز نیست بالغها دست نابالغ را بگیرند و روی خط قرآن بگذارند، البته در صورتی که نابالغها بی وضو باشند.

بهتر است بالغ به نابالغ بگوید که دست بدون وضو بر قرآن نگذارد و با چوب یا کاغذ به کلمات قرآن اشاره کند. روی صفحه‌ای که خط قرآن نوشته نشده یا اطراف و کنار خطوط قرآن بدون وضو دست کشیدن اشکال ندارد. همانطور که گفتیم دست کشیدن بدون وضو روی خط قرآن حرام است، زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^(۱).

«قرآن را مس نمی‌کند مگر آنها که طهارت دارند و طاهر شده‌اند».

مس کردن جلد قرآن بدون وضو اشکال ندارد. در مورد کلمات قرآن در هر جایی که نوشته شده باشد ولو یک حرف، مس کردن آن بدون وضو جایز نیست. مثلاً اگر کسی می‌خواست بنویسد «الله» و فقط «الف» آن را نوشت دست بدون وضو روی این «الف» نباید گذاشت، مگر آن‌که نایلون یا چیز دیگری روی آن بگذارند.

احتیاطاً بر اسماء ائمه علیهم‌السلام نیز بدون وضو دست نکشند.

حکم بی‌احترامی به قرآن کریم

بی‌احترامی به قرآن حرام است. اگر کسی برگ قرآن یا آیات آن را

۱ - سوره واقعه، آیه ۷۹.

دور بیندازد یا در آشغال بریزد و این کار را عمداً انجام دهد و بداند که نباید بیندازد، اگر قصدش توهین به قرآن باشد به این معنا که بخواهد قرآن را زیر پا بگذارد تا به خدا و پیامبر ﷺ توهین کند کافر می شود و بدنش نجس است و باید توبه کند و شهادتین بگوید تا مسلمان شود. بدتر از آن این که منکر آیات قرآن شود. اگر کسی بگوید من این حکم را قبول ندارم (مثلاً درباره غیبت و خوردن شراب) با وجودی که در قرآن آمده و نشانش بدهند که در قرآن هست و باز هم بگوید قبول ندارم این کار بازگشت به انکار رسالت است، و باید توبه کند و شهادتین بگوید تا مسلمان شود.

اگر کسی روی غضب قرآن را دور بیندازد یا زیر پا بگذارد یا نعوذ بالله روی آن بنشیند اگر وقتی به حال بیاید (غضبش برطرف شود) پشیمان باشد باید توبه کند. کراهت دارد وقتی انسان قرآن به همراه دارد به دستشویی برود. بهتر است قرآن را همراه خودش نبرد. اگر رفت و قرآن در آن محل افتاد، واجب است فوراً آن را از دستشویی خارج سازد، حتی اگر کلمه‌ای از قرآن باشد (همچنانکه اسم خدا و نام ائمه اطهار علیهم السلام و تربت امام حسین علیه السلام هم همینطور است). اگر نمی شود آن را بیرون بیاورند باید در را ببندند و آن را خالی کنند یا تا مدتی در بسته باشد تا وقتی که بپوسد و از بین برود.

اگر روی انگشتر یا گردن بند اسم الله یا ائمه اطهار علیهم السلام یا آیه‌ای از قرآن حک شده، باید شخص همیشه با وضو و غسل باشد تا بتواند از آنها استفاده کند یا این که آن را داخل نایلون قرار دهد.

اگر بالباس و دستکش روی خط قرآن دست بکشد اشکال ندارد. اگر

موهای سر و صورت کوتاه باشد نباید سر و صورت را بدون وضو بر قرآن کشید، اما اگر موها بلند باشد آن تکه از مو که بلند است اگر به آیات قرآن بخورد اشکال ندارد.

اگر خط قرآن یا اسم خدای تعالی و ائمه اطهار علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام در جایی مثلاً روی کاغذ نوشته شده، باید محترم باشد و زیر دست و پا نیفتد. اگر آن کاغذ را لازم ندارد و بخواهد دور بیندازد باید آن را مثلاً با خط کشیدن خودکار محو کند که در این صورت اشکال ندارد دور بیندازد یا این که در صحرا آن را دفن کند، اما سوزاندن آن مشکل است هر چند که قصد توهین هم نداشته باشد.

اگر قرآن در دست مشرکین است و توهین به قرآن کنند باید از آنها گرفته شود، اما اگر می خواهند بخوانند و مسلمان شوند اشکال ندارد. گذاشتن قرآن روی نجاست تر یا خشک حرام است.

خواندن قرآن و احکام آن

مستحب است هر مسلمان هر روز مقداری قرآن بخواند. روایت است که شبانه روزی حداقل ۵۰ آیه از قرآن بخواند.^(۱) از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: بهتر است هر ماه یا هر چهل روز یکبار قرآن را ختم کنند.^(۲) به حساب سی روز قرآن را سی قسمت کرده اند. هر قسمت را یک جزء (یعنی قطعه) و هر جزء را چهار قسمت و هر کدام از این چهار قسمت را یک حزب (یعنی پاره) می گویند.

۱- اصول کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، باب فی قراءته، روایت ۱.

۲- رک: وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۱۵، ابواب قراءه القرآن، باب ۲۷.

مستحب است که قرآن را حفظ کنند. از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «تعداد درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است، هرگاه همنشین قرآن وارد بهشت شود به او می‌گویند: هر آیه که می‌خوانی یک درجه بالا برو، و در آن روز درجه‌ای بالاتر از درجه حافظ قرآن نیست.»^(۱)

در قرآن چهار سوره^(۲) سجده واجب دارد. اگر شخص بالغ آیه سجده را بخواند یا گوش دهد واجب است به سجده رود، رو به قبله باشد یا نباشد. اگر شخص جُنُب باشد حرام است آن چهار سوره را بخواند. در نمازهای واجب بعد از حمد واجب است یک سوره از قرآن را بخوانیم، اما در نمازهای مستحبی هر تعداد از سوره‌های قرآن را بخواند می‌تواند بخواند. در نمازهای واجب نمی‌شود سوره‌های سجده‌دار را خواند.

ترجمه و تفسیر قرآن

قرآن را به دو گونه معنی می‌کنیم:

اول برگرداندن آن به فارسی یا زبان دیگر که ترجمه نام دارد مثلاً بگوییم: «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی: بنام خداوند بخشنده مهربان، و «الحمد لله رب العالمين» یعنی: ستایش مخصوص خداست که پروردگار جهانیان است.

دوم: تفسیر، یعنی علاوه بر ترجمه، مطالبی که ظاهر قرآن نیست بیان

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۱، ابواب قراءة القرآن، باب ۱، روایت ۴۵۶۷.

۲ - سوره‌های: «سجده، فصلت، نجم و علق» که به «سوره‌های عزائم» معروفند.

می‌کنیم و پرده‌الفاظ را کنار می‌زنیم. اگر کسی روایتی دید می‌تواند با توجه به روایت تفسیر را بگوید، یا این که یقین داشته باشد و مثل آفتاب برایش روشن باشد که تفسیرش آن‌طور است. در غیر این صورت باید بگوید گمان من این است. از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمودند:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».^(۱)

«کسی که قرآن را به رأی خودش تفسیر کند جایگاهش آتش است».

مثلاً در سوره حمد می‌خوانیم: «اهدنا الصراط المستقیم». ترجمه: «ما را به راه راست هدایت کن». اگر پرده را برداریم بطنی دارد. یک تفسیر دارد که «صراط مستقیم» امام معصوم (حضرت علی عليه السلام) است و یا: «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» یعنی: «نه کسانی که غضب شده و نه آنها که گمراه هستند». در تفسیر این آیه روایت است که «مغضوب» یعنی یهودیها و «ضالین» یعنی نصرانیها.^(۲) همچنین روایت شده که مغضوب و ضال دشمنان علی و اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند.^(۳)

۱- عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۰۴، حدیث ۱۵۴.

۲- تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۷۵، باب ۸، روایت ۴۶.

۳- بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۶۵، باب ۱۶، روایت ۵.

مبحث امامت

امامت از جمله اصول مذهب و اعتقاد ماست. عقیده به امامت واجب است و دین و ایمان حقیقی همین اعتقاد می باشد. امامت مثل نبوت نیست که دو قسمت باشد. یعنی امامت خاصه و عامه نیست، بلکه یک قسم است و همان امامت ائمه اطهار است.

تعیین و معرفت ائمه توسط پیامبر ﷺ

پیامبر اسلام ﷺ در اواخر عمر شریفشان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بعنوان وصی و خلیفه بعد از خود منصوب کرده و فرمودند: پس از علی بن ابیطالب علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و پس از او حسین بن علی علیه السلام و پس از او علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام و موسی بن جعفر علیه السلام و علی بن موسی علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام و علی بن محمد علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و سپس حجة بن الحسن

العسکری علیه السلام به ترتیب امام هستند.

علاوه بر این که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اینها را معرفی کردند هر امامی هم امام بعد از خود را معرفی می‌کرد و امروز امام آخرین، حجة بن الحسن العسکری (عج)، خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند. ایشان در پرده غیبت بوده و زنده هستند و روزی ظاهر می‌شوند و دنیا را پر از عدل و داد می‌کنند پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

دو فرقه شدن مسلمانان

بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان دو فرقه شدند: یک فرقه حرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را گوش دادند و از علی علیه السلام پیروی کردند و این گروه که بر حق بودند «شیعه» نام گرفتند. ضمناً پیروان علی علیه السلام از زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، «شیعه» نامگذاری شدند. شیعه یعنی کسانی که دوستدار علی علیه السلام و یازده فرزند بزرگوارش هستند و پیرو آنها بوده، امامت و خلافت آنها را قبول دارند. این فرقه اهل نجات است. اما فرقه دیگر کسانی هستند که خودشان جمع شدند و خلیفه و امام درست کردند و از بین خودشان ابوبکر را انتخاب نمودند و بعد گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از خود کسی را معین نکرد و آنها نام خود را «سنی» گذاشتند^(۱) و این نام را خودشان بر خودشان نهادند.

همانطور که گفتیم، اولین کسی را که برای امامت و خلافت تعیین کردند ابوبکر بود و پس از وی، عمر و پس از او عثمان که هر سه نفر

۱- زیرا ادعا دارند که تابع سنت رسول خدا هستند.

جمعاً ۲۵ سال خلافت کردند و بعد مردم متوجه علی علیه السلام شدند و او را به امامت قبول نمودند و پس از ایشان امام حسن علیه السلام را چند ماهی برای خلافت تعیین کردند و پس از امام حسن علیه السلام معاویه را (که چهل سال حکومت کرد) و پس از معاویه، یزید (که او هم سه سال حکومت کرد) و پس از یزید، پسر یزید و پس از پسر یزید، مروان و پس از مروان، چهار نفر از فرزندان او یکی پس از دیگری خلیفه شدند. خلاصه تا سال ۱۲۰ (ه.ق) که بنی امیه منقرض شد هشتاد سال طول کشید.

پس از بنی امیه خلفای بنی عباس بعنوان خلفاء رسول الله در نزد اهل تسنن تعیین شدند و آنها را امام خود می دانستند.

روایت شده که همه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام پشت کردند غیر از سه نفر که آن سه نفر سلمان، ابوذر و مقداد بودند. ^(۱) یعنی پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرقه شیعه تنها سه نفر بودند. فاطمه زهرا علیها السلام که معصوم بودند. و بعد به تدریج عدّه زیادی توبه کردند.

این سؤال مطرح می شود که چرا ما شیعیان برحق هستیم و فرقه ناجیه ما هستیم؟!

برای پاسخ به این سؤال باید ثابت کنیم که: اولاً لازم است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از خودشان امام و خلیفه معین کنند (البته خدا هم این کار را بر خودش لازم دانسته است).

ثانیاً باید ثابت کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از خودشان خلیفه و امام معین کرده اند.

۱- روضه کافی، ص ۲۳۲، روایت ۳۴۱.

اگر این دو مطلب را ثابت کنیم بطلان کار اهل تسنن واضح می شود، زیرا آنها می گویند لازم نیست پیامبر خلیفه و امام معین کند و می گویند معین نشده و ادعا دارند که خود مردم جمع می شوند و خلیفه و امام تعیین می کنند.

دلایل عقلی بر لزوم تعیین خلیفه از طرف خدا و پیامبر ﷺ

خدای تعالی امام را معین می کند و بر زبان پیغمبر اکرم ﷺ جاری می سازد. همچنان که علی علیه السلام را ایشان معرفی کردند. سایر امامان هم طبق گفتار پیامبر ﷺ معین شده اند. هر چند در قرآن اسم بخصوص از آنها نیست، اما در روایات صحیحیه از شیعه و اهل تسنن کم و بیش داریم. اینها ۱۲ نفر هستند که همه از طرف پیغمبر اکرم ﷺ نام برده شده اند. علاوه بر این، هر امامی، امام بعد از خودش را معین کرده. در اصول کافی روایات با سندهای صحیح داریم که معرفی کرده اند. هر امامی در زمان خودشان دلیل و معجزه داشته اند و خصوصیات که هر امام داشته از قبیل این که عالم ترین، زاهدترین و عابدترین مردم زمان خودشان هستند، که این خصوصیات در کتاب منتهی الآمال (تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه) جمع آوری شده.

حال باید ثابت کنیم که خداوند و پیامبر بر خودشان لازم دانسته اند که خلیفه معین کنند و این کار را هم کرده اند. در این جا سه دلیل عقلی ذکر می شود:

دلیل اول

خدای تعالی برای هدایت و راهنمایی مردم و آشنایی آنها به خودش و تکمیل ادیان گذشته پیغمبر اسلام ﷺ را فرستاد و در کتابی بنام قرآن دستوراتی برای مردم بوسیله پیامبر فرستاد و ضمناً در این قرآن فرمود: بعد از این پیامبر دیگر پیامبری نمی آید.

خدای تعالی می خواهد پیامبر اسلام را از دنیا ببرد، همانطوری که خودش ایشان را به این دنیا آورده. پس لازم است بعد از ایشان کسی را معین کند. اگر معین نکند یعنی دیگر به قرآن و دین مردم کاری ندارد و مردم هر کاری بخواهند انجام دهند. آیا می شود بگوییم خداوند می خواهد مردم را فقط ۲۳ سال هدایت و سعادت مند کند و بقیه را رها کند؟! آیا خدا پس از پیامبر ﷺ دیگر هدفش را دنبال نمی کند و یا این که کسی را معین می کند که مردم پس از پیامبر از آن شخص تبعیت کنند؟ واضح است که خداوند حتماً کسی را مشخص می کند، زیرا غرضش هدایت بوده.

ممکن است کسی سؤال کند که خداوند قرآن را برای ما گذاشته و در آن همه چیز آمده است^(۱)، پس چه لزومی دارد که پیامبر بعد از خودشان کسی را معین کنند؟

جواب: در قرآن مسائل و رموزی نهفته شده که عقل هر کسی آن را نمی فهمد. کسی آنها را می فهمد که مثل پیامبر با وحی آشنا باشد. اضافه بر این، همه قوانینی که در قرآن بوده در مدت ۲۳ سال گفته نشده.

۱ - ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ۖ﴾. (سوره نحل، آیه ۸۹)

قوانینی در قرآن بود که پیامبر فرصت نیافتند آنها را بیان کنند. هرچه بیان کردند کلیات بوده. کسی که آشنا به پیامبر و علمش باشد می تواند جزئیات را بیان کند. ممکن است کسی بگوید ابوبکر هم می توانست، اما جواب می دهیم: ابوبکر خود بارها متوسل به علی عَلِيٍّ شد. عمر ده ها مرتبه گفت: «اگر علی نبود من هلاک می شدم».^(۱)

دلیل دوم

عقل هر کسی می گوید: اگر خدای تعالی کسی را برای هدایت فرستاد و کتاب هم فرستاد، تبیین و اجرای این کتاب را هم باید خودش ضامن شود. این کتاب برای بیان و عمل بین مردم است. کسی باید مبین و مجری باشد که خدا از او راضی باشد. خدای تعالی کتابی فرستاد که در آن مسائل حکومتی و فردی است و او می خواهد این احکام بیان و اجرا شود. چه کسی باید اجرا کننده و عامل در میان مردم باشد؟ آیا هر کسی لیاقت و شایستگی دارد که مجری باشد ولو که کافر باشد؟

دلیل سوم

این دلیل را بصورت مثال بیان می کنیم. وقتی پدر خانواده به مسافرت برود و بچه های خردسال و کوچکی دارد، آیا به مادر سفارش بچه ها را می کند و کسی را معین می نماید که به آنها سر بزند، یا این که آنها را رها می کند و می رود؟

شما پاسخ می دهید: اگر عاقل باشد به مادر سفارش می کند یا کسی را

۱ - «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ».

معین می‌کند که به بچه‌ها سر بزند. این مثال را گسترش دهید در سطح مدیران و رؤسای شهرها و کشورها. بنابراین ما می‌گوییم پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که عقل کل بوده چطور می‌شود مردم را بدون سرپرست رها کند با این‌که هرگاه مسافرت می‌رفت کسی را در مدینه جای خود قرار می‌داد.

دلایل نقلی

دلیل اول: آیه تبلیغ

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حَجَّة الوداع (سال دهم هجری) اعمال حج را به پایان رسانده و می‌خواستند به سوی مدینه برگردند عده زیادی از مسلمانان (بعضی گفته‌اند حدود صدویست هزار نفر) همراه پیامبر به حج رفته بودند. نقل کرده‌اند در جایی بنام «غدیر خم» که راه دو قسمت می‌شود و مسلمانان به شهرهایشان می‌روند، حضرت دستور دادند که مردم بایستند. صحرای وسیع و سوزانی بود. نزدیک ظهر بود. همه جمع شدند و نماز جماعت به امامت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوانده شد.

مردم از پالان شتران منبری ساختند و حضرت خطبه کوتاهی بیان کردند و به مردم خطاب فرمودند:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ.»

«آیا من اولی به شما نیستم از خود شما؟ مردم گفتند: بله.»

یعنی هرچه بگویم باید بپذیرید، حتی اگر اطاعت من موجب خطر جانی و مالی برای شما شود. همان‌گونه که مردم به بدنشان تصرف دارند پیامبر نیز نسبت به روح و بدن مردم بیش از خودشان اختیار دارد، البته به

دستور خدا.

خدای تعالی در قرآن نیز می‌فرماید:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^(۱).

«پیامبر به مؤمنین از خودشان نسبت به خودشان اولی است».

پیامبر «اولی به تصرّف» است یعنی چه؟ مطلب را با مثالی توضیح

می‌دهیم:

شما اگر بالغ نباشید پدرتان ولیّ شماست (پدر ولیّ بچه است)، یعنی این‌که تصرّف در مالتان به اذن پدرتان است و حفظ جانتان نیز با پدرتان است. بدون اجازه او نمی‌توانید در مالتان تصرّف کنید.

پیامبر نیز ولیّ و اولی به تصرّف در مؤمنین است. یعنی حاکم بر مال و جان مسلمین است. حاکم اسلام اگر به ماگفت: باید بروید جهاد، باید برویم هرچند کشته شویم.

حضرت رسول ﷺ دست مولا علیؑ را بلند کرده و سپس

فرمودند:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

«هرکس من مولا یش هستم این علی هم مولای اوست».

بی‌شک معنای «مولا» همان «ولی» است، زیرا حضرت در ابتدا

فرمودند: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ».

«ولی» و «اولی» هم معنی هستند. پس دستور دادند خیمه‌ای زده شود.

حضرت علیؑ در خیمه نشستند و مردم دسته دسته با حضرت دست

دادند و بیعت کردند.

مورخین نوشته‌اند که اوّل از همه عمر و ابوبکر آمدند و گفتند: «مبارک باد بر تو ای علی؛ که مولا و آقای من و همه مؤمنان شدی» و بعد متفرّق شدند. مفسّرین نوشته‌اند: بعد از این که آیه ۶۷ سوره مائده نازل شد حضرت این خطبه را خواندند و حضرت علی علیه السلام را بعنوان ولی و جانشین بعد از خودشان معرفی کردند.

خدای تعالی در این آیه می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^(۱)

«ای پیغمبر آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شد ابلاغ کن که اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. خدا در برابر مردم تو را حفظ می‌نماید و کافران را هدایت نمی‌کند».

شاید کسی بپرسد با وجود این آیه شریفه چرا باز هم مخالفان قبول نکردند و عده زیادی اطراف ابوبکر و عمر و عثمان جمع شدند؟

در جواب باید بگوییم مهمترین روایتی که نقل کرده‌اند همین روایت است و جناب علامه امینی در کتاب الغدير، ۱۲۰ سند از این روایت نقل کرده. و روایتی به این محکمی نداریم که ۱۲۰ سند داشته باشد. تواتر این روایت از همه روایات متواتر بیشتر است و کسی نمی‌تواند در اصلش مخالفت کند، اما آنها در معنی اختلاف کردند. می‌گویند: «ما هم قبول

۱ - سوره مائده، آیه ۶۷.

داریم که علی آقا و دوست ماست. و ما را دوست می‌دارد و مولای ماست». منظورشان این است که مولا یعنی «دوست». اما پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبلاً فرموده بودند:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ».

از آنها اقرار گرفت و آنها گفتند بله.

پس معنای «مولا» نباید از معنای «اولی» دور باشد. پیامبر شخصی است که از همه علما داناتر و از همه بزرگان بزرگ‌تر است. چگونه می‌شود دو سخن بگوید که با هم رابطه نداشته باشند. در این گرمای شدید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صد و بیست هزار نفر را معطل کند که بگوید علی دوست شماست؟! آیا عقل این حرف را قبول می‌کند؟

دلیل دوم: آیه ولایت

خدای تعالی در آیه ۵۵ سوره مائده می‌فرماید:

«أِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

«این است و جز این نیست که ولی شما خداست و رسولش و

کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز بپا می‌دارند و در حال رکوع

زکات می‌دهند».

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انگشتی را به مولا علی عَلِيٌّ هدیه دادند. روزی حضرت علی عَلِيٌّ در مسجد نماز می‌خواندند و هنگامی که در رکوع بودند فقیری وارد مسجد شد و طلب کمک کرد. حضرت با دست اشاره کردند و انگشت را به او دادند. همین موقع بود که این آیه شریفه نازل

گردید.

پس ولیّ ما خداست و پیامبر اکرم ﷺ و مولا علیّ علیّه السلام و فرزندان بزرگوارشان. یعنی اینها صاحب ما هستند و باید به دستور آنها عمل کنیم.

دلیل سوم: آیه مباحله

از جمله آیاتی که همه قبول دارند در شأن مولا علیّ علیّه السلام نازل شده، آیه ۶۱ سوره آل عمران می باشد. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

«هرکس پس از این آگاهی که به تو رسید، درباره عیسی با تو
مجادله کند، بگو: بیایید فرزندان و زنان و خودمان (نفسمان) را
به مباحله بخوانیم و نفرین خدا را بر دروغگویان بخوانیم».

همه مفسرین نوشته اند که چند نفر از نصاری «نجران» که از مدینه
بودند پیش پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ما می گوئیم عیسی پدر نداشته و
فقط مادر داشته؛ پس او پسر خداست. نظر شما در این مورد چیست؟ آیه
نازل شد که ای پیامبر بگو نظر ما در مورد حضرت عیسی مثل حضرت
آدم علیّه السلام است،^(۱) اگر حضرت عیسی علیّه السلام پدر نداشته، حضرت آدم علیّه السلام نه
پدر داشته و نه مادر. هر دو بنده خدا هستند. آنها قبول نکردند و این آیه

۱ - «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (سوره آل عمران، آیه ۵۹).

(آیه ۶۱ سوره آل عمران) نازل شد. بالاخره روز ۲۴ ذیحجه نصرانیها رفتند بیرون از مدینه قرار گرفتند. آنها هشتاد نفر بودند. در بین آنها سه نفر برجسته تر از دیگران بودند؛ یکی عالم، یکی زاهد و یکی جزء بزرگان بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از مدینه خارج شدند در حالی که مولا علی علیه السلام جلوی شان و فاطمه زهرا علیها السلام پشت سرشان و امام حسن علیه السلام دست راست پیامبر صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام دست چپ پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت می کردند. تا به مکانی رسیدند که بعداً «مسجد اجابه» نام گرفت. این مسجد تقریباً یک یا دو کیلومتر با مدینه فاصله دارد. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هنوز به نصرانیها نرسیده بودند، آن کسی که از بزرگان نصرانی بود گفت: نگذارید نفرین کنند که من چهره هایی می بینم که اگر بخواهند می توانند کوه را از جا بکنند. پس خدمت پیغمبر آمدند و خواهش کردند که نفرین نکند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمودند: «یا مسلمان شوید یا جزیه^(۱) دهید». ولی آنها مسلمان نشدند و قبول کردند که جزیه دهند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر نفرین می کردم یک نفر نصرانی باقی نمی ماند».

راجع به این آیه، چه شیعه و چه سنی قبول دارند که چه کسانی همراه پیامبر برای مباحله رفتند. دلیل برای این که علی علیه السلام خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله است، همان «أنفسنا» می باشد. در این آیه منظور از «أبناءنا»، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند و منظور از «نساءنا» حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و منظور از «أنفسنا» حضرت علی علیه السلام می باشد. پس علی علیه السلام می شود نفس پیغمبر.

۱- نوعی مالیات.

«نفس» یعنی: «خود» در حقیقت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی هستند، اما در خارج یکی نیستند پس وقتی که قرآن می‌فرماید: نفس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «نفس» مجاز است. یک وقت شما می‌گویید: «ما دوتا آمدیم»، اما یک وقت می‌گوئید: «من آمدم و خودم» در حالیکه دو نفر هستید در این جا آن دیگری را در صفات مثل خودتان فرض کرده‌اید. پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مثل هم هستند، بجز در نبوت که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبی است و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ امام است یعنی از لحاظ صفات و خصوصیات باطنی شبیه هم هستند. مثلاً علم، کرم و عدالت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همان علم، کرم و عدالت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

حالا از اهل تسنن سؤال می‌کنیم که وقتی پیامبر از دنیا می‌روند چه کسی سزاوار است خلیفه ایشان شود؟ آن کسی که نفس پیغمبر است سزاوار است یا کس دیگری؟

ابوبکر که خودش می‌گفته «مرا رها کنید، تا علی بین شما هست من بهترین شما نیستم»، آیا راست گفته یا دروغ؟ اگر راست گفته پس معلوم است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باید خلیفه پیغمبر باشد و اگر دروغ گفته، دروغگو که نمی‌تواند امام شود. مولا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز می‌فرمایند: «عجب است از ابوبکر که در حال حیات می‌گفت من بهتر از شما نیستم، علی بین شماست، اما هنگام مرگش عمر را به عنوان خلیفه معرفی کرد».^(۱)

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۳ (خطبه شقیقه).

دلیل چهارم: حدیث منزلت

این مورد را در تفاسیر مفصل نوشته‌اند. در این جا خلاصه آن را ذکر می‌کنیم:

در سال ۸ هجرت، به پیامبر ﷺ خبر دادند که سپاه روم به کشور اسلامی حمله کرده است. حضرت اعلام کردند که برای جهاد آماده شوید. سی هزار نفر برای جنگ حرکت کردند. در این سفر، امتحانات و سختی‌های زیادی برای مسلمین پیش آمد و حدود یک‌ماه طول کشید، گرچه وقتی لشکر مسلمانان به آن جا رسیدند، رومیان فرار کرده بودند. این آخرین جنگ پیامبر ﷺ بود و «تبوک» نام گرفته.

وقتی پیامبر ﷺ خواستند به این جنگ بروند، علی رضی الله عنه را برای خلافت در مدینه منصوب فرمودند. منافقان شایعه کردند که پیامبر به این جهت علی را نبرده که از علی خوشش نمی‌آمده. این شایعات به گوش مولا علی رضی الله عنه رسید. حضرت از شایعات باکی نداشتند، اما می‌دانستند که این شایعات مقدمه و دست‌آویزی است برای کارهای بعدشان. لذا خود را به رسول خدا ﷺ رساندند و قضیه شایعه را به ایشان گفتند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «یا علی، برگرد. آیا تو راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون هستی نسبت به موسی مگر این که بعد از من دیگر پیامبری نیست؟».

گفت: آری.

پیامبر فرمود: پس برو و خلیفه من باش. (۱)

۱ - بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۳۲، باب ۲۹، روایت ۸.

هارون برادر و وصی موسی علیه السلام بود. وصی یعنی خلیفه و جانشین. بعد از موسی علیه السلام، هارون علیه السلام کارهایی را که موسی انجام می داد باید انجام دهد. پس علی علیه السلام هم بعد از پیامبر وصی و خلیفه اوست.

دلیل پنجم: آیه تطهیر

خدای تعالی در آیه ۳۳ سوره احزاب می فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً».

«خداوند اراده کرده که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و

چنانکه باید و شاید شما را پاک سازد».

این اراده خدا عملی هم شده است. فعل «یرید» بصورت مضارع می باشد. یعنی این اراده شروع شده و استمرار دارد. اراده خدا نقض ندارد و پیشمانی در آن نیست و در شأن نزول آیه تمام فقها و مفسرین شیعه و عده ای از اهل تسنن نقل می کنند که در یکی از روزها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد خانه کوچک فاطمه زهرا علیها السلام شدند و سلام کردند و فرمودند: «دخترم مقداری ضعف در بدنم احساس می کنم. یک کسائی (پارچه ای) بیاور تا من بخوابم و استراحت کنم». حضرت فاطمه علیها السلام کسائی یمانی آوردند که حضرت استراحت کنند. طولی نمی کشد امام حسن مجتبی علیه السلام وارد می شوند. به مادر سلام عرض می کند و می فرماید: «مادر جان! بوی پاکی می شنوم! مثل این که بوی جدّمان رسول خداست». حضرت فاطمه علیها السلام می فرمایند: «بله، جدّ شما مقداری ضعف در بدن داشتند و رفتند زیر عبا تا استراحت کنند». آقا زاده می آیند و به رسول خدا

سلام کرده و عرض می‌کنند: «اجازه می‌دهید من هم بیایم زیر عبا؟» حضرت اجازه می‌دهند. طولی نمی‌کشد که امام حسین علیه السلام وارد می‌شوند و به مادر سلام کرده و عرض می‌کنند: «مادر جان، بوی عطری به مشام می‌رسد که مثل بوی جدّم رسول خداست». حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند: «جدّتان و برادران زیر عبا هستند». ایشان نیز سلام می‌کنند و اجازه می‌گیرند و زیر عبا به آنها ملحق می‌شوند. طولی نمی‌کشد حضرت علی علیه السلام وارد می‌شوند. سلام می‌کنند و می‌فرمایند: «ای دختر پیامبر، بوی خوبی استشمام می‌کنم، مثل این که بوی برادر و پسر عمویم رسول خداست». حضرت فاطمه علیها السلام عرض می‌کنند: «پدرم - برادر شما رسول خدا صلی الله علیه و آله - و فرزندانان زیر عبا استراحت می‌کنند». حضرت علی علیه السلام وارد شده و اجازه می‌گیرند و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندانان دراز می‌کشند. فاطمه زهرا علیها السلام نیز می‌آیند و اجازه می‌گیرند که ملحق شوند و سپس وارد می‌شوند.

اسماء بنت عمیس نیز می‌خواست به زیر عبا بیاید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجازه نمی‌دهند و می‌فرمایند: «زیر عبا اهل بیت من هستند، تو آدم خوبی هستی اما نمی‌شود زیر عبایابی». حضرت سرشان را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: «خدایا اینان اهل بیت من هستند، تو اینها را پاک کن». جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می‌فرماید:

«أَنَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱).

بعد حضرت جبرئیل می فرماید: «خدای تعالی سلام می‌رساند و می‌فرماید: من آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست را خلق نکردم مگر بخاطر شما (پیامبر اکرم ﷺ، فاطمه زهرا ﷺ حضرت علی ﷺ، امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ)».

حضرت علی ﷺ عرض کرد: «یا رسول الله، خاصیت این مجلس ما چیست؟»

حضرت رسول ﷺ فرمود: «هیچ مجلسی نیست که در آن عده‌ای از شیعیان و دوستان ما جمع شده باشند و از این خبر گفتگو کنند مگر آن‌که هر حاجتمندی حاجتش برآورده شود و هر غم‌زده غمش برطرف گردد و هر مریضی شفا پیدا کند».

سه آیه دیگر در مورد ائمه ﷺ

حدیث کساء دلیل بر امامت مولا علی ﷺ و امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ و بقیه ائمه می‌باشد که طاهر و عالم هستند و هیچ‌گونه ناپاکی از جمله جهل در آنها نیست. حالا کدامیک باید امام باشند؟ آنها که خدا طاهرشان کرده یا آنها که این طور نیستند؟ عقل می‌گوید آنها که پاک و طاهر هستند شایسته است که امام و خلیفه باشند. خدای تعالی می‌فرماید:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^(۱)

«غیر از پاکان، کسی نمی‌تواند قرآن را لمس کند».

این آیه را می‌توان به دو صورت معنی کرد: یکی این که بدون غسل و

۱ - سوره واقعه، آیه ۷۹.

وضو نباید خط قرآن را مَسَّ کرد. دیگر این که کسانی می توانند به قرآن مَسَّ باطنی و روحی پیدا کنند (معانی مخفی قرآن را بفهمند) که پاک و طاهر شده باشند. پس اهل بیت علیهم السلام هستند که می توانند قرآن را بطور کامل بفهمند. اینها اهل بیت پیغمبر هستند و خدا هم در قرآن فرموده:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ». (۱)

«بگو (ای پیغمبر)! من از شما پاداش و مزدی نخواهم جز دوستی خانواده و خویشانم».

به قرینه این که دوستی ذی القربی اجر رسالت است پس باید مقام آنها پس از رسالت باشد که همان امامت و خلافت می باشد. مفسران در مورد آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفته اند که صراط مستقیم علی علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: صراط بر دو قسم است: ۱- در دنیا که صراط دنیا ائمه اطهار علیهم السلام می باشند. ۲- صراط آخرت. وقتی می گوئیم علی علیه السلام صراط مستقیم است، یعنی ایشان انسان را به صراط مستقیم هدایت می کنند و خودشان نیز صراط مستقیم هستند. بنابراین:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ». (۲)

آیا آن کسی که صراط مستقیم است و به سوی صراط مستقیم هدایت

۱- سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- سوره یونس، آیه ۳۵.

می‌کند باید بعد از پیامبر ﷺ خلیفه شود یا کسی که این طور نیست؟

جریان خلافت بعد از پیامبر ﷺ

می‌دانید که خلیفه اصلی بعد از پیغمبر ﷺ حضرت علی علیه السلام می‌باشد و بعد از ایشان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و تا امروز که امام زمان (عج) خلیفه خدا و پیامبر ﷺ می‌باشند. اما ابوبکر به کمک هفت (یا هشت) نفر خلافت را که حق علی علیه السلام بود غصب کرد و عده‌ای از اهل مدینه هم که طرفدار آنها بودند به دنبالشان راه افتادند. اما برکناری علی علیه السلام از حکومت ظاهری به این معنا نیست که ایشان خلیفه نیستند، بلکه مردم نخواستند از نعمت وجود ایشان بهره ببرند و در حقیقت دین واقعی را رها کردند. مثل این که خورشید در روز بتابد و انسان در جای تاریکی برود که نور خورشید را حس نکند. با این کار خورشید نورانیت و نوردهی خود را از دست نخواهد داد.

دو سال و چند ماه ابوبکر بر مردم حکومت کرد و وصیت نمود که بعد از او عمر خلیفه باشد. ده سال و چند روز عمر خلیفه بود. عمر شورای شش نفری^(۱) تشکیل داد و به مردم گفت که شما بعد از من این شش نفر را داخل خانه‌ای کنید تا یک نفر را بعنوان خلیفه از میان خودشان انتخاب کنند. در این شورا طوری زمینه را مساعد کردند که عثمان خلیفه شود. دوازده سال و چند ماه عثمان خلیفه بود. جمعاً ۲۵ سال علی علیه السلام را تنها

۱ - علی بن ابیطالب (سید بنی هاشم)، عثمان بن عفان (شیخ بنی امیه)، طلحة بن عبیدالله (بزرگ بنی تمیم)، زبیر بن عوام (رهبر بنی اسد)، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف (دو بزرگ بنی زهره).

گذاشتند تا این که بعد از کشته شدن عثمان مردم اطراف علی علیه السلام را گرفتند. علی علیه السلام در دوران خلافتشان (که پنج سال بود) سه جنگ کردند:

(۱) جنگ جمل: عده‌ای علیه علی علیه السلام در بصره جمع شدند که عایشه، طلحه و زبیر جلودار آنها بودند.

(۲) جنگ صفین: معاویه در این مدت علیه علی علیه السلام تبلیغ می‌کرد و حتی برای مقابله با ایشان لشکری مهیا نموده بود. جنگ صفین ۱۸ ماه طول کشید. سرانجام بعثت خیانت لشکریان علی علیه السلام، جنگ متوقف شد و عهدنامه‌ای نوشتند.

(۳) جنگ خوارج: خوارج از دشمنان حضرت و دوازده هزار نفر بودند. نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، حتی نماز شب می‌خواندند... لکن مسلم است که این عبادات وقتی برای آنها فایده دارد که علی علیه السلام و اولادش را قبول داشته باشند. از بین آنها ۴۰۰۰ نفر با علی علیه السلام جنگ کردند و همه کشته شدند مگر نه نفر که فرار کرده و در شهرها پراکنده شدند و بقیه دوازده هزار نفر ظاهراً توبه کردند اما بسیاری از آنها بر عقیده خویش باقی ماندند که از جمله عبدالرحمن بن ملجم ملعون - قاتل حضرت علی علیه السلام - بود.

پس از شهادت امیرالمؤمنین، امام حسن علیه السلام که جانشین پدر بزرگوار خود بودند ۱۷ ماه با معاویه جنگ کردند، اما در اثر خیانت مردم و بدتر شدن وضعیت سیاسی و اجتماعی آن دوره نسبت به زمان حیات حضرت علی علیه السلام و کم بودن اطرافیان امام حسن علیه السلام، حضرت برای حفظ جان شیعیان و دوستانشان، مجبور به صلح با معاویه شدند.

دوران امام حسین علیه السلام

معاویه یک سال پیش از مرگش، علیرغم این که عهد کرده بود پس از خودش جانشینی تعیین نکند، یزید را بعنوان ولیعهد و جانشین خود معرفی نمود. یزید فردی بی‌نماز، شراب‌خوار، حیوان‌باز، رقاص و فاسق بود. او به والی مدینه نامه نوشت که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد. امام حسین علیه السلام با ۳۰ تن از یاران به خانه ولید - والی مدینه - رفته و فرمودند: «ما اهل بیت پیغمبر هستیم و هرچه خدا می‌دهد از برکت ماست و ما اصل هستیم. من چطور می‌توانم با یزید فاسق بیعت کنم؛ در این صورت دیگر اسلامی نخواهد ماند».

در این زمان مروان که در کنار ولید نشسته بود به ولید گفت: که یا از او (امام حسین علیه السلام) بیعت بگیر یا سرش را بزن.
امام حسین علیه السلام فرمودند: «نه تو و نه ولید، نمی‌توانید از من بیعت بگیرید».^(۱)

امام حسین علیه السلام در تاریخ ۲۸ رجب با تعدادی از اهل‌بیت و اطرافیان‌شان به سوی مکه حرکت کردند و سوّم شعبان به مکه رسیدند. چهار ماه و چند روز در مکه ماندند. در این مدت مردم کوفه (که مريد علی علیه السلام بودند اما خیانت کرده بودند، حالا که یزید حاکم شده بود) خیلی ناراحت بودند. وقتی مردم کوفه با خبر شدند که امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده‌اند، به امام نامه‌های زیادی نوشتند که ما امامی نداریم، تو بیا و امام ما باش. در آن چهارماه و ده روز حدود ۱۲۰۰۰ نامه از طرف

۱ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴، باب ۳۷، روایت ۲.

کوفیان آمد. حسین بن علی علیه السلام، مسلم بن عقیل (که شخصی با تقوا، عالم و عاشق امام حسین علیه السلام بود) را با نامه‌ای به کوفه فرستادند. کوفه شهر بزرگی بود. وقتی مسلم وارد کوفه شد مردم از او استقبال کردند. حدود ۱۸۰۰۰ نفر به مسلم اعلام آمادگی برای همراهی با امام حسین علیه السلام کردند. مسلم در نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام نوشت که جمعیت زیادی بیعت کردند. نامه روز هشت ذیحجه به دست امام علیه السلام رسید و ایشان برای حرکت به سوی عراق آماده شدند.

آگاهی امام حسین علیه السلام از سرانجام سفر

این جا این سؤال مطرح می‌شود که آیا امام حسین علیه السلام از حوادث بعدی مثلاً شهادتشان خیر داشتند یا نه؟

جواب: امام حسین علیه السلام در حرکت به سوی عراق همه چیز را می‌دانستند. ام سلمه که یکی از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود به امام حسین علیه السلام گفت: از مکه بیرون نروید که جدتان گفته شما کشته می‌شوید. امام علیه السلام فرمودند: «من می‌دانم که قبرم کجاست و حتی می‌دانم چه کسانی با من کشته می‌شوند.»^(۱)

علت قیام امام حسین علیه السلام

تکلیف امام حسین علیه السلام این بوده که با یزید مبارزه کنند، زیرا یزید می‌گفت: من خلیفه پیغمبر هستم. اما به هیچ وجه ظاهر اسلام را حفظ نمی‌کرد، شراب می‌خورد، قمار می‌زد و بقول امام حسین علیه السلام که فرمود:

۱ - بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۹، بقیه باب ۳۷، روایت ۲۷.

«آن گاهی که امت گرفتار حاکمی مثل یزید شود باید فاتحه اسلام را خواند».^(۱)

پس مبنای یزید این بود که اسلام را از ریشه برچیند و نامی از پیامبر و قرآن و اسلام باقی نگذارد.

از طرفی حضرت امام حسین علیه السلام از کوفه دوازده هزار نامه دریافت کرده بودند و هر نامه را چند نفر امضاء کرده بودند که ما یزید را نمی خواهیم و می خواهیم که تو امام ما باشی. اگر امام حسین علیه السلام بگوید: من می دانستم که اگر می آمدم شما مرا می کشتید، این جا حجت تمام نیست و اهل کوفه روز قیامت خواهند گفت که ما امام می خواستیم اما امام نیامد.

مسلم در نامه اش نوشته بود که هجده هزار نفر بیعت کردند. حسین علیه السلام باید برود و ابلاغ کند که من آمدم. از طرف دیگر یزید به همه والیان دستور داده بود که حسین علیه السلام را هر جا دیدند بکشند. با این اوصاف امام حسین علیه السلام نباید برود و قیام کند؟

نقش اهل بیت امام حسین علیه السلام در قیام کربلا

ممکن است سؤال شود که چرا حضرت خانواده را همراه خود بردند؟ در جواب باید بگوییم اگر خودشان و اصحابشان می رفتند در خود کربلا قضیه تمام می شد و کسی ملتفت نمی شد. لذا باید حضرت زین العابدین علیه السلام و حضرت زینب و ام کلثوم علیهما السلام و دیگران باشند تا در

۱ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶، باب ۳۷، روایت ۲.

کوفه و شام مردم را از حماسه عاشورا باخبر سازند، زیرا یزید و اطرافیانش در کوفه و شام اعلام کرده بودند که عده‌ای علیه ما قیام کرده و کافر شدند و بخاطر همین کشته شدند. در هر صورت اگر قیام امام حسین علیه السلام نبود چیزی از اسلام باقی نمی ماند و اسلامی تحریف شده به دست ما می رسید.

آخرین امام معصوم

تقدیر خدای تعالی بر این قرار گرفته که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیگر پیغمبری نیاید و پس از امام زمان (عج)، دیگر امامی نباشد. همانطوری که در روایات گفته شده، تقدیر خدای تعالی بر این است که حضرت حجت (عج) غائب شوند. در مورد غیبت حضرت حجت (عج) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام بیشتر و از امام کاظم و امام رضا علیه السلام تا حدودی و از امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام روایات زیادی نقل شده که می فرمایند: «امام زمان (عج) غائب می شوند و بعد ظاهر می گردند و دنیا را پر از عدل و داد می کنند پس از این که پر از ظلم و جور شده باشد».

حضرت صاحب الزمان (عج) در سال ۲۵۶ (ه. ق) متولد شدند که این عدد به حساب ابجد می شود «نور». چهار ساله بودند که پدرشان به شهادت می رسند و ایشان در سن ۴ سالگی به امامت رسیده و از همان موقع غائب می شوند.

غیبت صغری و کبری

حضرت صاحب الزمان (عج) دو غیبت دارند: یکی غیبت صغری، و دیگری غیبت کبری. در غیبت صغری چهار نایب خاص داشتند که عبارتند از: «عثمان بن سعید» و «محمد بن عثمان» که روی هم ۴۶ سال نایب بودند و «حسین بن روح» و «علی بن محمد سمری» که روی هم ۲۸ سال نایب بودند. در مجموع ۷۴ سال غیبت صغری طول کشید و در سال ۳۳۰ (ه. ق) به پایان رسید و حضرت صاحب الزمان (عج) به علی بن محمد سمری نامه ای می نویسد به این مضمون که: «تو تا شش روز بیشتر زنده نیستی، به کسی وصیت نکن. قبل از صبحه آسمانی و خروج سفیانی هر کس ادعای مشاهده کند دروغگو و کذاب است». به مناسبت این که حضرت به نایب خاص نامه نوشتند، منظور از کسی که ادعای مشاهده کند، نایب خاص است. یعنی ادعا کند که نامه می آورد و می برد و گرنه کسانی بوده و هستند که امام زمان (عج) را دیده اند.

از زمانی که غیبت کبری شروع شد، قهراً مردم امام می خواهند. حضرت حجّت (عج) از نظر تکوینی (وجودی) همه را زیر پوشش قرار می دهند. یعنی ولی امر تکوینی هستند. خدا ایشان را این طور قرار داده که به همه جا احاطه دارند و نزد همه هستند. از همه اطلاع دارند و به فریاد همه می رسند. امام زمان (عج) واسطه بین خدا و مردم هستند و تمام آسمانها و زمین به اذن خدا بدست ایشان است و خداوند خواسته ایشان در سن ۴۰ سالگی بمانند. خداوند خواسته که مریض نشوند. همان خدایی که ایشان را خلق کرده، قدرت دارد که ایشان را برای مدت های طولانی زنده نگه دارد.

سنت خدا این است که انسان به سنّ جوانی برسد و به تدریج پیر شود و بمیرد و اگر خدا بخواهد می تواند این را به هم بزند و انسان همیشه جوان بماند. خداوند خالق، قادر و مدبّر است، پس نباید در مورد حیات امام زمان (عج) شک کنیم.

نوّاب خاصّ و عامّ

امام زمان از سال ۲۶۰ تا ۳۳۰ (ه. ق) در غیبت صغری بودند و چهار نفر رابط به ترتیب بین خودشان و مردم داشتند. هر کدام از این نایب های خاص نامه ها و احتیاجات مردم را به امام زمان (عج) می رساندند و امام زمان (عج) جواب می دادند و همچنین پول خمس و غیره را به امام زمان (عج) تحویل می دادند.

بعد که غیبت کبری شروع می شود، «فقیه» جای نایب خاصّ می نشیند. یعنی کاری که آنها می کردند، فقیه نیز انجام می دهد، ولی این فقیه نمی تواند امام زمان (عج) را ببیند. پس اینها نایب عام امام هستند. نایب عام یعنی فقیه، و شخص خاصی نیست. فقیه کسی است که می تواند احکام شرعی را از سخنان ائمه اطهار و قرآن بیرون کشیده و تحویل مردم دهد. ممکن است ۱۰۰ نایب عام باشند که بتوانند حکم بدهند و از این جهت (حکم دادن) مثل امام زمان (عج) هستند. یعنی حکم خدا را به دست مردم می دهند. حالا که امام زمان (عج) غائب هستند مردم مسائل نماز، روزه، حج و امثال آن را از فقیه می پرسند. پس فقیه از این جهت که حکم خدا را تحویل شما می دهد مثل امام زمان (عج) است و اگر امام زمان (عج) بودند، شما مسائل را از خود امام زمان (عج) می پرسیدید.

نقش فقها در زمان غیبت کبری

در زمان غیبت کبری کار واقعی دست امام زمان (عج) است. اما برای دانستن احکام دین باید به فقها رجوع شود، زیرا ائمه اطهار علیهم السلام احکام را گفته‌اند که در کتب روایی موجود است و افرادی باید از این روایات و قرآن حکم را بیرون بکشند که به آنان «راویان اخبار یا فقها» می‌گویند. این افراد حتماً باید متقی و عادل باشند. اگر عادل نباشند هر چه زحمت بکشند و استنباط کنند نمی‌شود به حکم آنها اطمینان کرد. حتماً باید خداترس باشند.

در روایات آمده است که در زمان غیبت، راویان حدیثی (فقهایی) که عادلند حجّت امام زمان علیه السلام بر مردم هستند.^(۱)

علما از زمان غیبت مرجع مردم بودند از جمله جناب گلپتیی (محمد بن یعقوب) مؤلف «اصول و فروع کافی» و شیخ طوسی (محمد بن حسن) مؤلف «استبصار و تهذیب» و جناب صدوق (محمد بن علی بن بابویه) مؤلف «من لایحضره الفقیه». این سه نفر از علماء بزرگ شیعه بودند و کتب اربعه را در اختیار بقیه علما گذاشتند. علما زیاد بودند امثال سید مرتضی، سید رضی، ابن جنید که از فقهای اوایل غیبت کبری بودند و بعد از آنان جناب محقق و علامه حلی و دیگر علما که همه بزرگوار و غالباً در نجف بودند. در قم در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام عده‌ای راویان حدیث بودند، اما مثل نجف نبود. در زمان صفویان اعتبار

۱ - «... فأنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله». (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰، باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی، روایت ۹)

حوزه قم بسیار زیاد شد. اصفهان نیز خیلی معتبر بود. به قم «دارالایمان» و به شیراز «دارالعلم» می‌گفتند.

حوزه علمیه نجف بسیار قوی بود. اواخر مشروطه و دوران رضاخان اعتبار حوزه قم کم شد. رضاخان خیلی اذیت می‌کرد و حوزه را متفرق ساخته بود. اما بعد از او در زمان محمدرضا پهلوی که مرحوم آیت‌الله بروجردی بودند، قم رونق گرفت و ایشان به عدّه زیادی از طلاب و فقها درس می‌دادند و امام خمینی علیه السلام در آن زمان در مرتبه دوم قرار داشتند. از اوایل غیبت کبری به بعد، علمای شیعه زحمت می‌کشیدند و غالباً مردم را هدایت می‌کردند. در فاصله غیبت کبری تا زمان امام خمینی علیه السلام هیچ وقت حکومت به دست فقها نیفتاد. تا قبل از صفویه حکومت در دست سنیها بود. زمان صفویان هر چند حکومت به دست شیعه بود، اما حکومت را به دست علما نمی‌دادند. علمای آن زمان شیخ بهائی، مقدّس اردبیلی و جناب مجلسی بودند. شاه عباس اول و شاه اسماعیل از علما اجازه می‌گرفتند که از طرف شما وکیل هستیم تا مملکت را اداره کنیم. تا زمان امام خمینی علیه السلام که ایشان ولایت فقیه را عنوان کردند.

چند سؤال و پاسخ به آنها

- این نایب خاص مثل عثمان بن سعید که نامه می‌برد پیش امام زمان (عج) و جواب می‌آورد مهمتر بود یا نایب عام؟
- ممکن است نایب خاص برتر بوده باشد. او حکم را از خود امام زمان (عج) می‌گرفت؛ ولی نایب عام، حکم را از کتاب، سنت و کلام ائمه علیهم السلام گرفته و به شما می‌دهد.

● آیا آن نورانیّتی که امام زمان (عج) دارد، یعنی تمام نورهای دنیا و آخرت که پس از پیامبر ﷺ الان از امام زمان (عج) است، فقیه نیز این نورانیّت را دارد؟

□ نه. از جهت نور معنوی هیچ کس به مرتبه امام زمان (عج) نمی رسد. حضرت صاحب به فقیه و غیر فقیه نورافشانی می کنند. نایب عام (فقیه) لازم نیست از جهت ایمان مثل امام زمان (عج) باشد. فقط عادل و باتقوا باشد. حضرت امام صادق علیه السلام در روایت می فرمایند: فقیه باید خود نگه دار باشد یعنی نفسش را مهار کند، حافظ و مطیع دین خدا باشد، عادل باشد یعنی گناه کبیره از او سر نزنند و اصرار بر صغیره نیز نداشته باشد.

این فقیه که الآن حکم خدا را بیان می کند، لازم نیست از جهت ایمان درجات عالی داشته باشد. یعنی چیزی که الآن برای مردم لازم است این است که احکام را از نایب عام بگیرند پس اول باید وارد باشد که احکام را استنباط کند و دوم این که عادل باشد. البته امام زمان (عج) با یقین می گوید، اما فقیه استنباط می کند. این طور نیست که هر فقیهی به روشنی آفتاب، حکم خدا را بدهد، به همین دلیل است که مراجع در بعضی مسائل حکم به احتیاط می دهند.

● آیا ممکن است در زمانی یک نفر که مقلد فقیه است از جهت ایمان بالاتر از فقیه برود؟

□ بله، امکان دارد. فقیه باید عادل باشد اما حتماً لازم نیست ایمانش از همه افراد بیشتر باشد.

● چرا امام زمان و امام صادق علیه السلام به مردم نگفتند: فقیه باید ده درجه ایمان داشته باشد و عارف و عاشق خدا باشد، و فرموده اند که بتواند

استنباط کند و راوی حدیث باشد؟

□ اگر امام فرموده بودند فقیه باید ده درجهٔ ایمان داشته باشد آن وقت مردم از کجا می فهمیدند که چه کسی ده درجه ایمان دارد؟! ایمان را که نمی شود با ترازو و خط کش اندازه گیری کرد. لذا باید چیزی ملاک باشد که همهٔ مردم بفهمند. هر کس ممکن است ادعا کند که من عارف کامل هستم. ولی این که فقیه باشد، از نظر مردم مخفی نیست. بالاخره شاگردان و هم‌ردیفانش می فهمند که او فقیه شده یا نه. متوجه می شوند که عادل است یا نه. پس امام زمان (عج) باید شرطی را قرار دهند که تا روز قیامت برای همه مشخص و محسوس باشد.

● امروز که در زمان غیبت کبری هستیم اشخاصی هستند که از فقیه و نایب عام تقلید می کنند. آنها هم می خواهند پیشرفت کنند. شاید این فقیه درجات عالی ایمان را نداشته باشد. چه کسی دستش را بگیرد؟ فقها از جهت احکام مثل ائمه هستند، اما از جهت معنوی کسی که می خواهد تا ده درجه ایمان بالا رود به چه کسی رجوع کند؟

□ البته خداوند کسانی که طالب معرفت و درجات عالی ایمان هستند را هدایت می کند و خود امام زمان (عج) دستگیری می فرماید و چه بسا از راهی که خود می دانند فردی را معرفی می کنند برای اصلاح حال و تربیت طالب و سالک الی الله.

چرا غیبت؟!

● چرا حجّة بن الحسن (عج) غائب هستند و چه اشکالی دارد که حضرت حضور داشته باشند؟ در حالی که خدای تعالی قدرت دارد و

می تواند ایشان را از آسیب دشمنان حفظ نماید، با وجود این چرا ایشان غائب شده اند؟

□ چند جواب می توانیم به این سؤال بدهیم:

اول این که: اراده و رضای خداوند این است که بخاطر مصالحی که خود خداوند می داند و آن مصالح از ما مخفی است، آن حضرت غایب باشند. همه مصلحت های خداوند را ما نمی توانیم درک کنیم. ما بعضی از مصالح را می توانیم درک کنیم. لذا برای بعضی افراد همین جواب کافی است.

دوم این که: خدای تعالی اراده کرده است که به این وسیله شیعیان را امتحان کند و شیعیان هم امتحان خوبی داده اند. و بهمان دلیل که امامت علی علیه السلام و فرزندان او را پذیرفته اند امامت و غیبت امام زمان را هم پذیرفته و از خداوند می خواهند که به دلهایشان اطمینان بدهد. چون در روایت است که در آخرالزمان آن قدر غیبت حضرت ولی عصر (عج) طولانی می شود که عده ای در شک می افتند و از دین برمی گردند. در این جا ممکن است سؤال دیگری مطرح شود که اصلاً چرا خداوند مردم را امتحان می کند؟

جواب: برای این که افراد خوب و نیکوکار از افراد بد و شرور معلوم شوند و جدا گردند.

سوم این که: خدای تعالی اراده کرده است که امامان بیشتر از دوازده نفر نباشند و همچنین اراده کرده است که حضرت ولی عصر (عج) را تا روز قیامت از آسیب دشمنان حفظ فرماید. حال اگر خداوند حضرت ولی عصر (عج) را بطور عادی از گزند دشمنان حفظ فرماید، خلاف سنت الهی

است. چون تا به حال سنت پروردگار بر این است که مردم هر منطقه در صورتی می‌توانند یک نفر را از بین خودشان انتخاب کنند و حکومت مستقلی را تشکیل دهند که اکثریت مردم آن منطقه او را بپذیرند. مثل این زمان که مردم کشورمان حکومت اسلامی را قبول کرده‌اند. پس اگر حضرت ولی عصر (عج) هم بخواهند ظهور کنند و حکومت تشکیل دهند باید زمانی باشد که همه مردم حق را بپذیرند و چون در این زمان از این جمعیت چند میلیاردی دنیا همه مسلمان نیستند اگر حضرت ظهور کنند عدّه زیادی در مقابل ایشان خواهند ایستاد. البته درست است که خداوند می‌تواند حضرت را حفظ کند، ولی الآن اراده خداوند بر این قرار نگرفته است، بلکه سنت خداوند این است که جمعیت اندک در مقابل جمعیت بسیار نمی‌تواند مقاومت کنند. لذا اگر حضرت صاحب الزمان (عج) بخواهند ظهور کنند یا باید خداوند این سنت خودش را تغییر دهد یا این که اگر قرار باشد این سنت برقرار باشد آن جمعیت باطل بر مسلمانان غلبه می‌کنند و حضرت را به شهادت می‌رسانند. پس حضرت صاحب الزمان (عج) وقتی ظاهر می‌شوند که آن قدر ظلم در دنیا زیاد شده باشد که همه مردم آماده باشند و بخواهند که مصلحی بیاید و دنیا را از ظلم برهاند و وقتی هم آن مصلح بیاید، همه در کنار او قرار گیرند و او را یاری کنند.

در حال حاضر عدّه شیعیان خیلی کم است. همین عدّه کم هم که در کشورهای مثل ایران و لبنان و پاکستان و عراق و بعضی جاهای دیگر هستند معلوم نیست که تا آخر در کنار امام عصر (عج) باشند و به ایشان وفادار بمانند. خیلیها هستند که ممکن است چند سال که بگذرد خسته

شوند و حضرت را رها کنند.

خواجه نصیر طوسی می فرماید:

«وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مِتَا»^(۱).

«وجود امام زمان (عج) لطف است و غیبت ایشان از ماست».

خروج سفیانی و صیحه آسمانی

● خروج سفیانی و صیحه آسمانی که از علائم قبل از ظهور است

چگونه صورت می گیرد؟

□ برای ظهور امام زمان (عج) نشانه‌های بسیار ذکر شده که بعضی از این نشانه‌ها حتمی است. از جمله خروج سفیانی می باشد و آن به این صورت است که: یکسال یا چند ماه قبل از ظهور حضرت، شخصی بنام «عثمان بن عَبَّسَةَ» که لقبش «سفیانی» است، از دمشق خروج می کند و عراق را تصرف می کند و شیعیان عراق را می کشد و پیروز می شود و از آن جا به سوی مکه معظمه حرکت می کند و همه شهرهای سر راهش را تسخیر می کند. در آن موقع حضرت صاحب الزمان (عج) ظاهر شده و در مقابل سفیانی می ایستند و در منطقه‌ای خارج از مکه با لشکر سفیانی جنگ و آن لشکر را تارومار می کنند و بعد «عراق» را فتح نموده و در مسجد کوفه خیمه می زنند.

نشانه دیگر صیحه و نداء آسمانی است که روایات بسیاری دلالت بر

حتمی بودن آن دارد، و در حدیث مُفَضَّل بن عُمَر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام

۱ - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۸۵.

است که آن حضرت فرمود: حضرت قائم علیه السلام در مکه داخل شود و در جانب خانه کعبه ظاهر گردد و چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند که همه اهل زمین و آسمان بشنوند و می گوید: ای خلاق، آگاه باشید که این مهدی آل محمد است. او را به نام و کنیه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد نماید، و نسب مبارک او را به پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب - سلام الله علیهم اجمعین - می رساند و چنان نسب آن بزرگوار را به اسماء کرام آباء طاهرين او بیان کند که همه مردم از شرق تا غرب عالم بشنوند. پس بگوید که با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت حکم او ننمایید که گمراه خواهید شد. پس ملائکه و نقبای انس و نجبای جن گویند: لئیک ای خواننده به سوی خدا، شنیدیم و اطاعت کردیم. پس از آن خلایق چون آن ندا را بشنوند از شهرها و قریه‌ها و صحراها و دریاها از مشرق تا مغرب عالم روی به مکه معظّمه آورند و به خدمت آن حضرت برسند. و چون غروب آفتاب نزدیک شود از طرف مغرب شیطان فریاد نماید که ای مردم، پروردگار شما در وادی «یابس» وارد شده است و او عثمان بن عنبسه از فرزندان یزید بن معاویه بن ابی سفیان است، با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و با او مخالفت ننمایید که گمراه شوید. پس ملائکه و نقبا و نجبای جن و انس او را تکذیب نمایند و منافقان و اهل تشکیک و ضلال و گمراهان به آن ندا گمراه خواهند شد. و نیز ندای دیگری از آسمان ظاهر شود که آن ندا قبل از ظهور حجّت الله علیه السلام است و آن هم از جمله علائم حتمیه است که باید واقع شود و آن ندا در شب بیست و سوم ماه رمضان است که همه ساکنین

زمین از شرق تا غرب عالم آن ندا را خواهند شنید و آن منادی جبرئیل است که به آواز بلند ندا کند که «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ»، و شیطان نیز در وسط روز در میان زمین و آسمان ندا کند - بطوری که همه بشنوند - که «الْحَقُّ مَعَ عُثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ!»^(۱)

شروع قیام حضرت

امام عصر وقتی ظاهر می شوند، ابتدا به خانه کعبه تکیه می زنند و می فرمایند: «من بقیة الله هستم، من فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستم». و بعید نیست که صدای حضرت به همه عالم برسد. در روایت است که در آن موقع سیصد و سیزده نفر از شیعیان که در شهرهای مختلف هستند با طی الارض خودشان را به حضور حضرت می رسانند و بعد از آنها عدّه دیگری که در حدود ده هزار نفر هستند به حضرت ملحق می شوند و در مرتبه سوم عدّه بیشتری به ایشان ملحق می گردند.

دلیل این که مکه مبدأ قیام حضرت می باشد، این است که کعبه (قبله مسلمان) در آن واقع شده و همه مسلمانان به آن جا توجه دارند و بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از آن جا شروع شده و ظهور حضرت ولی عصر (عج) هم دنباله بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، لذا قیام حضرت از آن جا آغاز می شود. روایت شده که حضرت صاحب الزمان (عج) هفت سال حکومت می کنند، اما در مورد چگونگی حکومت و شهادت ایشان اختلاف نظر است.

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، باب ۱۴، فصل ۷.

رجعت

در مورد حکومت بعد از شهادت حضرت، روایات مختلف است. در بعضی روایات آمده است که ظهور حضرت صاحب الزمان (عج) با وقوع قیامت نزدیک است تا جایی که بعضی از آیاتی که در مورد قیامت است به ظهور امام زمان (عج) تأویل برده می شود. در بعضی روایات دیگر آمده است که بعد از شهادت حضرت صاحب الزمان (عج) بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام از جمله امام حسین علیه السلام به دنیا باز می گردند و حکومت می کنند. البته این نظریه مورد اتفاق همه علما نیست. گرچه اصل مسأله رجعت را همه علما قبول دارند، اما در مورد چگونگی آن و این که آیا این رجعت و بازگشت در دنیا است یا در برزخ یا در قیامت، اختلاف نظر است.

ولایت خدا

عقل انسان در ابتدا به انسان می گوید: باید خدایی که تو را خلق کرده اطاعت کنی و بدون چون و چرا مطیع اوامر و نواهی او باشی و او را عبادت کنی، زیرا وجود تو و دیگران از او است. واقع هم همین است که ما هر چه داریم از خدای تعالی است.

همچنین عقل ما می گوید: هر کس غیر از خدای تعالی دستوری بدهد اطاعت او لازم نیست، زیرا او هم مخلوقی است مثل سایر مخلوقات و همه افراد در مقابل پروردگار با هم مساوی و در برابر او فقیر و عاجز هستند هیچ فرقی بین تو و دیگری نیست. پس چرا بنده دیگری باشی؟

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^(۱).

«تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می جوئیم».

پس خداوند ولی ماست و هر چه او بگوید ما می گوئیم «چشم» و مطیع او هستیم.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^(۲).

«خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند».

البته خدای تعالی ولی همه است اما این که در این آیه می فرماید: خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند یعنی خداوند یک نحوه ولایت و سرپرستی خاصی نسبت به مؤمنین دارد. علاوه بر این که مولای همه مخلوقات است ولی به آنها که ایمان آوردند عنایت خاص دارد. همانطوری که علی علیه السلام به خدای تعالی عرض می کند: «در عزت من همین بس که بنده تو هستم»^(۳).

ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله

عرض شد که عقل می گوید: فرمان خدا را اجرا کن و خدای تعالی می فرماید: من پیامبران را فرستادم، هر چه آنها بگویند شما عمل کنید. پس هر چه پیامبر بفرماید مثل این است که خداوند فرموده است و باید از پیامبر اطاعت کنیم همانطور که از خدای تعالی اطاعت می کنیم^(۴) البته ما

۱- سوره حمد، آیه ۵.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳- کافی بی عزاً أن أكون لك عبداً. (بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۲، باب ۳۲، روایت ۶)

۴- «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (سوره نساء، آیه ۸۰)

نمی توانیم پیامبر را سجده کنیم؛ چون سجده فقط برای خداست و عبادت هم فقط برای او انجام می شود.

خدای تعالی می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱).

«خداوند و پیامبر را اطاعت کنید و از اولوالامر فرمان برید».

توجه داشته باشید که پیغمبر از خودش دستور نمی دهد بلکه هر چه می گوید از خدا می گوید همانطور که پروردگار عالم در قرآن فرمود:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^(۲).

«از روی هوی و هوس سخن نمی گوید».

پس سخنان پیامبر همه از خداست. و ولایت ایشان هم از وحی تخلف ندارد.

«التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^(۳).

«پیامبر سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان».

ولایت علی عليه السلام و ائمه اطهار عليهم السلام

همانطوری که عرض شد خداوند دستور داده است که ما از پیامبرش اطاعت کنیم و پس از اطاعت از پیامبر فرمود از اولی الامر اطاعت کنید. و در روایات متواتر رسیده که منظور از اولی الامر علی عليه السلام و یازده فرزندشان می باشند.

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- سوره نجم، آیه ۳.

۳- سوره احزاب، آیه ۶.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روایات مختلف و متعدّدی ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام را یکی پس از دیگری معرّفی کرده و نام برده‌اند و می‌فرمایند: اینان خلیفه و جانشینان من هستند، پس ما باید از ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام هم اطاعت کنیم و ولایت ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام هم مانند ولایت خداست و این بزرگواران معصوم هستند، هوی و هوس ندارند و خطا از ایشان سر نمی‌زند و هر چه بگویند از خداست و اطاعتشان واجب است.

پس با توجه به قرآن و سنت، ولایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام یک امر قطعی است و فقها در این مطلب اختلاف نظری ندارند.

قاضی باید فقیه باشد

عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ روایت می‌کند که به حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام گفتم: «یا بن رسول الله، دو نفر از شیعیان شما بر سر میراث اختلاف پیدا کرده‌اند، آیا شما اجازه می‌دهید که آنها نزد قاضی سنی بروند تا او بینشان قضاوت کند؟» حضرت می‌فرماید: «خیر، از بین خودتان شخصی را که راوی حدیث باشد و احکام ما را بشناسد و اهل نظر در حلال و حرام باشد او را حکم بگیرید که من او را حاکم قرار دادم تا حکم دهد، حکم او حکم ماست. اگر او حکم کند و شما رد کنید ما را رد کرده‌اید و هر کس ما را رد کند، خدا را رد کرده و در حدّ شرک به خداست».^(۱)

این روایت صحیح نیست بلکه مقبوله یعنی پذیرفته شده است. از این روایت استفاده می‌شود که قاضی باید فقیه باشد. چون قضاوت فقیه طبق

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷، باب اختلاف الحدیث، روایت ۱۰.

قرآن و سنت است و حکم او طبق دستور و فرمایشات امام صادق علیه السلام است و حکم او رانمی توان رد کرد. ولی این هم صحیح نیست که بگوییم چون فقیه است هر چه بگوید، اگر چه از قرآن و سنت هم نباشد حکمش درست است. حکم فقیه از این جهت تأثیر دارد که از قرآن و سنت است و او راوی حدیث ائمه اطهار علیهم السلام است.

خلاصه مطالب

پس تا این جا سه مطلب روشن شد:

- ۱- ولایت پیغمبر و امام معصوم عین ولایت خداست. این را همه علما قبول دارند به جز اهل تسنن که ولایت امام معصوم را قبول ندارند.
 - ۲- فتاوی مجتهدین که در رساله‌ها آمده است مثل این است که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند و باید به آن عمل شود. زیرا که دستورات و فتاوی مجتهدین از قرآن و سنت و سخنان ائمه اطهار علیهم السلام است.
 - ۳- اگر فقیهی که مسلط بر احکام است قاضی شود و حکم کند حکم او رانمی توان رد کرد، مگر در صورتی که اشتباهش ثابت شود.
- در مورد این سه مطلبی که عرض شد بین علما هیچ اختلافی نیست. اما در مواردی بین علما اختلاف است. مثلاً: آیا فقها حق دارند که حاکم باشند و حکومت تشکیل دهند و حدود را جاری کنند؟
- در مورد این مطلب تا به حال اختلاف نظر بوده است ولی آنچه صحیح است این است که واقعاً درست نیست که بگوئیم فقها نمی‌توانند حاکم باشند، بلکه در حد امکان نباید اجازه دهند که حکومت در دست ظالم باشد.

مجتهد

از زمان غیبت صغری تا به حال همه علمای این را قبول دارند که اگر کسی بتواند احکام اسلام را از قرآن و روایات بیرون بکشد و استنباط کند، او فقیه و مجتهد است و چنین کسی حرام است که از مجتهد دیگری تقلید کند و از همان زمان غیبت صغری این بحث مطرح بوده است که پس از این که مردم عوام باید از فقیه تقلید کنند، آیا آن فقیه ولی آنها هم هست یا نه؟

پدر، ولی طفل

در احکام اسلام برخی افراد ولیّ عدّه‌ای دیگر هستند که از آن جمله پدر و بعد از او پدرِ پدر که ولیّ اطفال خودشان هستند. هر پسر و دختری که هنوز بالغ نشده است، پدرش ولیّ اوست، به این معنا که پدر وظیفه دارد از آنها مراقبت و نگهداری کند. مثلاً اگر فرزندان اموالی دارند آن را حفظ کند و از جان آنها نگهداری نماید، اگر مریض شوند به آنها رسیدگی کند تا بهبودی یابند و مواظب باشد که آنها به کسی ضرری نرسانند. اما پدر مثلاً حق ندارد فرزندش را به گناه وا دارد. غرض این که پدر ولیّ فرزندانش است.

جمهوری اسلامی و قانون اساسی

و از جمله کسانی که در مورد ولایت آنها بحث می‌شود فقیه است. صحبت این است که آیا فقیه هم بر مردم ولایت دارد؟ و اگر دارد نحوه ولایتش چگونه است؟

تا قبل از امام خمینی علیه السلام عده‌ای از فقها نظرشان این بود که فقیه ولایت بر یتیمان نابالغ و دیوانگان و اموات دارد، اما نظر عده‌ای دیگر از جمله امام خمینی علیه السلام این است که فقیه ولایت دارد و می‌تواند حاکم جامعه باشد و اجرای حدود کند مثلاً دستور دهد کسی را که شراب خورده هشتاد تازیانه بزنند و نظر امام راحل علیه السلام این بود که شاه، غاصب حکومت است و فقیه باید حاکم جامعه باشد.

بعد از این که انقلاب پیروز شد و شاه ملعون شکست خورد و مردم به جمهوری اسلامی رأی دادند، مقرر شد که مردم هر شهر و استان عده‌ای از فقهای منطقه خودشان را انتخاب کنند تا آنها قانون اساسی را تدوین نمایند. از استان فارس هم پنج نفر از علما انتخاب شدند و در مجلس خبرگان اول شرکت کردند. در آن مجلس در تدوین قانون اساسی، بحث رسید به موضوع ولایت فقیه. بعضی از خبرگان مخالف بودند و نظرشان این بود که در این مسأله بین علما اختلاف است و بعضی از آنها می‌گفتند اگر الآن امام خمینی را بعنوان ولی فقیه قبول کنیم، بعد از امام چه کسی ولی فقیه باشد؟ شهید آیت‌الله دستغیب علیه السلام در آن مجلس سخنرانی کردند و فرمودند: مسأله ولایت فقیه مخالف قرآن و سنت که نیست. شما هم اگر قبول دارید پس به آن رأی بدهید. سخنان ایشان هم تأثیر خوبی به دنبال داشت و بالاخره مسأله ولایت فقیه در آن جلسه تصویب شد و مقرر شد که فقیه دارای اختیارات خاص و محدود می‌باشد که در قانون اساسی آمده است. بعد از این که مجلس خبرگان اول به قانون اساسی رأی دادند و تصویب گردید، قرار بر این شد که انتخابات صورت گیرد تا مردم هم به قانون اساسی رأی دهند و انتخابات انجام شد که مردم در سطح

بسیار بالایی به قانون اساسی رأی دادند.

خلاصه نظر امام خمینی علیه السلام این بود که هر فقیهی ولایت دارد. طبق این نظریه که هر مجتهدی ولایت دارد، اگر هر مجتهد در هر شهری که هست بگوید من ولی هستم و بخواهد حکومت تشکیل دهد حکومت ملوک الطوائفی خواهد شد و هرج و مرج پیش می آید. پس برای این که بعد از امام راحل علیه السلام این مسأله پیش نیاید، برای ولی فقیه شرایطی قرار داده شد و مقرر شد کسی که می خواهد ولی فقیه باشد، باید دارای آن شرایط باشد.

در قانون اساسی مقرر شد که مردم هر استان عده ای از علما را انتخاب کنند تا به عنوان خبرگان آنها در مجلس خبرگان شرکت نموده و یک نفر را از بین خودشان به عنوان ولی فقیه انتخاب کنند تا در مورد اداره امور مملکتی مشکلی پیش نیاید.

مبحث معاد

وجود ما از خداست

قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^(۱).

«ما از خدا ییم و به سوی او باز می گردیم».

در این آیه توحید (مبدأ) و معاد (مرجع) با هم آمده است. خدای تعالی عین وجود و هستی است. اما هستی چیست و منظور از وجود چیست؟

وجود (هستی) آن چنان واضح و روشن است که تا به حال کسی نتوانسته آن را تکذیب کند، لذا احتیاج به توضیح ندارد، ولی اجمالاً می گوییم: وجود به معنی هستی است و هستی در مقابل نیستی است، مثلاً می گوییم ما وجود داریم، البته خود وجود و هستی چیزی نیست که قابل

۱ - سوره بقره، آیه ۱۵۶.

لمس باشد، یعنی نمی‌توانیم آن را ببینیم. هرچه در این عالم است وجود دارد، اما این وجود مال خودش نیست. بنده و شما هم وجود و هستی داریم. اگر وجود و هستی نداشتیم نبودیم و هر موجودی چه انسان و چه حیوان و چه نبات و جماد اگر وجود نداشته باشد، نیست می‌گردد و این وجود از خدای تعالی است. اگر خدای تعالی این وجود را از ما بگیرد، نیست می‌شویم و چیزی نمی‌ماند.

مالک همه چیز خداست

وقتی هم انسان می‌میرد، چیزهایی که در دست اوست از او گرفته می‌شود، ولی حقیقت این است که چیزی نداشته که خداوند از او بگیرد، روح که مال خود خداست، بدن هم مال خداست و مدتی پس از مرگ پوسیده و متلاشی می‌گردد و خاک می‌شود. پس بدن انسان از خاک است و به خاک باز می‌گردد. آمدن و رفتنش هم که به دست خودش نیست. در ابتدا یک قطره آب کوچک یعنی نطفه بود. آن نطفه پس از مدتی به لخته خون یعنی علقه تبدیل شد. بعد خداوند علقه را به صورت مضعه یعنی «گوشت جویده شده» در آورد و بعد استخوانها بوجود آمد و خداوند گوشت بر روی آنها رویاند.^(۱)

پس از این مراحل که چهار ماه طول کشید تبدیل به یک نوزاد کوچک شد. خلاصه نمی‌توان گفت این مراحل خود بخود انجام گردیده. بچه را که نگاه می‌کنید چشم و دست و پا و اعضای دیگر همه به جای

۱ - ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾. (سوره مؤمنون، آیه ۱۴)

خود و در محل مخصوص به خودشان قرار گرفته‌اند بعد این بی‌چّه به تدریج بزرگ می‌شود، شعور پیدا می‌کند و مطالبی را می‌فهمد. هر یک از شما که این جا نشسته‌اید در هر سنی که هستید آنچه را که برای زندگی و زنده ماندن احتیاج داشته و دارید خداوند به شما عطا فرموده است. اما ممکن است باورتان نشود که همه اینها مال کس دیگری است و خیال می‌کنید این اعضاء مال خودتان است. باورتان نمی‌شود که چشم و مغز و دیگر اعضا مال کس دیگری است. لذا می‌گویید: «عقلم» و «علمم» و «قدرتم» همه اینها مال من است. بشر طوری خلق شده که فکر می‌کند خودش است و لا غیر، فکر می‌کند که خلق شده است تا در دنیا زندگی کند و در زندگی مستقل است. اگر خوب فکر کنیم می‌فهمیم که ما از خودمان چیزی نداریم. این هستی مال ما نیست.

هدف از خلقت

نقشه‌ای که خداوند در عالم خلقت طرح کرده این است که بشر باید به دنبال خداوند برود تا او را بشناسد.^(۱) خداوندی که این قدر ظاهر و روشن است در ابتدا هر چه انسان جستجو می‌کند او را آن‌طور که باید نمی‌شناسد، ولی خداوند می‌فرماید: ای انسان تو باید سعی کنی تا بیابی.^(۲) هر کس بیشتر بتواند خدا را بیابد بیشتر به هدف خلقت رسیده و به آن نزدیک‌تر است و خودش را هم بیشتر یافته و از زندگی لذت بیشتری می‌برد و البته شرمندگیش هم بیشتر می‌شود؛ بخاطر خیالاتی که داشته

۱ - «كُنْتُ كَنزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ». (حدیث قدسی)

۲ - «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ». (سوره انشقاق، آیه ۶)

شرمنده می‌شود. انسان در ابتداء متوجه نیست که همه چیز از خداست و این که هیچ کس و هیچ چیز هستیش مال خودش نیست و از خودش چیزی ندارد و هر چه که در آسمان و زمین است مال اوست^(۱). پس اصل بشر و سایر موجودات که همان هستی و وجود آنهاست مال خداست، اما خدایتعالی وجودش از کس دیگری نیست. یعنی خدایتعالی عین هستی است. ما نمی‌توانیم او را ببینیم. روح از هستی پایین تر است. وقتی ما نمی‌توانیم روح را ببینیم چگونه می‌توانیم هستی را ببینیم؟ و وقتی می‌گوییم خداوند عین هستی است، یعنی هستی او از جای دیگری نیست و از جای دیگری بوجود نیامده است. پس نمی‌توان تصور کرد زمانی بوده باشد که خداوند نبوده و نمی‌توان تصور کرد که چه کسی خدا را بوجود آورده است. او خودش عین وجود است و هیچ‌گاه نمی‌میرد و از بین نمی‌رود و هیچ کس و هیچ چیزی هم نمی‌تواند در مقابل او قرار گیرد و نمی‌تواند مستقل از خدا باشد تا در مقابل او واقع شود. چون خداوند واجب الوجود است یعنی نمی‌توان هستی را از او گرفت و از او جدا کرد و خداوند به هر کس که هستی می‌دهد او زیر دست و مخلوق خداست، و هر چه در آسمان و زمین است هم ملک خداست.^(۲)

به سوی او رجوع می‌کنیم

حالا وقتی قبول کردیم که هر چه بوده و هست و خواهد بود مال خدا و همه مخلوقات خداوند هستند، می‌گوییم همین وجودی که مال

۱ - ﴿اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. (سوره بقره، آیه ۲۸۴)

۲ - ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. (سوره بقره، آیه ۱۰۷)

خداست، به سوی او هم رجوع می‌کند.

«أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ما که هستی مان از خداست، روح هم که ظهور هستی است از خداست و به نزد خدا می‌رود. البته همین الآن هم نزد اوست، ولی همه نمی‌فهمند. یک عده هم ممکن است همین جا در همین دنیا این معنا را بفهمند، البته رسیدن به این فهم خیلی زحمت دارد.

دو حکایت از قرآن درباره معاد

بحث درباره معاد و زنده شدن پس از مرگ بود. برای بیان این مطلب که انسان پس از مرگ چگونه زنده می‌شود، دو حکایت که در قرآن مجید دلیل بر این مطلب است، عرض می‌کنیم:

حکایت اول جریان یکی از پیامبران است به نام «عزیر» که خداوند او را میراند و دوباره زنده کرد. جریان از این قرار است که روزی این پیامبر از کنار قریه‌ای عبور می‌کرد که تمام اهل آن قریه سالها قبل به دست پادشاه ستمکاری کشته شده بودند و بدنشان روی زمین افتاده بود و پوسیده شده و تبدیل به خاک و استخوان شده بود. وقتی آن بدن‌های پوسیده را می‌بیند، می‌گوید: خداوند چطور اینها را بعد از این که پوسیده شده‌اند، دوباره زنده می‌کند!

این سخن او از روی تعجب بوده و از روی شک و تردید نبوده است. چون بالاخره ایشان پیامبر بوده و حافظ تورات و شخص بزرگواری بوده است. قصد او این بود که خداوند مطلب را برایش روشن تر کند و به حد اطمینان کامل برسد.

ایشان الاغی داشت و مقداری خوراک همراهش بود. بعد از این که این سؤال برایش پیش می‌آید، از الاغش پیاده می‌شود و مقداری از خوراکش را می‌خورد و دراز می‌کشد و به خواب می‌رود. خواب او صد سال طول می‌کشد. بعد از آن خدای تعالی او را بیدار می‌کند و یکی از ملائکه را به شکل بشر به سوی او می‌فرستد تا با وی گفتگو کند. آن ملک از او می‌پرسد: چه مدت است که در این جا مانده‌ای؟ جواب می‌دهد: یک روز یا مقداری از روز در این جا مانده‌ام. آن ملک می‌گوید: نه، تو صد سال است در این جا خوابیده‌ای. تعجب می‌کند. آن ملک می‌گوید: به غذا و آشامیدنیت نگاه کن. بین که هنوز تغییری نکرده است و به الاغت نگاه کن؛ حتی استخوانهایش هم پوسیده شده. بین که چطور ما دوباره استخوانهایش را پیوند می‌زنیم و گوشت روی آن می‌روید و مثل اولش می‌شود.

این نشان قدرت خدای تعالی است که اگر بخواهد یک چیز با وجود گذشت زمان سالم بماند و هیچ تغییری نکند و تازه بماند، برایش امکان دارد حتی اگر صد سال هم طول بکشد چنانچه حضرت حجت (عج) نزدیک به هزار و صدسال است که خداوند ایشان را زنده نگاه داشته، از لحاظ جسم شریفشان مانند یک شخص چهل ساله به نظر می‌رسند. خلاصه این پیامبر وقتی این حقایق را دید، گفت: حال فهمیدم و مطمئن شدم که خداوند بر هر چیزی توانا است.^(۱)

حکایت دیگر در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام است که به خدای تعالی

عرض کرد: خدایا نشانم بده که چطور مردگان را زنده می‌کنی. خداوند فرمود: مگر ایمان نداری؟ ابراهیم علیه السلام عرض کرد: بله، اما می‌خواهم به اطمینان برسم (یعنی به دوستی و درجهٔ جدیدی برسم). حضرت ابراهیم خیلی بزرگوار هستند. ایشان بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله از بزرگترین پیامبران است. خلاصه خدای تعالی به او فرمود: چهار پرنده را بگیر. سرهایشان را جدا و آنها را قطعه‌قطعه کن و بکوب و گوشتشان را با هم مخلوط نما. بعد آن را تقسیم کن و هر قسمتی را بر سر کوهی یا تپه‌ای بگذار و بعد آنها را با اسمشان صدا بزن. این چهار پرنده کلاغ، کبوتر، طاووس و خروس بوده است. حضرت ابراهیم علیه السلام این کار را انجام داد و هریک از آنها را که نام می‌برد و صدا می‌زد، ذره‌های گوشت بدن آن پرنده بر سر هر کدام از کوه‌ها که بود، کنار هم جمع می‌شد و آن پرنده به صورت اولش باز می‌گشت و زنده می‌شد.^(۱)

خوب است این هم عرض شود که هریک از این پرندگان اشاره به بعضی از صفات انسان است. کلاغ اشاره به آمال و آرزوهای زیاد انسان است که باید اصلاح گردد و جهت خیر به آن داده شود و خروس اشاره به شهوات انسان است که این قوه نیز باید جهت خدایی پیدا کند. مرغابی اشاره به حرص در انسان است و طاووس اشاره به غرور و خودپسندی است. این حکایت یقیناً اتفاق افتاده، چون در قرآن مجید آمده است و ما هم باید بدانیم که خدای تعالی بر هر چیزی قادر است.

۱- سوره بقره، آیه ۲۶۰.

امام موسی کاظم علیه السلام و ساحر

نظیر این حکایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام هم مشاهده شده است. از جمله برای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که نقل شده هارون حضرت را به مجلسی دعوت کرد. سفره‌ای انداختند. از قبل هم ساحری را به مجلس دعوت کرده بود تا کاری کند که به حضرت توهین شود. ساحر قصد داشت وقتی حضرت امام کاظم علیه السلام دست به طرف غذا در سفره ببرد، با استفاده از سحر، ظرف غذا را از جلوی حضرت حرکت دهد و حضرت نتواند آن را بردارند. غلام امام دست برد که غذایی را بردارد و جلوی ایشان بگذارد. آن غذا می‌پرید و به جای دیگری می‌رفت. هارون که این صحنه را دید خیلی خوشحال شد و نتوانست خنده خود را کنترل کند. پرده‌ای در آن مجلس نصب کرده بودند که عکس شیری درنده بر آن بود. حضرت با اشاره به عکس آن شیر فرمودند: «او را بگیر!» ناگهان آن عکس تبدیل به شیر درنده زنده شد و حمله کرد و آن ساحر را تکه تکه نمود و بلعید و بجای اولش برگشت. هارون و اطرافیانش از دیدن این صحنه غش کردند. وقتی به هوش آمدند هارون از حضرت خواهش کرد که آن ساحر را برگردانند. حضرت فرمود: اگر عصای موسی علیه السلام آن طنابها و عصاهایی را که بلعید بازگرداند، این ساحر هم برمی‌گردد.^(۱) الآن روح آن ساحر بدبخت در عذاب و آتش است و شاعر هم می‌گوید: «سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار». این قدرت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از خدای تعالی است.

۱ - منتهی الآمال، ج ۲، باب ۹، فصل ۳.

«أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^(۱).
 «امر او این‌گونه است که هر وقت چیزی را اراده کند و بگوید:
 باش، خواهد بود».

موجودات خاضع امامند

جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که روزی جویریة بن مُسهر می‌خواست به مسافرت برود. خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید. حضرت به او فرمودند: در راه به شیر درنده‌ای برخورد می‌کنی. گفت: یا امیرالمؤمنین، چاره چیست؟ فرمود: از من به او سلام برسان و بگو که من تو را از او امان داده‌ام.

جویریة راهی سفر شد و در راه همانطور که سوار بر مرکب خود بود، شیری به طرف او آمد و می‌خواست به او حمله کند. جویریة به او گفت: ای شیر، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به تو سلام رسانده و به من از شرّ تو امان داده.

همین که کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را به شیر گفت، شیر سرش را پایین انداخت، پشت کرد و پنج مرتبه زمزمه‌ای نمود و در بیشه‌ها پنهان شد. و جویریة به مقصد خود رسید و حاجت خود را انجام داد و بازگشت. وقتی خدمت حضرت علی علیه السلام رسید سلام کرد و ماجرا را تعریف نمود. حضرت فرمودند: به شیر چه گفتی و او به تو چه گفت؟ جویریة جواب داد: آنچه شما فرموده بودید به او گفتم و با همین کلام از من منصرف شد. اما کلام آن شیر را نفهمیدم؛ خدا و پیامبرش و وصی پیامبر بهتر به آن

۱- سوره یس، آیه ۸۲.

آگاهند.

حضرت فرمود: وقتی آن شیر از تو پشت کرد پنج مرتبه زمزمه کرد و از تو منصرف شد.

جویریة گفت: یا امیرالمؤمنین راست می‌گویی، همینطور بود. حضرت علی علیه السلام فرمودند: او به تو گفت از من به وصی محمد صلی الله علیه و آله سلام برسان (و حضرت پنج بار این کلام را تکرار فرموده و با انگشت شمرند).^(۱)

تمام موجودات برای امام هر زمانی خاضع هستند و ما باید به این مطلب ایمان داشته باشیم که امام زمان (عج) محور همه موجودات هستند.

علم، قدرت، حضور و شهادت دادن ائمه

حال وقتی که ائمه اطهار علیهم السلام در عالم قدرتشان اینچنین است، آیا خدای تعالی قدرت ندارد مردگان را که پوسیده شده‌اند دوباره زنده کند؟ هر ذره اگر در چهار طرف کشور هم پراکنده شده باشد خداوند همه آنها را جمع می‌کند. این کار از علم و قدرت خداوند هیچ بعید نیست. هیچ چیز از خداوند مخفی نیست. همه عالم، مخلوق او هستند و خداوند مثل ما انسانها نیست که چیزی را بسازیم و بعد خودمان هم آن را فراموش کنیم. علم خداوند حضوری است. علم دو نوع است: ۱- کسبی. ۲- حضوری.

۱- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۴۵، روایت ۱۴.

کسبی همین علمی است که از راه درس خواندن یاد می‌گیریم. مانند: علوم تجربی، فیزیک، شیمی و غیره که انسان آن را باید کسب و تحصیل کند. در تعریف آن گفته می‌شود:

«العلمُ هُوَ الصَّوْرَةُ الحاصِلَةُ مِنَ الشَّيْءِ عِنْدَ العَقْلِ».

«علم، تصویری است که از چیزی در عقل حاصل می‌شود».

علم حضوری یعنی حضور معلوم در نزد عالم. علم ائمه اطهار علیهم‌السلام این‌گونه است. همه جا همراه ما هستند. به این زودیاها این رانمی‌فهمیم که ایشان همراه ما حاضر هستند و بر ما احاطه دارند. اگر چشم یک لحظه خطا کند، حضرت صاحب‌الزمان (عج) می‌داند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و همه ائمه اطهار علیهم‌السلام و ملائکه شاهد بر اعمال ما هستند و روز قیامت شهادت می‌دهند. «شَهِدَ» یعنی «حَضَرَ»، به معنی حضور داشتن است، حتی اگر چیزی به ذهن ما خطور کند نیز آنها ملتفت هستند.

در کرامات ائمه اطهار علیهم‌السلام مواردی هست که افرادی چیزی در ذهنشان خطور می‌کرد و آنها می‌فهمیدند، چنانچه ابوهاشم جعفری روایت می‌کند: «از امام حسن عسکری علیه‌السلام شنیدم که فرمود: از گناهانی که آمرزیده نمی‌شود این است که آدمی بگوید: کاش مؤاخذه نمی‌شدم مگر به همین گناه (یعنی گناهی را کوچک پنداشته و بگوید کاش گناه من همین بود). من در دل خود گفتم که این مطلب دقیقی است و شایسته است که انسان در نفس خود هر چیز کوچک و بزرگی را محاسبه نماید. چون این در دل من گذشت آن حضرت رو به من کرده و فرمود: راست گفتی ای ابوهاشم، ملازم شو آنچه را در دل خود گذراندی، که شرک در میان

مردم پنهان تر است از جنیدن مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک»^(۱). خداوند، ائمه اطهار علیهم السلام را به ما معرفی کرده تا ما به وسیله آنها خدا را بشناسیم. درد عای رجبیه اینچنین می خوانیم:

«فِيهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءُكَ وَأَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^(۲)
 «تو به ایشان آسمان و زمین را پر کردی تا ظاهر و روشن شود که
 خدایی جز تو نیست».

ائمه اطهار علیهم السلام همه وقت در همه جا هستند؛ چه در حال حیات و چه بعد از وفاتشان، فرقی ندارد. در زیارت امام رضا علیه السلام چنین عرض می کنیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي وَ تَشْهَدُ مَقَامِي»
 «شهادت می دهم که تو سخن مرا می شنوی و جواب سلام مرا
 می دهی و مرا می بینی».

یعنی تا شما می گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا» حضرت رضا علیه السلام حاضر هستند و آن را می شنوند و اگر صلاحیت داشته باشیم، جواب هم می دهند.

خدای تعالی از ایجاد معاد ناتوان نیست

خدای تعالی برای این که بخواهد دنیای دیگری به وجود آورد یا این که بخواهد بدن انسانها را که تبدیل به خاک شده جمع کند و عالم دیگری را ترتیب دهد و همه را در یک جا جمع و محشور کند و این که

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۱، باب ۴۳، روایت ۱۳۲۳۰.

۲ - مفاتیح الجنان، باب ۲، دعاهاى هر روز ماه رجب، ص ۲۴۲.

مکانی درست کند که همه مردم در آن، جا بگیرند هیچ ضعفی ندارد. اینها هیچ کدام برای خداوند کاری ندارد. در بهشت آن قدر به اهل بهشت نعمت، خوراکی و حورالعین و... می دهد و چنان زندگی برای بشر می سازد که از امروز، دیروز و گذشته ها هم بهتر است. آن قدر تنوع در آن هست که هر روز و هر ساعت آن با قبل از آن فرق دارد و اصلاً برای بهشتیان خستگی به وجود نمی آید، از جهت وسعت مانند پهنای زمین تا آسمان است^(۱) و همه اینها مال یک نفر است و انسان تا ابدالآباد در آن جا می ماند. اما خداوند برای ورود به آن شرطی گذاشته است. فقط باید از انسان باایمان گناه سر نزنند، چشم و گوش و شهوات را کنترل کند، واقعاً ارزش دارد که انسان در مقابل این عمر کوتاه سی، چهل، پنجاه یا شصت ساله چنین سعادت بزرگی را بخرد و پناه بر خدا آن طرف هم جهنم است و عذاب و آتش، حال کدام یک بهتر است؟

همه رفتنی هستند

در مورد مرگ چند مطلب است که باید توضیح داده شود. یکی این که بینیم برنامه خدای تعالی برای مؤمنین در مورد مرگ چیست و ائمه اطهار علیهم السلام در این باره چه دستوراتی داده اند. بنابر نص صریح قرآن کریم که می فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».^(۲)

۱ - ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾

(سوره آل عمران، آیه ۱۳۳)

۲ - سوره قصص، آیه ۸۸.

«هر چیزی نابود می‌شود غیر از وجه او».

هیچ چیز و هیچ کس در دنیا باقی نمی‌ماند. هر کس به این دنیا پا گذاشته باید از آن برود و نیز قرآن مجید می‌فرماید:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^(۱)

«هر کسی طعم مرگ را می‌چشد».

تنها چند نفر هستند که به دنیا آمده‌اند و از دنیا نرفته‌اند. یکی از آنها حضرت حجة بن الحسن العسکری (عج) و دیگری حضرت خضر عليه السلام که هنوز زنده هستند، در مورد حضرت ادریس نیز در روایتی آمده است که ایشان زنده‌اند و در مورد حضرت عیسیٰ هم روایاتی وجود دارد مبنی بر این که ایشان زنده هستند و بعضی از مفسرین از قرآن نیز چنین استفاده کرده‌اند. البته در مورد نحوه حیات و زندگی آنها اختلاف است.

عرض این که همه ما می‌میریم و بدن ما که از خاک است، دوباره به خاک برمی‌گردد^(۲) و خاک می‌شود، ولی روح ما در عالم برزخ باقی می‌ماند.

تکلیف ما نسبت به مرگ

حال با این توضیحی که عرض شد، باید بینیم تکلیف ما نسبت به مرگ چیست؟ آنچه از قرآن و روایات فهمیده می‌شود این است که ما همیشه باید برای مردن آماده باشیم و معنای آماده بودن این است که:

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲- «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»: شما را از آن (خاک) آفریدیم و به آن برمی‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می‌آوریم. (سوره طه، آیه ۵۵)

اَوَّل: از گناهانمان توبه کنیم و اگر حقی از حقوق خداوند یا حقوق مردم برگردن ماست، آن را بپردازیم تا وقتی حضرت عزرائیل تشریف می آورند، سراسیمه نشویم و به اصطلاح دست و پای خود را گم نکنیم.

دوم: محبت چیزهایی که در دنیا با آنها سر و کار داریم به طوری در دل ما نباشد که به آنها وابسته باشیم و به اصطلاح گیر داشته باشیم. طبیعتاً دوستی لوازم دنیا مثل خانه، ماشین، لباس، زن، پدر، مادر، اولاد و رفیقان در دل افراد هست، ولی نباید این علاقه طوری باشد که انسان نتواند از آنها دل بکند و برای مرگ آماده باشد، یعنی به نحوه ای نباشد که وقتی حضرت عزرائیل تشریف می آورند، رها کردن آن لوازم برای او سخت باشد. پس بطور کلی باید سعی کنیم غیر از محبت خداوند، محبت چیز دیگری در دل ما نباشد؛ چون محبت های غیر خدایی انسان را از رسیدن به هدف باز می دارد و در گِل می نشاند.

چرا از مرگ می ترسیم!؟

قهرماً وقتی توبه کرده باشیم و حقی برگردن ما نباشد و محبت غیر خداوند هم در دل ما نباشد، از مرگ وحشت و کراهتی نخواهیم داشت. چنانچه خداوند در قرآن می فرماید:

«إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^(۱)

«اگر می پندارید که شما دوستان خدا و سواى مردم هستید،

آرزوی مرگ کنید، اگر راست می‌گویید».

معلوم است که اگر کسی خدا را دوست داشته باشد، از مردن خوشش می‌آید و کسی که از مرگ وحشت و نفرت دارد به خاطر کم بودن محبت او نسبت به خدای تعالی است.

از ابوذر رضی الله عنه سؤال شد: چرا ما از مرگ می‌ترسیم؟

فرمود: «چون شما دنیایان را آباد و آخرتتان را خراب کرده‌اید، میل ندارید از آبادی به ویرانی بروید».^(۱) یعنی در فکر آخرت نبوده‌اید و تمام سعیتان را برای دنیا به کار بسته‌اید.

علت دیگری هم برای ترس از مرگ ذکر شده و آن این است که: شخص فکر می‌کند مرگ نابودی است، یعنی ممکن است شخصی باتقوا هم باشد، دلبستگی به دنیا هم کم باشد، ولی برایش روشن نشده باشد که مرگ نابودی نیست، چون این واقعیت را نفهمیده است، از مرگ می‌ترسد و از آن بدش می‌آید و کراهت دارد. البته به اعتقاد بنده این علت دوم یعنی این که شخص، مرگ را نابودی می‌بیند و از آن ترس دارد، با آن علت اول بی‌ارتباط نیست، یعنی وقتی کسی محبت غیر خداوند در دلش باشد، قهراً برایش روشن نیست که مرگ چیست.

وضع افراد در حال احتضار و جان دادن

افراد نسبت به حال احتضار و جان دادن به سه دسته تقسیم می‌شوند:
دسته اول: کسانی هستند که اعمالشان صالح و خوب است و توبه

۱ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۷، باب ۴، روایت ۴۲.

کرده‌اند و حقی از کسی به گردنشان نیست و لذا همیشه آمادهٔ مرگ هستند و از آن کراهت و ترسی ندارند و هر وقت که حضرت عزرائیل تشریف بیاورند، آنها آماده هستند، مانند پیامبران و ائمهٔ اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - و افرادی که درجات بالایی از ایمان دارند، که مرگ برای آنها نعمت است.

دستهٔ دوم: عکس گروه اول هستند، آنها کافران و منافقان هستند که گناهان زیادی مرتکب شده‌اند. آنها از مرگ به شدت ترس و کراهت دارند و قهراً مرگ برای آنها عذاب خواهد بود.

در روایت است که: آن دستهٔ اول خیلی راحت جان می‌دهند؛ مثل بیرون آوردن سوزنی از خمیر یا مثل لباس عوض کردن. به عکس دستهٔ دوم، خیلی سخت جان می‌دهند، مثل کسی که بخواهند زنده زنده پوستش را بکنند، چون برایشان خیلی سخت است که بخواهند از آنچه به آن علاقه داشته‌اند، جدا شوند و از دنیا دل بکنند.

دستهٔ سوم: بین آن دو دسته هستند، یعنی کافر نیستند، ولی تقوای کامل هم ندارند، دوست اهل بیت علیهم‌السلام هستند و به آنها توسل پیدا می‌کنند، به زیارت امام حسین و امام رضا علیهم‌السلام هم می‌روند و بعضاً ائمه هم به دادشان می‌رسند. این افراد گرچه گناهان زیادی هم داشته باشند، چون دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام هستند، ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام به آنها کمک می‌کنند و حداقل آن این است که با ایمان از دنیا می‌روند.

برای هر سه دسته نمونه‌هایی ذکر شده است:

نمونهٔ دستهٔ اول، ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام هستند، مثلاً علی علیه‌السلام می‌فرماید: «به خدا قسم انس پسر ابوطالب به مرگ از انس طفل به پستان مادر بیشتر

است» (۱).

امام حسین علیه السلام می فرماید: «اشتیاق من به ملحق شدن به گذشتگان یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام بیشتر از اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف است» (۲).

از دسته دوّم که کافران و منافقان هستند نیز نمونه‌هایی نقل شده، از جمله:

«يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (۳).

«روزی که هر انسانی به (نتیجه) آنچه به دستان خویش پیش فرستاده است بنگردد و کافر (از سر حسرت) گوید کاش خاک بودم».

و در مورد دسته سوم که بین آن دو دسته هستند نیز نمونه‌هایی ذکر و حکایاتی نقل شده است که این افراد بعضاً سخت جان می‌داده‌اند، ولی امام حسین علیه السلام و دیگر معصومین علیهم السلام به آنها کمک کرده‌اند. آیت‌الله شهید دستغیب رحمته الله در کتاب داستان‌های شگفت نمونه‌هایی برای این موضوع ذکر کرده‌اند.

افرادی که سخت جان می‌دهند نیز دو دسته هستند:

دسته اول: افرادی که تمام عمر یا مدت زیادی از عمرشان را در گناه و

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶، باب ۳۷.

۳- سوره نبأ، آیه ۴۰.

ظلم گذرانده‌اند.

دسته دوم: بعضی از مؤمنین هستند که گناهانی مرتکب شده‌اند و خداوند می‌خواهد که آنها به واسطه سختی جان‌دادن، پاک شوند و با پاکی وارد عالم برزخ شوند.

پس معلوم می‌شود هرکسی که با سختی جان دهد، دلیل بر بدکاری او نیست؛ چه بسا بعضاً افراد خوبی باشند که در طول عمرشان گناه یا ظلمی مرتکب شده باشند و موقع جان‌دادن تنبیه و پاک می‌شوند.

سختی و راحتی گاهی نعمت است و گاهی عذاب

افراد در مقابل سختی‌هایی که به آن مبتلا می‌شوند، به دو دسته تقسیم می‌گردند:

۱ - افرادی که سختیها برایشان نعمت است و خداوند آن سختیها را برایشان تلافی و جبران می‌کند.

۲ - افرادی که سختیها برایشان نعمت است، یعنی این افراد «خَیْرَ الدُّنْیَا و الآخرة» هستند، هم در دنیا معذب هستند و هم در آخرت. این گروه کسانی هستند که همیشه در کفر و گناه و ظلم به سر می‌برند. و افراد در مقابل نعمتهایی که به آنها می‌رسد نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱ - افرادی هستند که نعمتها ظاهراً برایشان نعمت است، ولی در باطن برایشان عذاب است. مانند: پول و مقام و بعضی چیزهای دیگر که وجود آنها برای ظالم و کافر بلا است؛ چون آن وسایل را در راه گناه و ظلم به کار می‌برند. از این رو بلا بودن این وسایل برای آنها کاملاً مشخص است.

۲ - افراد با تقوایی که خداوند به آنها نعمت‌هایی را عطا می‌فرماید. البته با تقوا بودن آنها از آن‌جا معلوم می‌شود که اگر مثلاً خداوند به آنها مال و ثروت داد، در راه خدا انفاق کنند و عدالت داشته باشند و به کسی ظلم نکنند، اگر در برخورد با نعمت‌های ظاهری این‌گونه باشند، این دلیل بر خوبی و تقوای آنهاست.

برزخ

بعد از مرگ و خارج شدن روح از جسم انسان، عالم برزخ است. عالم برزخ عالمی بین دنیا و آخرت می‌باشد و برزخ در لغت یعنی آنچه حائل بین دو چیز واقع می‌شود، تقریباً مثل راهرو بین اتاق و حیاط در خانه.

هرگز بازگشتی نیست

خدای تعالی در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌فرماید:
هریک از آنها (یعنی فاسقان) وقتی هنگام مرگش فرا می‌رسد می‌گوید:

«... رَبِّ اَرْجِعْ لِعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فَيُمْسِكُنِيْ»
«پروردگارا مرا بازگردان! شاید از اعمال صالحی که وانهاده‌ام چیزی را انجام دهم».

بلافاصله خداوند می‌فرماید:

«كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»
«هرگز! این سخنی که می‌گوید لقلقه زبان است».

و بعد هم می‌فرماید:

«وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^(۱).

«و پشت سر آنان برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند».

یعنی تا روز قیامت. ولی در هر حال بازگشتی در کار نیست.

در قرآن فقط همین یک مورد است که کلمه برزخ به معنی عالم قبل از قیامت آمده اما در روایات زیاد از برزخ نام برده شده است و در قرآن آیات دیگری است که در آن به عالم برزخ اشاره شده است. قرآن مجید از قول کافران و فاسقان می فرماید:

«رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ»^(۲).

«پروردگارا، دیدیم و شنیدیم. ما را برگردان تا عمل صالح انجام دهیم؛ اکنون یقین کرده ایم».

دسته ای از مسلمانان اعتقاد دارند که بعضی افراد پس از مردن، بار دیگر در بدن دیگری وارد می شوند و به دنیا باز می گردند، ولی این قول خلاف قرآن است، چون قرآن صریحاً فرموده که بازگشتی نیست. هرکس که بمیرد، برگشتی ندارد و هرکس که به دنیا می آید، یک شخص جدیدی است.

بعضی از احکام و آداب میت

شروع عالم برزخ از همان زمانی است که انسان می میرد. در مورد بدن در شرع اسلام آدابی معین شده که مسلمین وظیفه دارند برای میت آن را به جا آورند. از جمله آن آداب:

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۲- سوره سجد، آیه ۱۲.

اول غسل است که آن سه مرحله است. يك مرتبه غسل با آب مخلوط به سدر و غسل دوم با آب مخلوط به کافور و غسل سوم با آب خالص است. طریقه غسل دادن میت هم به این ترتیب است که اول سر و گردن، بعد طرف راست و بعد طرف چپ را می شویند. دوم کفن است که باید میت را با سه پارچه که آنها را لُنگ و پیراهن و سرتاسری می گویند، کفن نمایند.

سوم نماز است که پنج تکبیر و دعا دارد.

چهارم دفن است که واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند که بوی آن بیرون نیاید، چون بدن پس از مرگ وقتی مدتی بماند، متعفن می شود و اگر آن را درست دفن نکرده باشند، موجب اذیت و آزار مردم می شود، لذا بهتر است قبر را به اندازه قد یک انسان متوسط گود کنند و واجب است میت را در قبر بر پهلوئی راست بخوابانند بطوریکه روی او به طرف قبله باشد و مستحب است صورت میت روی خاک باشد، یعنی مقداری خاک زیر صورت او جمع کنند تا صورت میت روی خاک واقع شود و بعد لحد می چینند. البته چیدن لحد واجب نیست، اما بهتر است این کار انجام شود. این آدابی بود که برای جسم انجام می گیرد. روح نیز بعد از مرگ مراحل را طی می کند که از آن جمله سؤال و جواب قبر است که حتمی و حق است. در روایات و دعاهای و در تلقین میت نیز آمده است که:

«وَسْأَلُ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ».

«سؤال منکر و نکیر از میت در قبر حق است».

ممکن است بدن هنوز دفن نشده باشد، مثلاً در سردخانه باشد، ولی

باز هم سؤال و جواب هست، از جمله موارد سؤالات، سؤال در مورد خداوند، پیامبر و امامان است. اگر میّت مؤمن و نیکوکار باشد، می تواند درست جواب دهد، ولی اگر فاسق و گناهکار باشد، نمی تواند جواب دهد و گرفتار فشار و عذاب خواهد شد. در روایت است که بعد از این که میّت سؤالها را درست جواب داد، دری از درهای بهشت به رویش باز می گردد و اگر درست جواب نداد، دری از درهای جهنّم به روی او باز می گردد.

روح عذاب می شود

شخص گناهکار قبل از این که وارد صحنه قیامت شود، گرفتار عذاب است و عذابها هم به نحوه های مختلفی است. ممکن است بعضی به صورت آتش و یا مار و عقرب باشد. البته نه مثل مار و عقرب های این دنیا، چون مار و عقرب های این دنیا فقط به بدن آسیب می رسانند. وقتی بدن بمیرد، دیگر حس ندارد، لذا اگر کسی مثلاً سوزنی به آن بدن بزند حس نمی کند. پس عذابها بعد از مرگ به روح می رسد. اعمال بد شخص گناهکار به صورت مار و عقرب می شود. مثلاً اگر در خواب هم ببیند که مار و عقرب او را نیش زد، واقعاً دردش می گیرد و احساس درد می کند. در این جا از خواب می پرد و بیدار می شود و خدا را شکر می کند، ولی در برزخ و قیامت دیگر بیداری نیست، چون آن مار و عقرب همراه روح اوست. کسی که باغ و چیزهای خوب را در خواب می بیند، واقعاً احساس لذت می کند، ولی بالاخره بیدار می شود، اما در عالم برزخ این لذت ادامه پیدا می کند. عالم خواب، عالم معنا است که در آن روح یک چیزهایی می بیند و گاهی اوقات آن چیزها خیالی نیست. در هر صورت چون ما در

این عالم هستیم، الآن نمی توانیم آن عالم را تصوّر و درک کنیم.

چند حکایت در مورد برزخ

در مورد عالم برزخ حکایات زیادی نقل شده است. از جمله در کتاب دارالسلام مرحوم عراقی حکایتی در مورد مرحوم ملاً مهدی نراقی پدر ملاً احمد نراقی نقل شده که قبل از بیان حکایت، مطالبی در مورد حالات و سرگذشت ایشان عرض می کنم.

ملاً مهدی اهل کاشان بوده است. اوایل سنّ جوانی برای تحصیل علوم دینی به اصفهان می آید. وضع مالی خوبی نداشته، اما در درس خواندن خیلی جدّیت داشته و برای این که بتواند تمام وقتش را برای درس صرف کند، تصمیم می گیرد اصلاً به کاشان نرود و فکر آن جا را هم نکند و برای این که فکرش مشغول نشود، نامه هایی را که خانواده اش از کاشان برایش می نوشتند باز نمی کرد و یک گوشه ای می گذاشت. در آن زمان برای روشنایی از چراغ نفتی استفاده می کردند، ولی ایشان چون چراغ نفتی نداشته و پول خریدن آن را هم نداشته، لذا برای مطالعه از نور چراغ روغنی که در توالت مدرسه گذاشته بودند، استفاده می کرده و چون لباس درستی هم نداشته، یک روز یکی از کاسب های بازار او را می بیند و دلش به حال او می سوزد، یک پیراهن و شلوار تهیه می کند و به او می دهد. ملاً مهدی هم آن لباسها را می پوشد، اما بعد لباسها را نزد آن کاسب می برد و پس می دهد و می گوید: همان لباس های کهنه خودم بهتر است. من نمی تو انم این لباسها را قبول کنم، چون هر وقت از این جا عبور می کنم باید به شما سلام کنم.

خلاصه پس از سالها زحمت و تحصیل به درجهٔ اجتهاد می‌رسد و از علمای اخلاق می‌شود و کتاب «جامع السعادة» را می‌نویسد. نقل شده روزی به محضر بحرالعلوم می‌رود. تا ملامهدی وارد می‌شود، سید بحرالعلوم از اتاق بیرون می‌رود. چند روز این کار تکرار شد تا این که پس از آن سید بحرالعلوم با ملامهدی سلام و تعارف گرمی می‌کند و می‌گوید: می‌خواستم ببینم این کتاب اخلاق که نوشته‌ای (که مثلاً از جمله مطالب آن این است که اگر کسی به ما اعتنا ننمود و احترام و سلام نکرد و خلاف آداب انجام داد، نباید ناراحت شویم) خواستم امتحان کنم که آیا خودت هم همین طور که نوشته‌ای هستی یا نه و متوجه شدم که تو از بی‌اعتنایی من ناراحت نشده‌ای.

اما حکایتی که می‌خواستم عرض کنم این است که ملامهدی می‌گوید: در ایامی که من در نجف اشرف تحصیل می‌کردم یک سال قحطی آمد، بطوری که گذشته از فقرا، اغنیا هم در سختی واقع شدند تا این که گرسنگی شدت پیدا کرد، بطوری که زن و فرزندان من در سختی زیادی واقع شدند به حدی که من سه روز نتوانستم در کلاس درس حاضر شوم. خیلی ناراحت بودم و از طرفی هم نمی‌خواستم به کسی رو بزنم. در روایات آمده است که هر وقت خوشحالی زیاد یا ناراحتی زیادی به شما رو آورد، به قبرستان بروید، لذا از شهر نجف بیرون آمدم و به طرف قبرستان دارالسلام رفتم. همین طوری که مشغول خواندن فاتحه بودم، دیدم از دور چند نفر با یک مرکب به طرف دارالسلام می‌آیند. جنازه‌ای بر آن مرکب بود و یک نفر افسار آن مرکب را گرفته و دو نفر دیگر هم در طرف راست و چپ می‌آمدند.

وقتی نزدیکتر شدند، به نظرم رسید آن شخصی که طرف راست مرکب است، استاد می‌باشد و آن دو نفر دیگر هم از رفقا و همدرسی‌هایم هستند. جلو رفتم و به استاد سلام کردم، ولی استاد غیر از دادن جواب سلام دیگر به من اعتنا نکرد. من فکر کردم که لابد این بی‌اعتنایی استاد بخاطر این است که دو سه روز است به کلاس درس حاضر نشده‌ام. به آن شخص که فکر کردم از همدرسی‌هایم است، گفتم اگر به خاطر حاضر نشدن من به درس، استاد از من ناراحت شده، حقیقت این است که من گرفتار و خانواده‌ام در گرسنگی بوده‌اند.

آن شخص تبسمی کرد و گفت: او استاد تو نیست. من هم آن کسی که تو فکر می‌کنی نیستم. افسار این مرکب را بگیر تا همه چیز برایت معلوم شود. افسار را گرفتم. ناگهان دیدم همه جا تاریک شد و داخل قبری هستم. بعد یک دریچه‌ای از نور پیدا شد. از آن دریچه وارد شدم. دیدم صحرای وسیعی آن‌جاست که بسیار سرسبز و خرم و زیباست و باغی بسیار زیبا هم در آن‌جاست. وارد باغ شدم. قصری در آن باغ بود که بسیار مجلل و زیبا بود و افرادی در آن‌جا بودند که مأمور آن قصر بودند، ولی با من کاری نداشتند. به طرف قصر رفتم. دیدم جوانی در لباس پادشاهان بر روی تختی در ایوان آن قصر نشسته است. سلام کردم. او جواب داد و به من تعارف کرد که کنار او بنشینم. بعد گفت: می‌دانم که مرانمی شناسی. من صاحب همان جنازه‌ای هستم که روی آن مرکب بود و این باغ هم مال من است.

بعد، از آن‌جا بیرون آمدم و مشغول گردش در باغ شدم. دیدم عده‌ای کنار هم نشسته و خیلی خوشحال با هم مشغول صحبت هستند. نزدیک

آنها رفتم متوجه شدم که آنها پدر و مادر و دیگر اقوام من هستند که قبلاً از دنیا رفته‌اند. خیلی خوشحال شدم. آنها نیز خوشحال شدند و به طرف من آمدند. دور مرا گرفتند و با من احوالپرسی کردند و از احوال کسانی که در دنیا بودند، می‌پرسیدند. من ناگهان به یاد خانواده و فرزندانم افتادم و در فکر فرو رفتم.

پدر و مادرم گفتند: چه شد؟ چرا ناراحتی؟ گفتم: به یاد فرزندانم افتادم که الآن گرسنه هستند و چیزی ندارند. به مکانی اشاره کردند و گفتند: آن جا برنج است. برو هر قدر که می‌خواهی بردار و برای آنها ببر. من به آن مکان که اشاره کرده بودند رفتم و دیدم مقدار بسیار زیادی برنج آن جا است. عبايم را پر از برنج کردم و بر روی دوشم گذاشتم و خدا حافظی کردم و از آن جا بیرون آمدم. دوباره همان دریچه پیدا شد، وارد شدم، دیدم دوباره در همان قبر دریچه دیگری پیدا شد. از آن بیرون آمدم. دیدم داخل قبرستان هستم و عبايم که پر از برنج است هم روی دوشم است.

به خانه آمدم و برنج را به همسرم دادم. مقداری از آن را پختیم. بوی عطر بسیار عجیبی می‌داد. يك روز همسرم گفت: این برنج را از کجا آورده‌ای؟! من هر چه از آن برمی‌دارم، تمام نمی‌شود. گفتم خدا رازق است. ولی همسرم اصرار کرد که بداند این برنج از کجاست و من هم قضیه را گفتم. بعد از آن وقتی به سراغ آن برنج رفتیم. اثری از آن ندیدیم.^(۱)

۱ - دارالسلام عراقی، ص ۴۲۹ (خاتمه کتاب، فصل اول).

این در مورد انسان‌های مؤمن که جای خوبی دارند، بود. اما در مورد افراد فاسق که وضع سختی دارند نیز حکایاتی نقل شده: مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه در کتاب منازل الآخرة از جناب شیخ بهایی رحمته الله علیه ^(۱) نقل کرده که روزی ایشان به تخت فولاد اصفهان می‌رود. در آن جا با یکی از اهل عبادت که در حال اعتکاف و ذکر و ریاضت بوده، برخورد می‌کند. جناب شیخ از او می‌پرسد: آیا در این مدتی که در این جا رفت و آمد می‌کنی، چیز عجیبی هم دیده‌ای؟

۱- قبل از نقل حکایت خوب است بدانید که جناب شیخ بهایی رحمته الله علیه یکی از علمای بزرگ و در زمان خودش مرجع تقلید و در علوم جدید هم استاد بوده است. از جمله آثاری که از شیخ بهایی باقی مانده دو منارجنبان اصفهان است و آن دو گلدسته است که وقتی یکی از آنها را تکان دهند، آن دیگری هم تکان می‌خورد. و نقل شده که شیخ بهایی حمای درست کرده بود که به وسیله یک شمع آب خزینۀ آن را گرم می‌کرد و از جهت عرفان هم مراتبی را طی کرده بود. چنانچه نقل شده است تمام ماه رمضان را قرآن می‌خواند و آب و غذا نمی‌خورد. کراماتی هم داشته از جمله نقل شده که روزی ایشان در اصفهان از بازار عبور می‌کردند، چشمشان به شخص پالان‌دوزی می‌افتد. دلش به حال او می‌سوزد. جناب شیخ نظر می‌کند به یکی از وسایل کار پالان‌دوز و آن تبدیل به طلا می‌شود و به آن پیر پالان‌دوز می‌گوید: این را بفروش و زندگیت را تأمین کن. آن پیر نگاه تندی به شیخ می‌کند و می‌گوید: با اجازه چه کسی این کار را کردی. من طلا نمی‌خواهم. زود آن را به حالت اولش برگردان. اما شیخ نمی‌تواند آن را به حالت اول برگرداند. خود آن پیر نظری می‌کند و آن را به حالت اول برمی‌گرداند که در آن جا شیخ متوجه می‌شود آن پیر از افراد عادی نیست. زمانی هم بنده در خدمت آیت‌الله نجابت رحمته الله علیه سر قبر پیر پالان‌دوز رفته بودیم، ایشان فرمودند زیارت پیر پالان‌دوز (مقبره پیر پالان‌دوز در مجاورت حرم مطهر امام رضا علیه السلام است و زیارتگاه مؤمنین و زوار امام هشتم علیه السلام است) قلب را نورانی می‌کند.

می‌گوید: آری. روزی عده‌ای جنازه میسی را به این جا آوردند و آن را دفن کردند و همه رفتند. من تنها بودم. ساعتی گذشت. من بوی عطر عجیبی احساس کردم. به قبرستان نگاه کردم. جوان بسیار زیبایی را دیدم که به طرف قبر همان میّت که تازه دفن کرده بودند، می‌رفت. بالای آن قبر نشست و از نظرم ناپدید شد. مثل این که وارد قبر شد. مقداری گذشت. بوی تعفن عجیبی به مشام رسید. دیدم سگی وارد قبرستان شد. آن سگ هم بالای همان قبر رفت و ناپدید شد. من خیلی تعجب کردم. ناگهان دیدم آن جوان زیبا از آن قبر بیرون آمد در حالی که زخمی و مجروح شده بود و لباسهایش پاره شده بود. من به طرف او دویدم و از او خواهش کردم که به من بگوید قضیه چیست؟

گفت: من عمل صالح این میّت هستم و مأمور بودم که در قبر همراه او باشم و آن سگ که دیدی، عمل بد او بود. او هم داخل قبر شد و مرا زخمی کرد و بیرون نمود و نگذاشت که با آن میّت باشم و حال آن سگ در قبر در کنار او است.

وضع مؤمن در موقع جان دادن

همان طور که قبلاً نیز اشاره شد، افرادی که مؤمن و نیکوکار هستند و دوستی اهل بیت علیهم‌السلام را دارند و واجباتشان را انجام داده و محرّمات را ترک می‌نمایند و سعی می‌کنند گناهی مرتکب نشوند، این افراد وقتی می‌خواهند از دنیا بروند و بمیرند، در قرآن آمده است که به آنها بشارت

به بهشت و نعمت‌های خداوند داده می‌شود^(۱)، زبان آنها برای ادای شهادتین باز خواهد بود و «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله ﷺ» بر زبانشان جاری است و اگر موقع جان دادن زبانشان سنگین باشد در دلشان شهادتین را می‌گویند، چون یک عمر بر این شهادتین بوده‌اند و واقعاً راست می‌گفتند و آنچه به زبان می‌گفتند در دلشان هم بود.

در مورد نحوه جان دادن این افراد روایات مختلفی رسیده است. در بعضی روایات آمده است: جان دادن آنها مانند این است که گلی را بو کنند یا مثل این که لباس کهنه و کثیفی را از تن در آورند و لباس نو و تمیزی بپوشند و یا مانند این است که سوزنی را از خمیر بیرون آورند، اینچنین راحت جان می‌دهند، فشار و ناراحتی ندارند و قبل از مردن جای خوبی را که در عالم برزخ دارند به آنها نشان می‌دهند تا راحت‌تر جان دهند.

روایت شده که آنها موقع احتضار، رسول خدا ﷺ، علی عليه السلام، فاطمه زهرا عليها السلام و سایر معصومین عليهم السلام را می‌بینند. حضرت عزرائیل به آنها می‌گوید: ای بنده خدا، آیا می‌خواهی با این بزرگواران باشی یا می‌خواهی به دنیا برگردی؟ او می‌گوید: می‌خواهم با پیامبر و امامان عليهم السلام باشم و لذا با خوشحالی از دنیا می‌رود.^(۲)

۱ - ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أُدْخِلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾
(سوره نحل، آیه ۳۲)

۲ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۹۶، باب ۷، روایت ۴۹.

توسل به ائمه علیهم السلام و شفای محتضر

مرحوم آیت الله سید محمدحسین حسینی طهرانی نقل فرموده اند که یکی از طلاب علوم دینی از نجف به قصد زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به مشهد می آید. همسرش اهل نجف و خودش ایرانی بوده. وقتی به مشهد می رسند، همسرش مریض می شود و به تدریج به حال احتضار می افتد.

آن عالم وقتی می بیند همسرش در حال جان دادن است به اطاقی رفته، دو رکعت نماز می خواند و با تضرع و التجاء به حضرت صاحب الزمان (عج) متوسل می شود. پس از توسل وقتی وارد اطاق عیالش می شود می بیند که بلند شده و نشسته و زارزار گریه می کند و تا او را می بیند می گوید: چرا مانع شدی؟ چرا مانع شدی؟ چرا نگذاشتی؟ شوهر نمی فهمد که زن چه می گوید و فکر می کند بخاطر مرضش هذیان می گوید. بعد که مقداری آب و غذا به او دادند ماجرا را نقل کرده و می گوید: عزرائیل برای قبض روح من با لباس سفید آمد و بسیار باشکوه و زیبا و آراسته بود، به من لبخندی زده و گفت: حاضر به آمدن هستی؟ گفتم: آری.

بعداً حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند و با من بسیار ملاطفت و مهربانی کردند و به من گفتند: من می خواهم بروم نجف، می خواهی با هم برویم به نجف؟ گفتم: بلی خیلی دوست دارم با شما به نجف بیایم.

من برخاستم لباس خود را پوشیدم و آماده شدم که با آن حضرت به نجف اشرف برویم، همینکه خواستم از اطاق با آن حضرت خارج شوم،

دیدم که حضرت امام زمان آمدند و تو دامان امام زمان را گرفته‌ای.
حضرت امام زمان به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: این بنده به ما
متوسل شده، حاجتش را برآورید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سر خود را پایین انداخته و به عزرائیل
فرمودند: به تقاضای مرد مؤمن که متوسل به فرزند ما شده است برو، باشد
تا وقت معین. و امیرالمؤمنین از من خداحافظی کردند و رفتند. چرا
نگذاشتی من بروم؟^(۱)

فریادرسی ائمه در لحظه مرگ

جابر بن یزید روایت می‌کند که نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که
مردی از اهل خراسان آمد و به امام گفت: فدایت شوم، من و مادرم از
شهرمان به قصد زیارت و اداء حقوق به سوی شما حرکت کردیم ولی
مادرم در راه مُرد. حضرت فرمود: برو مادرت را بیاور.

جابر می‌گوید: کسی را ندیدم که به اندازه این مرد تسلیم امر حضرت
باشد، و بدون این که حرفی بزند رفت و مادرش را آورد^(۲). وقتی آن زن
امام صادق علیه السلام را دید گفت: این همان کسی است که به ملک‌الموت
دستور داد مرا رها کند. سپس به حضرت گفت: ای آقای من، مراسمات
و نصیحتی بنمایید. حضرت فرمودند: بسیار خیر به مؤمنین برسان (به هر
کس که شیعه و دوست اهل بیت علیهم السلام است، مؤمن گفته می‌شود) چه بسا

۱- معاد، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۷.

۲- چون برای انسان سؤال پیش می‌آید که مرده را چگونه بیاورم؟ اما این مرد چنان به
حضرت یقین داشت که شکی در فرمایش حضرت نکرد.

شخصی که باید در این دنیا سی سال عمر کند، در اثر خیر زیادی که به مؤمنین می‌رساند عمرش شصت و سه سال می‌شود، و شخصی هم که باید در این دنیا شصت و سه سال عمر کند در اثر بی‌خیری نسبت به مؤمنین خدا عمرش را کوتاه می‌کند و عمر او سی سال می‌شود.^(۱)

کافر که مسلمان شد، گناهانش پاک می‌شود

بنا بر فتوای فقها، اگر کسی مدتی از عمرش کافر بود، مثلاً یهودی یا نصرانی یا هندو و خلاصه غیر مسلمان بوده است، وقتی مسلمان می‌شود، در روایت است که گناهان گذشته او پاک می‌شود و خداوند آن را می‌بخشاید^(۲)، اما باید از آن به بعد مواظب باشد که واجباتش را ترک نکند و محرمات از او سر نزند، ولی لازم نیست عباداتی را که در گذشته انجام نداده قضا کند. و اگر به محض این که شهادتین را بگوید و مسلمان شود از دنیا برود جایز در بهشت خواهد بود.

اگر سنی شیعه شود خداوند او را می‌بخشاید

معاویه بن وهب روایت می‌کند: «سالی ما به طرف مکه حرکت کردیم و با ما پیرمرد خداپرست و عابدی بود ولی شیعه نبوده و اطلاعی از آن نداشت و در راه نمازش را تمام می‌خواند^(۳). برادرزاده شیعه وی

۱ - دلائل الامامة، معجزات امام جعفر صادق عليه السلام، ص ۱۲۴.

۲ - «الاسلامُ يَجِبُ ما قَبْلَهُ». (مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۴۸، باب ۱۵، روایت ۸۶۲۵)

۳ - در مذهب شیعه واجب است در سفر نماز را شکسته (یعنی نمازهای چهاررکعتی را مثل دو رکعتی) بخوانند، اما اهل تسنن جایز می‌دانند که در سفر نماز تمام خوانده شود.

همراهش بود. پیرمرد در راه بیمار شد. من به برادرزاده‌اش گفتم: کاش مذهب شیعه را به عمومیت پیشنهاد می‌کردی، شاید خدا او را نجات دهد! همراهان ما گفتند: بگذارید پیرمرد به حال خود بمیرد زیرا همین حالی که دارد خوب است. ولی برادرزاده‌اش طاقت نیاورد تا بالاخره به او گفت: عموجان، مردم پس از رسول خدا ﷺ مرتد شدند جز عدّه کمی، و علی بن ابیطالب مانند رسول خدا ﷺ پیروی و اطاعتش لازم بود، و پس از رسول خدا حق و فرمانبرداری از آن او بود.

راوی می‌گوید: آن پیرمرد نفسی کشید و فریاد زد و گفت: من هم بر همین عقیده هستم. و جانش از تن بیرون آمد و مُرد. وقتی خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، علی بن سری (یکی از همسفران) حکایت پیرمرد را به آن حضرت عرض کرد. حضرت فرمود: او مردی است از اهل بهشت.

علی بن سری عرض کرد: آن مرد جز در آن ساعت از مذهب شیعه هیچ اطلاعی نداشت!

فرمود: دیگر از او چه می‌خواهید؟ (عباداتش را که بجا آورده و ولایت ما را هم قبول کرده) به خدا سوگند وارد بهشت شد.^(۱)

منظور این است که اگر کسی ده سال یا بیست سال یا کمتر و یا بیشتر از عمرش سُنی بوده و امامت را قبول نداشته توبه کند و شیعه شود، فتوای فقها در مورد چنین شخصی این است که خداوند او را می‌بخشاید و

۱ - اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب فیما أعطی الله عزوجل آدم علیه السلام وقت التوبة، روایت ۴.

نمازهایی را که خوانده است، اگر بنا بر مذهب خودشان درست انجام داده، لازم نیست که اعاده کند. فقط در مورد زکات نظر فقها این است که اگر پرداخت زکات بر او واجب شده بوده، هر چند زکاتش را داده باشد، باید دوباره پرداخت نماید.

کسی هم که شیعه باشد و گناهی از او سر بزند، اگر توبه نماید خداوند او را می بخشد.

بعد از توبه بخشش خداست

البته گناه دو قسم است:

۱) گناهایی که تلافی و جبران آنها توبه و استغفار است، مثلاً دروغ گفته یا به نامحرم نگاه کرده است. این گونه گناهان قضا و کفاره ندارد، همین که توبه کند و تصمیم بگیرد دیگر مرتکب آن نشود، خداوند او را می آمرزد و اگر با توبه بمیرد، عذابی ندارد؛ البته به شرطی که توبه او توبه واقعی باشد، اگر این طور بود، گرچه از توبه او یک ساعت هم بیشتر نگذشته باشد و بمیرد، آمرزیده است و توبه اش قبول است و قرآن مجید می فرماید: «خداوند سیئات او را تبدیل به حسنات می کند».^(۱)

۲) گناهایی که قضا و کفاره دارد و لازم است تلافی و جبران شود، مثلاً اگر کسی نماز واجبی را نخوانده یا روزه واجب را نگرفته و یا حج نرفته باشد، بعد از توبه باید این اعمال را قضا و اعاده کند، و یا مثلاً اگر مال کسی را برده و یا تلف کرده است، باید آن را برگرداند و یا تلافی کند

۱ - «فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ». (سوره فرقان، آیه ۷۰)

و اگر شخصی توبه کند و شروع کند به تلافی و قضای اعمالش، ولی نتواند همه آنها را بجا آورد، خداوند باقیمانده آن را می‌بخشد، البته بهتر است و بلکه لازم است که وصیت کند تا برایش انجام دهند و یا برایش بخرند (یعنی کسی را اجیر کنند و به او پول بدهند تا آن کارها را به نیابت از او انجام دهد) و بر پسر بزرگتر هم واجب است که قضای نماز و روزه والدینش را بجا آورد یا کسی را برای آنها اجیر کند.

گریه بر امام حسین علیه السلام مثل توبه

در کنار توبه، گریه بر امام حسین علیه السلام است که اگر کسی کافر باشد و برای امام حسین علیه السلام گریه کند و واقعاً دل شکسته شود و اشکش جاری گردد، این گریه مثل توبه است؛ همان طور که اگر کسی توبه کند، آمرزیده می‌شود، کسی هم که برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کند، گناهانش آمرزیده می‌شود و اگر در همان حال جانش گرفته شود، اهل بهشت خواهد بود. گریه بر امام حسین علیه السلام یعنی ظهور محبت نسبت به آن حضرت، و محبت به ایشان یعنی دین و ایمان و این محبت عین ایمان است^(۱) لذا گریه بر امام حسین علیه السلام از جهتی بالاتر از توبه است، ولی اگر کافر بعد از گریه بر امام حسین باز هم مشرک شود، دیگر این نحوه با او معامله نخواهد شد، ولی ممکن است گریه او را نجات دهد و موفق به توبه شود. اگر شخصی سنی در مجلس امام حسین علیه السلام شرکت کند و دلش شکسته شود، اگر واقعاً محزون شود و گریه کند و با این حال بمیرد، از دوستان

۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۹، باب ۱۴، روایت ۱۳۹۲۸.

اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود، ولی چنانچه بعد از آن باز هم دنبال غیر اهل بیت علیهم السلام برود، مطلب به نحوه دیگری خواهد بود.

اگر شیعه‌ای گناهکار و فاسق باشد و در مجلس امام حسین علیه السلام شرکت کند و واقعاً دلش برای مصائب ابا عبدالله الحسین علیه السلام شکسته شود و گریان شود، همین که برای امام حسین علیه السلام گریه کرد یا محزون شد، روایات زیادی داریم که ائمه می فرمایند: این عمل مثل توبه است؛ اگر بعد از آن گناه نکند، در راه راست است، ولی اگر برگردد و مثل سابق عمل کند، آن مطلب دیگری است و این که وضعش چه خواهد شد، به دست خداوند است که با او چه معامله‌ای کند.

زیارت عاشورا و عنایت حسینی

آیت الله شهید دستغیب رحمته الله چندین بار حکایتی نقل می فرمودند به این مضمون: یک نفر یکی از دوستانش را که آدم درستی نبوده و از لحاظ دین وضع خوبی نداشته و از دنیا رفته بوده در عالم خواب می بیند که وضع خوب و جای خوشی دارد. به او می گوید: تو که کارت درست نبود، چطور الآن در راحتی و خوشی هستی و جای خوبی داری؟

او جواب می دهد: من تا سه شب پیش در فشار و عذاب بودم، اما سه شب پیش زنی را در این جا دفن کردند. از وقتی که او را دفن کرده اند، هر شب آقا امام حسین علیه السلام به زیارت قبر او آمده اند و دستور داده اند که از تمام اهل این قبرستان عذاب برداشته شود. از آن به بعد ما هم راحت شده ایم.

آن شخص وقتی از خواب بیدار می شود، جستجو می کند. معلوم

می شود آن زن همسر استاد اشرف حدّاد (آهنگر) بوده است. نزد او می رود و در مورد همسرش سؤال می کند. استاد اشرف می گوید: او عمل زیادی نداشت. واجباتش را به جا می آورد، ولی هر روز زیارت عاشورا می خواند و هیچ وقت آن را ترک نمی کرد. به همین جهت است که امام حسین علیه السلام به زیارت قبر او آمده اند و دستور داده اند که از همه قبرها عذاب برداشته شود.

البته اراده امام حسین علیه السلام اراده خداوند است و به اذن خداوند چنین عنایاتی رابه مردم می فرمایند. مانند این است که مثلاً محترمی به مجلسی می رود و به خاطر او در آن مجلس از همه پذیرایی می کنند و همه حاضرین با میوه و شیرینی پذیرایی می شوند. خدای تعالی هم به احترام امام حسین علیه السلام هم در دنیا و هم در آخرت به مردم آن همه عنایت می فرماید.

سؤال و جواب در قبر

از اعتقادات ما این است که با مردن نابود نمی شویم و در عالم برزخ، یا در بهشت برزخی هستیم و یا در جهنم برزخی، و در قبر از ما سؤال می کنند^(۱) و اگر بدن زیر خاک باشد، یا خاکستر شده باشد، یا در شکم ماهی باشد و یا در هر جای دیگری که باشد، از روح در مورد خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام سؤال می شود در حالی که نمی تواند جواب دروغ بدهد.

۱ - «و سؤال مُنکِرٍ و نَکیرٍ فی القَبْرِ حَقٌّ».

خصوصیات قیامت

سخن در مورد معاد بسیار است و اگر بخواهیم مفصل درباره آن بحث کنیم، خود کتاب بزرگی می‌شود. در قرآن از شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه هفتصد آیه در مورد قیامت است و که راجع به آن رسیده می‌باشد، و بقیه حکایات انبیاء و چیزهای دیگر است.

بعد از برزخ روح به اذن خداوند اجزاء این بدن را جمع می‌کند و وارد محشر می‌شود. از اعتقادات ما قیامت است که در قرآن آیات زیادی راجع به قیامت داریم و همانطور که در قرآن آمده غیر از خدای تعالی کسی عالم به زمان وقوع قیامت نیست «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»^(۱) و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ...»^(۲) از تو درباره زمان قیامت سؤال می‌کنند. بگو علمش نزد خداست که موقع برپا شدن قیامت علامتش ظاهر می‌شود.

از جمله علامات قیامت، چنانچه در قرآن آمده، شکافته شدن آسمان، باز شدن زمین، خاموش شدن خورشید، بی‌نور شدن ستارگان، به حرکت درآمدن کوهها، طغیان دریاها، زیر و رو شدن قبرها و...^(۳) که شدت و هول آن به قدری است که زن آبستن از شدت ترس، بچه‌اش را سقط می‌کند.^(۴)

خداوند در هنگام برپایی قیامت اجزاء بدن را که در همه جا پراکنده

۱- سوره زخرف، آیه ۸۵.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۳- رک: سوره‌های انشقاق، تکویر و انفطار.

۴- سوره حج، آیه ۲.

بود جذب و جمع می‌کند و بدن بار دیگر درست می‌شود، البته برای خداوند، ساختن دوباره بدن بسیار آسان است.

قرآن کریم می‌فرماید: «سر از قبرها بیرون می‌آورید»^(۱).

بعضی وحشت زیادی دارند. برای کافر و فاسق، زمان بر پا شدن قیامت سخت است. قرآن از قول آنها می‌فرماید: «چه کسی ما را از خوابگاه بیرون آورده؟!»^(۲).

آن قدر قیامت سخت است که برزخ با آن همه عذابهایش برای آنها خوابگاه است. البته عذاب، عمل خودشان است. هرگونه که عمل کردید همانگونه جزا داده می‌شوید.^(۳) آنها که مؤمن هستند و گناهی مرتکب نشده‌اند، مرکبی از نور برای آنها آماده است که سوار بر آن شوند و سریع از صحرای قیامت عبور کنند و از پل صراط بگذرند و به بهشت برسند. عده‌ای وقتی روی صراط می‌گذرند، آتش جهنم می‌گوید: «زود بگذرید که آتش مرا خاموش کردید»^(۴) آن چنان نورانی‌تی دارند که ممکن است آتش جهنم خاموش گردد، به همین علت آنها با شتاب می‌گذرند.

حوض کوثر برای شیعیان علی علیه السلام

از جمله نعمت‌هایی که مؤمنین از آن بهره‌مند می‌شوند و کافران از آن بی بهره‌اند حوض کوثر است.

۱ - «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ». (سوره عادیات، آیه ۹)

۲ - «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا...». (سوره یس، آیه ۵۲)

۳ - سوره صافات، آیه ۳۹.

۴ - مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۸۸، باب ۴۵، روایت ۴۹۹۲.

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ».

و مقداری از چگونگی آن در روایات بیان شده. مثلاً در روایتی داریم که حوض کوثر به عدد ستاره‌های آسمان ظرف دارد و مؤمنین از آن می‌خورند و ساقیان آن حوض، پیامبر ﷺ، علی مرتضیٰ ﷺ، فاطمه زهراء ﷺ، و ائمه اطهار ﷺ هستند. فقط کسانی از آن می‌نوشند که شیعه علی ﷺ هستند و کسانی که خوب هستند وقتی از آب کوثر می‌خورند خویتر می‌شوند، زیرا خوبی مراتب دارد، و آنهایی که مقداری گیر و بند دارند، وقتی می‌خورند مانعشان برطرف می‌شود و اگر کثیف باشند کثافتشان برطرف می‌گردد و کسانی که دشمن اهل بیت هستند یا دوستدار آنها نیستند اجازه نوشیدن از حوض کوثر را ندارند. حضرت علی ﷺ به آنها می‌فرماید: «بروید از آنهایی که تابعشان بودید آب بگیرید». می‌گویند آنها که خود در جهنم هستند، چگونه به ما آب می‌دهند؟! به بعضی «زَقُوم» می‌دهند که آب جوشانی است و درونشان را می‌سوزاند. (۱)

در قیامت دیگر نور خورشید و ماه و ستاره نیست.

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ أَنْكَدَتْ» (۲).

همه جا تاریک است، خورشید خاموش می‌شود و ستاره‌ها کدر می‌گردند و تنها نور ایمان و عمل صالح (نماز و روزه و صدقه و نیکی به

۱- کامل الزیارات، باب ۳۲، روایت ۶.

۲- ترجمه: (ای رسول ما یاد کن) هنگامی که آفتاب تابان تاریک شود، و ستارگان آسمان تیره شوند و فرو ریزند. (سوره تکویر، آیه ۱ و ۲)

پدر و مادر و...) و محبت اهل بیت علیهم السلام است که اطراف شخص را روشن می‌کند.

شمس و قمر در زمین حشر نتابد نور نتابد مگر جمال محمد صلی الله علیه و آله لذا آنان که نور ندارند در تاریکی به سر می‌برند، در آتش هستند، البته آن آتش نورانی نیست یعنی جایی را روشن نمی‌کند، بلکه عذاب و ظلمت است.

از جمله مراحل، نامه عمل انسان است. آنها که مؤمن هستند نامه عملشان بدست راستشان داده می‌شود و آنها که مؤمن نیستند به دست چپشان داده می‌شود. آنها که مؤمن هستند تا نامه عملشان را می‌خوانند خوشحال می‌شوند و می‌گویند:

«ای اهل محشر! بیایید نامه عمل مرا بخوانید، من می‌دانستم و ایمان داشتم که اعمالم حساب می‌شود، پس او در بهشتی بلند مرتبه که شاخه درختانش پایین است، از زندگانی راضی و خشنود است و به آنان ندا می‌رسد که بخاطر اعمالی که در دنیا انجام دادید بخورید و بیاشامید، گوارایتان باد!»^(۱)

ولی آنها که نامه به دست چپشان داده شده می‌گویند:

«ای وای! کاش نامه عملم به دستم داده نمی‌شد، و از حساب اعمالم آگاه نبودم، ای کاش مرگ بود.»^(۲)

۱ - «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرُّوا كِتَابِيهِ * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ». (سوره حاقه، آیات ۱۹ - ۲۴)

۲ - «وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ * وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ * يَا

حساب

از جمله مراحل قیامت حساب است؛ قبل از عذاب موقعی که نامه عمل را می دهند حساب و کتاب می کنند که برای بعضی به نسبت اعمالشان خیلی طول می کشد. برای بعضی خیلی سخت و برای بعضی آسان است. خصوصیات حساب رسی در روایات آمده است و در قرآن می فرماید: وقتی نامه عمل را به صاحب آن می دهند می گویند:

«إِفْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^(۱).

«نامه عملت را بخوان (تا بفهمی اهل کجا هستی) که کافی است امروز خودت حسابگر خود باشی».

شهادت اعضاء و جوارح

در یکی از مراحل، اعضا و جوارح انسان شهادت می دهند. چشم، گوش، پا و دست، شهادت می دهند که صاحب آنها چه کارها کرده. صاحب اعضاء می گوید: «چرا علیه من شهادت می دهید؟ اعضاء می گویند: «خدا ما را به سخن آورد»^(۲). همچنین زمان و مکان که شخص در آن حسنه ای انجام داده یا گناهی مرتکب شده، شهادت خواهند داد.

⇒ لیتها كانت القاضية ﴿﴾. (سوره حاقه، آیات ۲۵ تا ۲۷).

۱- سوره اسراء، آیه ۱۴.

۲- ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾. (سوره فصلت، آیه ۲۱)

میزان

یکی دیگر از مراحل قیامت، میزان است. میزان یعنی: «سنجش اعمال» در مجموع روی قاعده، هر کسی به طرز مخصوص وارد می شود و اعمالش سنجیده می شود. عدّه‌ای اعمال خوبشان از اعمال بدشان سنگین تر است.

«وَأَمَّا مَنْ تَقَدَّاتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ».^(۱)

که ایشان از جهت ایمان و عمل صالح در بهشت هستند و آنهایی که عمل و ایمان کمی دارند، مصیبت‌های زیادی دارند. روایات و حکایاتی در این باره در کتاب بحارالانوار و کتاب دارالسلام مرحوم عراقی آمده است که چون بنا بر اختصار است از ذکر آنها صرف نظر می شود.

اصحاب تابوت

جهنّم هفت طبقه دارد که اصحاب آن بر حسب حالشان، در طبقات پایین تر یا بالاتر قرار دارند. آنهایی که کمی بهتر هستند طبقه اول و منافقان در درجه آخر قرار دارند. زیر طبقه هفتم اصحاب تابوت قرار دارند که سخت‌ترین عذاب را دارند. روایت شده که: «اصحاب تابوت دوازده نفر هستند؛ شش نفر از گذشتگان، مثل: قایل، فرعون، نمرود، سامری و شش نفر از امت پیامبر ﷺ که از جمله آنها معاویه و ابن ملجم است، عذابشان آن قدر سخت است که وقتی سر تابوت را بر می دارند،

۱ - آن که کفه عملش سنگین باشد، زندگی پسندیده‌ای خواهد داشت. (سوره قارعه، آیات ۶ و ۷)

جهنمی هایی که در طبقات بالاتر هستند فریاد می زنند که: سوختیم! این چه آتشی بود که ما را سوزاند؟!»^(۱)

درجات بهشت بر حسب ایمان

بهشت نیز درجه درجه است که هشت درجه دارد، آنهایی که ایمانشان کامل تر است در درجه بالاتری هستند، بنابراین ایمان افراد فرق دارد، هر که بیشتر بانفس و شیطان جهاد کند و رضای خدا را بیشتر طالب باشد، در درجه بالاتری از ایمان قرار دارد. البته دنیا، انسان را فریب می دهد و نمی گذارد. خود آدم می خواهد که ایمان بیشتری داشته باشد اما مادیات و زر و زیور دنیا او را فریب می دهند.

وضع مؤمن گناهکار

در قیامت مراحل مختلفی وجود دارد: برای بعضی تا به جهنم یا بهشت برسند سالها طول می کشد و برای بعضی در یک لحظه، همه مراحل می گذرد. اگر شخص با ایمان از دنیا رفته باشد ولی گناهان زیادی داشته باشد و در برزخ هم پاک نشده باشد، در قیامت مصائبی برای او پیش می آید. بعضی از مؤمنین بخاطر گناهان چهل سال سر پا می ایستند و منتظر می باشند در حالی که خواب ندارند و پیوسته از شدت گرما عرق می ریزند و مقدار سالهای آنجا معلوم نیست. در روایات آمده است که پس از ایمان به خدا از ولایت و دوستی

۱ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۹۶، ابواب تنمّه ابواب المعاد، باب ۲۴، روایت ۴۶.

اهل بیت علیهم السلام، نماز، روزه، حج و زکات سؤال می شود.^(۱)
 بعضی از گناهان شدید است، لذا شخص با ایمان، اگر بدون توبه از دنیا
 رفته باشد و این گناهان را مرتکب شده باشد، سالها طول می کشد تا راحت
 شود.

حق الناس

اگر مال یا آبروی کسی را به ناحق ببرد یعنی به کسی ظلم کرده باشد
 روز قیامت برایش گران تمام می شود. مردم از هم فرار می کنند زیرا حق
 الناس به گردنشان است. پس فرار می کنند که مبادا آن شخص حقیقت را
 طلب نماید؛ مادر از فرزند، فرزند از پدر و... فرار می کنند^(۲) زیرا چیزی
 ندارند که در مقابل آن حق ضایع شده به هم بدهند.

در این جا مناسب است این حکایت نقل شود:

«یکی از اشرار نجف اشرف کیسه پول یکی از زائران را دزدید. آن
 بیچاره که پریشان و حیران مانده بود به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل
 شد. شب آن حضرت را در خواب دید که به او فرمودند: فلان وقت به
 فلان مکان برو و هر کس را در آن جا دیدی مال خود را از او بخواه. آن
 مرد وقتی بیدار شد به آن مکان رفت و جناب آقا سیدهاشم نجفی را در
 آن جا دید. با خود گفت: ظاهر ایشان که فقیر است و نمی تواند مشکل مرا
 حل کند و خوابی که دیده ام احتمالاً اشتباه بوده است پس نمی توانم

۱- رک: معاد (آیت الله شهید دستغیب رحمته علیه)، مبحث پرسش های قیامت.

۲- «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ». (سوره عبس، آیات ۳۴ تا ۳۶)

مشکل خود را به ایشان بگویم. به همین خاطر ناامید به خانه برگشت. دوباره به امام متوسل شد. باز در خواب او را راهنمایی کردند که پولت را از آن شخص که فلان زمان در فلان مکان است طلب کن. دوباره دید همان سید مذکور است و باز هم چیزی نگفت.

دفعه سوم هم همینطور برایش اتفاق افتاد و با خود گفت: چه اشکال دارد که مشکلم را به او بگویم، ضرری ندارد، شاید سری در میان باشد که من از آن بی‌خبر هستم. مشکل و خوابش را به جناب سید عرض کرد و سید وقتی سخنان او را شنید فرمود: «صَدَقَ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی جدّم امیرالمؤمنین درست فرموده است. فردا ظهر به مسجد بیا تا پول تو را بدهم. و به مؤذّن خود گفت که در شهر اعلام کنند تا ظهر فردا مردم در مسجد شهر حاضر شوند. فردا وقتی که جناب سید نماز ظهر و عصر را خواند مردم نجف حاضر شدند و چون می‌دانستند که مطلب مهمی است به همین خاطر همه مردم از عالم و عادل و فاسق در آنجا جمع شدند. وقتی سید بر منبر رفت فرمود: ای مردم! من زمانی در شهر کاظمین بودم. روزی به بغداد سفر کرده، و اتفاقاً با یک مرد یهودی معامله نمودم و مقداری پول به او بدهکار شدم. به او وعده دادم که طلبش را بعداً پرداخت کنم. به کاظمین برگشتم و بعد از چند روز دوباره به بغداد رفته و دیدم که دکان او بسته است. پس از پرس و جو فهمیدم که فوت کرده. من هم رفتم و بدهی خود را از روزنه دکانش به داخل انداختم و گفتم وقتی وارث او بیاید برای جمع آوری اموال وی، آن را می‌بیند و برمی‌دارد (در صورتی که باید آن را به وارثان او می‌رساند تا مطمئن شود به آنها رسیده و کس دیگری بر نداشته).

به منزل برگشتم و شب در خواب دیدم که قیامت برپا شده و همه مردم را برای حساب حاضر کرده‌اند و یک‌دهم از هول و وحشتی را که آن‌جا دیدم نمی‌توانم بیان کنم.

بهر حال پس از طی مراحل و عبور از منازل مرا بر صراط عبور دادند. چه گویم که چه دیدم: مویی بر بالای جهنم کشیده‌اند که ابتدا و انتهای آن را خدا می‌داند و آتش جهنم از زیر آن برافروخته. اگر آن را به دریای آتش تشبیه کنم، یک‌هزارم آن را نگفته‌ام. خلائق بر آن وارد می‌شوند و پروانه‌وار به آتش می‌ریزند و ملائکه اطراف آن را گرفته و ندا می‌کنند که «پروردگارا! امت محمد را حفظ فرما». گروهی به دست آویخته و بعضی به سینه راه می‌روند و برخی به پا و عده‌ای چون پیادگان و قومی مانند سواران و جمعی مانند باد تند. خلاصه من با نهایت خوف وارد شدم و خداوند هم کمک فرمود و روانه گردیدم، اما از مشاهده آن دریای بی‌پایان آتش دل می‌طپید و هوش از سر می‌پرید لکن هرطور بود خود را به وسط آن رساندم که ناگاه کوه آتشی از قعر جهنم بلند شد و در جلو من قرار گرفت و راه عبور را بر من بست و مرا مضطرب گردانید، زیرا بازگشت و توقف مقدور نبود و جلو هم مانند راست و چپ بسته گردید. نمی‌دانستم که آن آتش سوزان چه بود و از طرف که بود. چون خوب دقت کردم دیدم آن شخص یهودی بغدادی است که بدن او کوه عظیمی از آتش جهنم شده بود، مثل آهن گداخته. وقتی او را دیدم بر خود لرزیدم. او گفت: سید، طلب مرا بده و برو. گفتم: ای مرد، مرا رها کن بروم، در این زمان و مکان از کجا طلب تو را بدهم؟ گفت: راست می‌گویی، اما در عوض طلبم مرا هم با خود ببر. گفتم: نمی‌شود، زیرا خدا

بهشت را بر کفار حرام کرده. گفت: پس به جایگاه من بیا. من گفتم: ای مرد، رحم کن؛ آمدن و سوختن من چه فایده‌ای برای تو دارد؟ گفت: قدری دلم آرام می‌شود. التماس کردم اما فایده نداشت. بالاخره چون التماس و خواهش من زیاد شد گفت: پس بگذار تو را در آغوش بگیرم و به سینه خود بچسبانم تا خنک شوم. چون دست‌هایش را گشود که مرا به سینه بچسباند دیدم که مانند مس گداخته می‌شوم. باز هم التماس کردم. پنجه خود را گشود و گفت: از این دیگر چاره نیست. باید قدری از حال من آگاه شوی. از سر ناچاری قبول کردم. چون آن انگشت را بر سینه من گذاشت از شدت حرارت آن گویا جمیع اعضا و جوارح سوخت و از خواب بیدار شدم و جای آن انگشت را در سینه خود دیدم. سپس جناب سید سینه خود را برای مردم گشود و آن سوختگی را نشان داد و گفت: از آن وقت تا حالا آن را معالجه کرده‌ام ولی بهبودی نیافته.

چون همه مشاهده کردند از وحشت بر خود لرزیدند. در این زمان جناب سید فرمود: ای مردم، خداوند از حق الناس نمی‌گذرد اگرچه حق یهودی برگردن سید نجفی باشد، پس چه برسد به این که حق زائر ولی او جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. هرکس از کیسه این زائر غریب خبر دارد به او برگرداند. ناگاه شخصی از حاضرین برخاست و عرض کرد که آقا، من از آن کیسه خبر دارم و آن را به او می‌رسانم. او را با خود برد و پولش را بازگرداند.^(۱)

۱ - دارالسلام، خاتمه کتاب، فصل ۲، منامه چهاردهم.

کلیدهای بهشت و جهنم بدست مولا علی علیه السلام

اصبغ از قول امیرالمؤمنین علیه السلام در لحظات آخر شهادتشان این طور نقل می‌کند که: آن حضرت به من فرمود: ... آیا دوست داری یک حدیث دیگر برایت بگویم؟ گفتم: بلی. فرمود: ای اصبغ! رسول خدا مرا در یکی از راه‌های مدینه ملاقات کرد در حالی که من اندوهگین بودم به نحوی که آثار اندوه در صورتم ظاهر بود. فرمود: ای ابوالحسن، تو را که غمگین می‌بینم. آیا می‌خواهی برای تو حدیثی بگویم که دیگر بعد از آن هرگز اندوهگین نشوی؟ گفتم: بلی.

فرمود: هرگاه روز قیامت شود حقتعالی منبری نصب فرماید که از منبر پیامبران دیگر و شهیدان بلندتر باشد، پس حقتعالی به تو امر می‌فرماید که بر بالای آن منبر و یک پله پایینتر از من بایستی و همچنین دو ملک را امر می‌فرماید که پایین تر از تو بنشینند. پس وقتی که بالای آن منبر قرار گرفتیم از اولین و آخرین خلق کسی باقی نماند مگر آن که در آنجا حاضر شوند. در این هنگام ملکی که یک پله پایینتر از تو نشسته ندا می‌کند: ای مردم، هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد پس من خود را به او معرفی می‌کنم: من «رضوان» خازن بهشت هستم. همانا خداوند به من و کرم و فضل و جلال خود به من امر فرموده کلیدهای بهشت را به محمد صلی الله علیه و آله و محمد صلی الله علیه و آله مرا امر فرموده که کلیدهای بهشت را به علی علیه السلام بدهم. پس شما شاهد باشید که اطاعت نمودم.

در این وقت آن ملک دیگری که یک پله پایینتر از این ملک است برمی‌خیزد و طوری ندا می‌کند که اهل موقف ندای او را می‌شنوند و

می‌گویند: معاشر الناس، هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد پس خود را به او معرفی می‌کنم: من «مالک» خازن جهنم هستم. همانا حق تعالی به من و کرم و جلال خود به من امر فرموده که کلیدهای جهنم را به محمد ﷺ بدهم و محمد ﷺ نیز امر فرموده که آنها را به علی بن ابیطالب ﷺ بدهم. شما شاهد باشید که این کار را کردم.

رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! تو دامن مرا می‌گیری و اهل بیت تو دامن تو را می‌گیرند و شیعیان تو دامن اهل بیت تو را می‌گیرند.

حضرت علی ﷺ فرمود: من دست‌های خود را بر هم زدم و گفتم: یا رسول الله، به سوی بهشت می‌رویم؟

فرمود: آری. به پروردگار کعبه که همینطور است. (۱)

این روایت مقام و عظمت پیغمبر ﷺ و مولا علی ﷺ را می‌رساند. کلید، کنایه از ایمان و عمل صالح افراد و نزدیکی آنها به خدای تعالی و مولا علی ﷺ می‌باشد. هر که به ایشان نزدیک تر بوده و محبت بیشتری نسبت به ایشان داشته باشد، درجات بالاتری در بهشت نصیبش می‌گردد. همچنین آنهایی که از خدای تعالی دور هستند و در نتیجه از علی و ائمه اطهار ﷺ هم دور هستند، هر چه بیشتر دور باشند، در جهنم درجه پایین تری دارند.

رحمت پیامبر نسبت به دوستان ائمه اطهار ﷺ

در روایات متعددی آمده است که در روز قیامت هر یک از پیغمبرها

۱- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۴۴، باب ۹۱، روایت ۸۲.

با اُمّت خودشان وارد صحرای محشر می شوند، مثل حضرت نوح، عیسی، موسی. از جمله حضرت محمد ﷺ که در روایت آمده: اُمّت ایشان از همه اُمّت‌ها بیشتر است و پیغمبر اکرم ﷺ از همه پیامبرها بیشتر به فکر اُمّتشان هستند.

در روایت است که در روز قیامت هر کس حتّی پیامبران می گویند: «خدایا ما را حفظ کن (ربّ نفسی)، اَمّا پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «ربّ اُمّتی» یعنی «خدایا اُمّت را حفظ کن».^(۱)

این خصیصه در مورد پیامبر اکرم ﷺ است که در قرآن نیز آمده است.^(۲) ایشان تا آخرین لحظاتی که در دنیا بودند از خدای تعالی می خواستند که به اُمّتشان رحم کند. آیه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^(۳) در اواخر عمرشان نازل شد که یعنی به زودی خدای تعالی آن قدر به تو عطا می فرماید تا راضی شوی.

در تفسیر آمده است که یعنی: «اُمّت را خیلی مورد عنایت قرار می دهیم».

کسانی مورد نظر پیامبر هستند که دوستی علی و اهل بیت را دارند و در روایات متعدّد از اهل تسنّن هم نقل شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «يَا عَلِيُّ، حُبُّكَ اِيْمَانٌ وَ بُغْضُكَ كُفْرٌ».^(۴)

۱- روضه کافی، ج ۸، ص ۳۱۲، حدیث الفقهاء و العلماء...، روایت ۴۸۶.

۲- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (سوره انبیاء، آیه ۱۰۷)

۳- سوره ضحی، آیه ۵.

۴- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۴۲، باب ۷۳، روایت ۱۳.

«ای علی، دوستی تو ایمان و دشمنی تو کفر است».

و در روایت دیگری آمده:

«یا علی، لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا الْمُنَافِقُ».^(۱)

«ای علی، دوست نمی‌دارد تو را مگر مؤمن و با تو دشمن نیست

مگر منافق».

پس معلوم می‌شود که ایمان در دوستی مولا علی علیه السلام و فرزندان ایشان تا

امام زمان (عج) می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در کنار صراط

خدای تعالی می‌فرماید:

«الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ».^(۲)

«شما دو نفر هر کفران‌کننده عنیدی را به جهنم بیفکنید».

«عناد» به معنی دشمنی است. در تفسیر آمده است که منظور از دو نفر،

پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند که در کنار صراط می‌ایستند و به دستور

پروردگار کسانی را که تابع علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده‌اند به جهنم

می‌اندازند. البته این بازتاب عمل خودشان است. پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

دوستان خودشان را که می‌خواهند در آتش بیفتند نجات می‌دهند.

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۱۹، باب ۲۴، روایت ۲۲۴۳.

۲- سوره ق، آیه ۲۴.

جهنمیان باز هم از اهل بیت دوری می‌کنند

دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام دوست نمی‌دارند که با اهل بیت علیهم‌السلام باشند. در آخرت هم همینطور خودشان را دور می‌کنند.

حالات و وضعیت‌های متعددی در قیامت پیش می‌آید و مراحل مختلفی وجود دارد. در یکی از مراحل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزدیک جهنم می‌روند و هر کسی را که ذره‌ای دوستی علی علیه‌السلام در دلش باشد، از جهنم بیرون می‌کشند. اما حال دشمنان اهل بیت چنان است که اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از کنار جهنم عبور کنند و مطابق رحمت و واسع‌شان خنکی و آرامشی به اهل جهنم برسد، آنان می‌گویند محمد را از این جا دور کنید که ما این آرامش و خنکی را نمی‌خواهیم.

آنهایی که در جهنم هستند وضع و حالشان نسبت به دنیا خیلی بدتر است و دوری آنها از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام خیلی بیشتر است. در جامعه خودمان افرادی که به گناه کشیده می‌شوند، مثلاً معتاد می‌شوند و یا گناه‌های زشت مرتکب می‌شوند راضی نیستند که آدم‌های مؤمن و متقی نزدیک آنها بروند و به سختی بامؤمنین دشمنی می‌کنند و هر چه بیشتر به گناه آلوده می‌شوند دشمنی آنها بیشتر می‌شود. راجع به منافقانی که شهید دستغیب و بهشتی و بقیه را به شهادت رساندند نقل کرده‌اند که این منافقان را به انجام کارهای کثیف جنسی وادار می‌کردند، چرا که این کار شوخی نیست و باید آن قدر به کثافات و گناهان دیگر آلوده شوند تا زمینه قبلی در آنها برای انجام این جنایت بزرگ به وجود آید.

بنابراین هر چه سن بیشتر و آلودگی بیشتر شود، امید برگشت کمتر است. تا وقتی که جوان است امید برگشت هم وجود دارد اما وقتی سن

زیاد شد امید به هدایت کمتر می شود.

تجسس اعمال

برزخ و قیامت هر کسی در نفس و روح او هم اکنون وجود دارد که در جهنم به آن وصل شده و به او نشان می دهند. وسعت نفس انسان خیلی زیاد است لذا هر چه سن بیشتر شود، ایمان و عمل صالح نیز بیشتر می شود، در نتیجه وسعت و پهنای نورانیت نیز بیشتر می شود. در مقابل آنهایی که به گناه آلوده می شوند هر چه گناهشان بیشتر و بزرگتر باشد در باطنشان کثافات و مارها و عقربهای بیشتری وجود دارد. پس عذابها بستگی به عمل و نیت خودشان دارد ولی الآن ملتفت نیستند و در برزخ و قیامت همه را می بینند و لیکن در این جا چشمشان بسته است و نمی بینند. ائمه اطهار علیهم السلام می فهمند که هر کس در چه وضعی است.

حضرت علی علیه السلام بر منبر بودند و فرمودند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي» یعنی پیرسید از من قبل از آن که مرا در بین خودتان نیابید. یکی از منافقان درحالی که می خواست مسخره کند گفت: در سر من چند دانه مو است. حضرت فرمودند: «می دانم در هر بُن (ریشه) موی تو یک شیطان خوابیده». (کنایه از این است که وضع فکری او این طور است که شیطان به اندازه موهای سر به او احاطه دارند).^(۱) در مورد مؤمنان نیز بهشتشان را نشانشان می دهند.

شهید مطهری رحمته الله در کتاب «عدل الهی» در مورد تجسس اعمال به طور

۱ - بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۶، باب ۱۲۴، روایت ۶.

مفصل توضیح داده‌اند.

ده صنف از امت پیامبر در قیامت

در تفسیر صافی ذیل آیه: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»^(۱) روایتی نقل شده که آیت الله شهید دستغیب رحمته در کتاب «معاد» آن را ذکر فرموده‌اند:

«در تفسیر مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که وقتی معاذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که منظور از آیه: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» چیست؟ حضرت فرمود: «ای معاذ مطلب بزرگی را پرسش نمودی». پس اشک در چشم مبارک بگردانید و فرمود: «امت من در روز قیامت ده گروه می‌شوند که البته خداوند این ده گروه را از جمله مسلمین جدا می‌کند و صورشان را تغییر می‌دهد: عده‌ای به شکل میمون و بعضی بصورت خوک و پاره‌ای دست و پا بریده، برخی کور و گروهی گنگ و کردند و طایفه‌ای هم در حالی که زبانشان را می‌جوئد و چرک از دهانشان بیرون می‌آید وارد محشر می‌شوند و به همان حال آنها را به جهنم می‌برند و عذاب می‌کنند و عده‌ای به شاخه‌ای از آتش آویخته شده‌اند و دسته‌ای بوی گند آنها از مردار بیشتر است و دسته‌ای دیگر لباس‌هایی از قَطْران بر آنها پوشانیده‌اند در حالی که به پوست‌هایشان چسبیده».

از حضرت پرسیدند: اینها چه کسانی هستند؟

فرمود: «آن کسی که به صورت میمون وارد محشر می‌شود «نَمَام»

۱ - ترجمه: روز جدایی وعده‌گاه همگان است، روزی که در صور دمیده شود و گروه‌گروه به محشر درآیند. (سوره نبأ، آیات ۱۷ و ۱۸)

(سخن چین) است که میان دو نفر را به هم می‌زند و سخن هر یک را که دربارهٔ دیگری گفته، برای او بازگو می‌کند. آن‌که به شکل خوک می‌آید «خورندهٔ حرام» است. مثلاً کسی که در کسبش کم‌فروشی کرده، غش در معامله کرده و مال مردم را خورده است. آن کسی که سرنگون است، کسی است که «ریاخواری» کرده است. آن کس که زبانش را می‌جود و چرک از دهانش بیرون می‌آید، عالم بی‌عمل بوده. این کسی است که زبانش را می‌جود و حسرت می‌خورد. آن‌که دست و پا بریده وارد محشر می‌شود «حاکم ظالم و ناحق» است که حکم به ناحق کرده. و اما گنگ و کر آنهایی هستند که خودپسندند، یعنی عجب دارند، بلکه هر خودپسند خودخواهی کر و گنگ وارد محشر می‌شود. و آنهایی را که به شاخه‌ای از آتش می‌بندند، کسانی هستند که در دنیا نزد سلاطین، جاسوسی و خبرچینی می‌کردند و اسباب زحمت مردم و آزار رساندن به آنها را فراهم می‌کردند و آنهایی که بوی گندشان از بوی گند مردار بیشتر است، کسانی هستند که از شهوات و لذت‌های حرام برخوردار بودند و حق واجب الهی را که در مال آنها بود نمی‌دادند. و آنهایی که جبه‌هایی از قطران بر آنها پوشانده میشود، تکبرکنندگان و فخر فروشان و نازکنندگانند».

و در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ نقل شده: «کسانی که دو میخ از آتش در چشمشان است، اینها کسانی هستند که چشم خود را از حرام پر می‌کردند».^(۱)

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۴، باب ۱۰۴، روایت ۲۵۴۱۰.

مبحث عدل

عدل و ظلم یعنی چه؟

از اصول دین و مذهب شیعه عدل است. عدل یعنی قرارداد هر چیز در جای خودش و ظلم یعنی قرارداد هر چیزی در جایی که نباید قرار بگیرد. مثلاً قالی باید روی زمین باشد. اگر روی سقف باشد عدالت نیست. اگر مستراح در مهمانخانه باشد ظلم است. اگر چشم کف پا باشد یا سرزانو باشد عدالت نیست. به کسی که شتر ندیده بود گفتند: حیوانی است که پاهای بلندی دارد. او گفت: حتماً گردنش هم خیلی دراز است، تا وقتی می‌خواهد چیزی بخورد سرش به غذا برسد.

خدای تعالی هر چیزی را خوب خلق کرده و هدایت فرموده^(۱). نه تنها بشر بلکه در مورد حیوانات نیز هر چیزی که لازمه زندگیشان است

۱ - ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾. یعنی: «پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلق کرده و سپس هدایت نموده است». (سوره طه، آیه ۵۰)

برایشان فراهم کرده. پلنگ دشمن آهو است و آهو می‌داند که باید از پلنگ فرار کند. کسی به آهو یاد نداده که از پلنگ فرار کند. بلکه خداوند آهو را این‌گونه هدایت فرموده. زیرا اگر فرار نکند پلنگ او را می‌خورد. خداوند هر چیزی را در جای خودش قرار داده.

همچنین انجام دادن کاری در جایی که نباید انجام بگیرد، ظلم است. مثلاً در جایی که سیلی زدن صحیح نیست، انجام آن ظلم است، زیرا انگیزه کسی که سیلی زده، انتقام گرفتن و کینه داشتن است یا این‌که می‌خواهد طرف را زیر نفوذ خود درآورد.

خداوند عادل است و ظالم نیست

خدایتعالی ظالم نیست^(۱). در قرآن به همه مسلمانان دستور می‌دهد: عدالت به خرج دهید^(۲) و ظلم نکنید^(۳).

اصلاً دلیل ندارد که ما نسبت ظلم به خداوند بدهیم؛ چون کسی ظلم می‌کند که «احتیاج» داشته باشد یا «عاجز» باشد و خدای تعالی نه محتاج است و نه عاجز. مثلاً کسی که دزدی می‌کند، این بخاطر احتیاجش است. ممکن است فقیر نباشد، اما باطناً محتاج است هر چه پول داشته باشد باز هم در خودش احساس کمبود می‌کند. خدای تعالی هیچ کمبودی ندارد. اصلاً چیزی نیست که مال خدا نباشد.

۱ - ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. (سوره آل عمران، آیه ۱۸۲)

۲ - ﴿وَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾. (سوره حجرات، آیه ۹)

۳ - ﴿وَلَا تَعْتَدُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾. (سوره بقره، آیه ۱۹۰)

«لِّلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ»^(۱).
 «آنچه در آسمانها و زمین است مال خداست».

شاه عاجز بود که عدالت برقرار کند پس ظلم می کرد. مثلاً وقتی عدّه‌ای به او انتقاد می کردند و مقابلش می ایستادند شاه نمی توانست به آنها جواب دهد، لذا دستور می داد سربازها معترضان را بگیرند. پس چون عاجز بود ظلم می کرد. اما خدا چه عجزی دارد؟ اگر کسی خطا کند خدای تعالی به اندازه خطایش به او جزا می دهد^(۲). علاوه بر این، بخشش او در مقابل انتقادات و سخنان بندگان، زیاد است. خودش فرموده:

«من خلق کردم که به بندگانم رحمت کنم»^(۳).

اصل و بنای خلقت پروردگار رحمت و گسترش است نه عذاب و تنگی، که این معنا از آیه ۱۱۹ سوره هود فهمیده می شود.

عدالت خداوند از دیدگاه شیعه و سنی

مطلب دیگر که باید گفته شود این است که فرق بین ما شیعیان و اهل تسنن در مورد عدل چیست؟ ما عدل و امامت را جزء اصول مذهب^(۴)

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۴.

۲- «و قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ». یعنی: «و میان ایشان به عدل داوری شود و به آنها ستم نمی شود». (سوره یونس، آیه ۵۴) - «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا». یعنی: «ترازوهای عدل را برای روز قیامت قرار می دهیم پس به کسی ظلمی نمی شود». (سوره انبیاء، آیه ۴۷)

۳- «... اِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقْنٰهُمْ». (سوره هود، آیه ۱۱۹)

۴- اصول دین: توحید، نبوت و معاد است و اصول مذهب: امامت و عدل است.

قرار داده‌ایم، اما سنیها امامت را قبول ندارند و غالب آنها عدل را نیز به این معنا که ما می‌گوییم قبول ندارند.

شیعه می‌گوید خدای تعالی به ما عقل داده و این عقل مال اوست. عقل به ما می‌گوید اگر کسی با تقوا و خوب بود باید به بهشت رود. اگر او را به جهنم بفرستند ظلم است و خدا هم ظلم نمی‌کند. اما اهل تسنن (اشعری‌ها) می‌گویند: اگر خداوند، آدم خوب را در جهنم بیندازد عدالت است. هر کاری که خدا انجام دهد عدالت است و لو عقل ما بگوید ظلم است، اما شیعه می‌گوید: اگر عقل صحیح و سالم گفت این کار ظلم است، خدا این کار را انجام نمی‌دهد. این که ما عدل را جزء اصول مذهب شمریم بخاطر اختلاف ما با اهل تسنن است.

ممکن است اشکالاتی در مورد عدل خدای تعالی در ذهن بعضی باشد که از ابتدا این اشکالات مطرح می‌شده و جواب هم داده شده. آیت‌الله شهید مطهری در کتاب «عدل الهی» بطور مفصل و خوب اشکالات را مطرح کرده و جواب داده‌اند. آیت‌الله شهید دستغیب نیز در کتاب «۸۲ پرسش» به سؤالاتی در این مورد پاسخ داده‌اند. در این جا بعضی اشکالات را بطور مختصر مطرح می‌کنیم:

۱) نقص خلقت و محرومیت‌های دیگر

خدای تعالی عادل است. هرچه لازمه زندگانی این دنیاست به ما داده. چشم داده که ببینیم، گوش داده که بشنویم و زبان داده که صحبت کنیم و مزه‌ها را بچشیم و خدا را شکر کنیم. به همین ترتیب نعمت‌های دیگری داده. اما چرا بعضی انسانها از این نعمتها محروم هستند؟ چرا بعضی از

ابتدا که خدا خلقشان کرده نابینا، ناشنوا و ناقص بوده‌اند در حالی که گناهی هم نکرده بودند؟ آیا این خلاف عدالت نیست؟

جواب: اولاً خدای تعالی در این دنیا قوانینی قرار داده که به آنها سنت می‌گویند. اگر کسی آگاهانه یا ناخود آگاه خلاف آنها رود، به مقصد نمی‌رسد. مثلاً سنت خدا این است که اگر شما گندم را در خاک مناسب بکارید و آب بدهید و هوامناسب باشد، گندم بروید. اما اگر شما گندم را روی سنگ ریختید، آب ندادید و مواظبت نکردید قهراً گندم هم نمی‌روید.

سنت خدا این است که آتش سوزاننده است. اگر شما دستتان را در آتش فرو کردید می‌سوزید، چه بدانی آتش سوزاننده است چه ندانی. آیا می‌شود اعتراض کرد که خدایا چرا دستم را سوزاندی؟ چرا ظلم کردی؟ اگر یک قطعه سنگ بزرگ از کوه جدا شود و بر سر کسی بخورد آن شخص می‌میرد. آیا می‌شود گفت: خدایا چرا سنگ را این‌طور درست کردی که آدم را بکشد؟

از جمله قوانینی که خدایتعالی قرار داده این است که وقتی زن و مرد می‌خواهند ازدواج کنند یک سری خصوصیات را باید رعایت کنند که اگر رعایت نشود چه بسا بچه آنها ناسالم می‌شود. عده‌ای این را نمی‌دانستند و حالا بچه آنها ناقص شده. این دلیل نمی‌شود که خدا ظالم است. خدا عقل داده که علم بیاموزید و این مطلب را کشف کنید.

همچنین اگر مادر در ایام بارداری مضطرب و وحشت زده شود ممکن است به نوزاد آسیب برسد و ناقص شود. به همین ترتیب عده‌ای از نواقصی که در اشخاص دیده می‌شود بخاطر رعایت نکردن قوانین

خداست. در عین حال دست خدای تعالی نسبت به قوانینی که وضع کرده بسته نیست^(۱). مثلاً دو نفر که بنا به آزمایش‌های انجام شده نباید با هم ازدواج کنند اگر اعتنا نکردند، فرزند آنها باید ناقص متولد شود، اما خدای تعالی می‌تواند قانونش را به هم بزند و بچه سالم و بدون نقص متولد شود. همچنین اگر سنگ بزرگی بر سر کسی بخورد خداوند می‌تواند سنگ را از تأثیر بپندازد. خداوند می‌تواند کاری کند که آتش نسوزاند، همانطوری که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام همین کار را کرد^(۲).

پس خداوند قوانین و مؤثریت اشیاء گوناگون را قرار داده و به این زودبها آنها را تغییر نمی‌دهد. اما در عین حال دستش هم در تغییر دادن اثرگذاری اشیاء بسته نیست و اگر صلاح بداند تغییر می‌دهد. البته صلاحش نیز بی جهت نیست.

ثانیاً: آنها که به نوعی از جهت بدنی نقص دارند اگر صبر و تحمل کرده و شاکر باشند خدای تعالی عنایات خاص خود را شامل حالشان می‌کند. و البته این را هم باید متوجه بود که درست است آنها از جهاتی نسبت به دیگران نقص دارند، اما خداوند چیزهایی در آنها قرار داده که شاید در دیگران که سالم هستند نباشد. اگر خدای تعالی در کسی نقصی قرار داده کمالی هم در کنارش به او عنایت فرموده و تلافی کرده. مثلاً

۱ - ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾. (سوره مائده، آیه ۶۴)

۲ - ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾. ترجمه: «گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و بی‌ضرر باش». (سوره انبیاء، آیه ۶۹)

کسانی که قدرت شنوایی و تکلم ندارند از گناهان زیادی مصون بوده و مرتکب آن گناهان نمی‌شوند. پس در این موارد عذابی ندارند و راحت‌تر از دیگران هستند.

از جمله داروی درد مصیبت زده‌ها و کسانی که راه علاجی ندارند این است که سعی کنند بفهمند خداوند مالک همه چیز است^(۱). انسانها و حیوانات در دریا و خشکی، آسمان‌ها و زمین و هرچه بین آنهاست مال خداست. هیچ چیزی از شما مال خودتان نیست. هرچه دارید از خانه و دوست گرفته تا قدرت و پول و بدن همه مال خداست. پس خداوند هرچه بخواهد انجام می‌دهد^(۲). در عین حال که همه چیزمان مال خداست اما خدای تعالی فرموده اگر بشر بنده شاکر و صابر و مُجِبّ و دانا شود (مثلاً واقعاً بفهمد خداوند همه کاره است، خالق و مالک اوست) هرچه دارم به او می‌دهم، شما را جای خودم می‌نشانم حتی ملائکه را جای خودم قرار نمی‌دهم. راهش این است که فرمانم را عمل کنید. شهدا خواستند به دستور خداوند عمل کنند و شهید شدند که به خدا برسند. آنها از زندگی دنیا گذشتند که تا ابدالآباد صاحب منصب باشند. و تو ای کسی که پدرت شهید شده اگر می‌خواهی تو هم صاحب منصب شوی باید بخاطر خداوند ناراحتیها را تحمل کرده و صبر کنی و شاکر باشی.

۱ - ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. (سوره بقره، آیه ۲۸۴)

۲ - ﴿يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾. (سوره ابراهیم، آیه ۲۷) - ﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾. (سوره هود، آیه

وقتی ما ملتفت شدیم خدا مالک است و ما بنده و مخلوق اویم، اگر ما را به جهنم هم ببرد و بسوزاند باز هم خواهیم گفت خدایا قربانت می‌رویم. رحمت خدا به آیت‌الله شهید دستغیب ایشان نقل می‌کردند: «شخصی خواست غلامی بخرد. به غلام گفت: چه می‌خوری؟ غلام گفت: هرچه بدهی. پرسید: چه می‌پوشی؟ گفت: هرچه بدهی. پرسید: کجا جایت دهم؟ جواب داد: هر جا که خواستی. پرسید: چرا این طور جواب می‌دهی؟ گفت: من بنده هستم و تو مولایی».

بنده خدا هرچه مولایش خواست با جان و دل انجام می‌دهد. اگر مولایش خواست قدش کوتاه یا بلند باشد، سیاه باشد، فلان عیب را داشته باشد باز هم می‌گوید من بنده و مخلوق خدا هستم، و او مولای من است. هر طور او من را خلق کرده و خواسته، درست است. دیگر نمی‌گوید چرا فلانی آبله‌ای است؟ چرا آقای زمانیان تصادف کرد؟ اگر هر کس به حساب خودش فکر کند که خدا خالق و مالک است، دیگر اعتراض نمی‌کند که چرا فلانی یاران و دوستانش زیادند و دوستان من کم هستند؟ تو اگر خودت را بنده می‌دانی هرچه مولایت کرد باید راضی باشی تا از هم و غم به تدریج راحت شوی.

(۲) حوادث طبیعی

ممکن است دیده یا شنیده باشید که در جایی زلزله یا سیل آمده یا بخاطر حادثه‌هایی مثل آنها عده زیادی زیر آوار رفته و کشته شده‌اند. ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا در جایی مثلاً زلزله می‌آید و مردم می‌میرند و در جای دیگر این طور نیست. آیا این خلاف عدالت

نیست؟!

یکی از اسباب زلزله بخارهای درون زمین است. از سطح زمین تا مرکز زمین فرسنگها فاصله است که اگر این مقدار از سطح زمین پایین بروید به مرکز زمین می‌رسید. اگر از سطح زمین چند کیلومتر پایین تر بروید کم کم به مواد مذاب می‌رسید و هر چه پایین تر بروید گرما زیادتر می‌شود و مواد بصورت مایع و روان در می‌آیند. در اثر برخورد مواد مذاب با آبی که در زمین جریان دارد بخارهایی بوجود می‌آید؛ این بخارها می‌خواهند از زمین خارج شوند ولی راهی ندارند. پس همینطور زیاد شده و به اندازه‌ای می‌رسد که زمین را می‌لرزاند. پس لرزیدن زمین بخاطر بخارهایی است که نمی‌تواند خارج شود. این امور را خداوند قرار داده و از نظر علمی هم علمای فیزیک می‌توانند بفهمند که در کجای زمین خط زلزله است. در حالی که در گذشته نمی‌دانستند. قاعدتاً وقتی خط زلزله معلوم و مشخص است نباید در آنجا خانه بسازند و اگر ساختند و زلزله آمد و از بین رفتند مقصّر خودشان خواهند بود.

خواست و اراده‌ی خدای تعالی این طور قرار گرفته که زلزله بیاید. در گذشته مردم کشف نکرده بودند که کجا زلزله می‌آید، اما می‌توانستند از پیامبران پرسند ولی نمی‌پرسیدند.

پس وظیفه‌ی ما این است که هر جا منطقه زلزله خیز است ساکن نشویم. حالا اگر بگویید جای دیگری نداریم، خدای تعالی برای بناها قوانینی قرار داده که اگر خانه‌ها را به حساب آن قواعد بسازند، زلزله خانه‌ها را کمتر خراب می‌کند. مهندسین، امروزه ساختمانها را به نحو استاندارد طوری می‌سازند که اگر زلزله هفت ریشتری هم بیاید خیلی تأثیر نگذارد.

البته در عین حال که قانون خداست که زلزله خانه را خراب کند، ولی دستش هم بسته نیست. مثلاً در جایی زلزله می آید، خدای تعالی اگر صلاح بداند می تواند کاری کند که خانه ای خراب نشود و کسی نمیرد. دوم این که گناهان مردم هم در نازل شدن بلا تأثیر دارد. اگر در جایی مردم زیاد گناه کنند بطور حتمی که نه، بلکه بعید نیست خداوند بلاهایی بفرستد؛ مثلاً زلزله بیاید.

در این جا خوب است مطالبی از کتاب «داستان های شگفت» اثر آیت الله شهید دستغیب برای مثال نقل شود. ایشان در مورد زلزله «قیر و کارزین» چنین نوشته اند: «در روز ۲۵ صفر سنه ۱۳۹۲ (ه. ق) مطابق ۲۱ فروردین سال ۱۳۵۱ (ه. ش) این منطقه مورد خشم الهی واقع شده و از بالای آسمانی و زلزله عظیم زمینی بیشتر بلوک «قیر» صدمه دید و بیش از همه جا قیر رازیر و رو نمود. بطوری که یک ساختمان سالم نماند و تقریباً ثلث اهالی آن، زیر انبوه سنگ و آجر به سخت ترین وضعی جان سپردند و پیرمردان مانند چنین حادثه و حشتناکی را بخاطر ندارند».^(۱)

رؤیای صادقه

مرحوم جناب شیخ محمد جواد مقیمی نامه ای به آیت الله شهید دستغیب می نویسد. در قسمتی از نامه چنین نوشته اند که: «شخصی بنام رمضان طاهری گفت: شب ۲۵ صفر که صبح آن زلزله آمد پسر کوچکی داشتم، بیمار بود و خواب نمی رفت و خیلی ناراحتی می نمود. نزدیک

۱ - داستان های شگفت، داستان ۱۰۶.

طلوع صبح بود دیدم خیلی گریه می‌کند. مادرش را صدا زدم بیدار شد. گفتم: خیلی به صبح مانده؟ گفتم: نزدیک است و من قدری می‌خواهم موقع نماز مرا بیدار کن. خوابم برد. ناگاه دیدم یک نفر جوان آمد در خانه به من گفتم: بیا بیرون. گفتم: چکار داری؟ گفتم: بیا بیرون؛ رفتم. نزدیک منزلم جای وسیعی بود. گفتم: نگاه کن. گفتم: به چه نگاه کنم؟ گفتم: به خانه‌ها و منزلها. چون نگاه کردم دیدم تماماً خراب شده است. گفتم خانه‌های ماست؟ گفتم: بلی. گفتم برای چه این طور شده؟ گفتم: بخاطر معصیت زیاد. گفتم: اهل این محل همه نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و عبادتکارند. گفتم: همه «ریا» است و «خالص» نیست. هرچه التماس کردم فایده نبخشید و رفت. بیدار شدم دیدم موقع نماز است. عیالم به من گفتم چرا در خواب گریه می‌کردی و ناراحت بودی؟ گفتم: هیچ. زودباش دو تا از بچه‌ها را تو بردار و دوتای آنها را هم من برمی‌دارم تا از خانه بیرون ببریم و در آن خانه افراد دیگری هم بودند. تا دست بچه را گرفتم که بیرون ببرم زلزله شروع شد و مهلت نداد که تکانی بخوریم. همه زیر آوار رفتیم. بچه‌ها و مادرشان تلف شدند و مرا با چند نفر دیگر تا نزدیک ظهر از زیر خاک بیرون آوردند.^(۱)

اخبار از وقوع حادثهٔ موحشه

شخصی بنام سید جعفر حسینی که مرد متدین و باایمانی بوده و چند روز قبل از وقوع زلزله - ظاهراً سه روز - به رحمت ایزدی پیوست، سه

چهار روز پیش از فوت، در حالی که در بستر مرض خوابیده و پسرش - آقاسید علی اکبر - با اقوام و اقارب بر بالین او نشسته بودند، یک مرتبه با صدای بلند می‌گوید: ای تاجرها! ای پيله ورها! هر کدام هزار تومان بدهید که خانه‌ها تان خراب می‌شود. چند مرتبه همین کلمه را تکرار می‌کند: هزار تومان بدهید. بعد می‌گوید یکصد تومان بدهید که خانه‌ها تان خراب می‌شود. بعد رو می‌کند به خانواده‌اش و می‌گوید: شما از قریه بیرون روید که اگر ماندید هلاک می‌شوید. چند مرتبه این جمله را تکرار می‌کند و بعد از چهار روز از دنیا می‌رود (رحمة الله علیه). بعد از سه روز از فوت آن مرحوم همان زلزله عظیمه واقع شد و خانه‌ها خراب و تلفات مالی و جانی وارد گردید.^(۱)

گاهی بلاها بخاطر گناهان است

صدقه برای رفع بلاست. این جور نیست که بگوییم طبیعت کر و کور است و خدای تعالی در آن دستی ندارد. اگر خداوند اراده کند جلوی زلزله را هم می‌گیرد. گاهی بخاطر گناهانی که مردم مرتکب می‌شوند جلوگیری نمی‌کند.

روایت است که اگر در منطقه‌ای از زمین کارهای زشت از قبیل زنا و لواط زیاد شود باید منتظر بلا باشند.^(۲) در شهرها که جمعیت بیشتری دارند قهراً آدم‌های خوب بیشتر هستند و به آبروی آنها بلا کمتر نازل می‌شود.

۱- همان.

۲- رک: وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۹۹، روایت ۲۲۶۲۴ - ج ۲۰، باب ۱، روایت ۲۵۶۸۵.

از جمله حوادثی که پیش می‌آید مرض‌های عمومی است. گاهی طاعون، حصبه یا وبا می‌آید و عدّه زیادی از بین می‌روند. نقل کرده‌اند حدود ۶۰ یا ۷۰ سال پیش در شیراز وبا شایع شد. بیماری وبا این‌طور است که تا شخص مبتلا شد حدود ۳ ساعت بعد می‌میرد. مردم در کوجه‌ها می‌افتادند و می‌مردند. بعضی فرار می‌کردند که از شهر بیرون بروند، اما به دروازه که می‌رسیدند می‌افتادند. اگر خداوند صلاح بداند عدّه‌ای را این‌گونه ادب می‌کند. امروزه این بیماریها را با واکسن پیشگیری می‌کنند و کار درستی است زیرا قانونی است که خدای تعالی قرار داده.

از جمله بلاها جنگ‌های داخلی یا خارجی است که در بعضی کشورها پیش می‌آید. نه همیشه بلکه مقداری از این بلاها بخاطر گناهان و پشت کردن به خداست. خدای تعالی می‌فرماید: «اگر اهل قریه‌ای، اهل شهری، ایمان بیاورند و تقوی داشته باشند ما درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم».^(۱)

اثر زکات دادن

آیت‌الله شهید دستغیب رحمته‌الله‌علیه در کتاب داستان‌های شگفت آورده‌اند: «جناب حاج مرادخان حسن شاهی ارسنجانی نقل کرده‌اند در سالی که بیشتر نواحی فارس به آفت ملخ مبتلا شده بود به قوام الملک خبر دادند که مزرعه‌های شما در نواحی فسا تمام به واسطه ملخ از بین رفته. قوام گفت باید خودم ببینم. پس به اتفاق ایشان و مرحوم بنان الملک و چند

۱ - «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ﴿۹۶﴾» (سوره اعراف، آیه ۹۶)

نفر دیگر از شیراز حرکت کردیم و چون به مزرعه‌های قوام رسیدیم دیدیم تماماً خوراک ملخ گردیده بطوری که خوشه‌ سالم ندیدیم. همینطور که می‌رفتیم و تماشا می‌کردیم به قطعه‌ زمینی رسیدیم که تقریباً وسط مزرعه بود. دیدیم محصول سالم است و یک خوشه‌اش هم دست نخورده، در حالی که محصول زمین‌های چهار طرف آن به کلی از بین رفته بود. قوام گفت: این جا چه کسی بذر پاشیده و متعلق به کیست؟ گفتند فلان شخصی که در بازار فسا پاره‌دوزی می‌کند. گفت: می‌خواهم او را ببینم، و به من گفت: او را بیاور. رفتیم او را دیدیم و گفتم: آقای قوام تو را طلبیده. گفت: من به آقای قوام کاری ندارم. اگر او به من کاری دارد بیاید این جا. هر طوری بود با خواهش و التماس او را نزد قوام آوردیم. قوام از او پرسید: فلان مزرعه بذرش از تو است و تو کاشته‌ای؟ گفت: بلی. قوام پرسید: چه شده که ملخ همه‌ زراعتها را خورده جز مال تو را؟ گفت: اولاً من مال کسی را نخورده‌ام تا ملخ مال مرا بخورد. دیگر آن‌که من همیشه زکات آن را سر خرمن خارج می‌کنم و به مستحقین می‌رسانم و مابقی را به خانام می‌برم. قوام المملک او را آفرین گفت و از حالش سخت در شگفت شد.^(۱)

این داستان به ما می‌فهماند که همه چیز دست خداست. اگر کسی مؤمن و باتقوا باشد چنانچه خدای تعالی صلاح بداند - که غالباً صلاح می‌داند - نمی‌گذارد بلاهای طبیعی و غیر طبیعی کاری به او داشته باشد.

آثار بخل

آیت‌الله شهید دستغیب در جای دیگری از داستان‌های شگفت چنین نوشته‌اند: «بزرگی از اهل علم نقل فرمود: وقتی یکی از تجّار محترم اصفهان که به مرحوم حاج محمدجواد بیدآبادی ارادت داشت، سخت مریض شد. مرحوم بیدآبادی از او عیادت کردند و او از شدت مرض بیهوش شد و آن مرحوم مریض را در خطر مرگ مشاهده فرمود. چون دارائش زیاد بود به فرزندانش فرمود: چهارده هزار تومان صدقه دهید و بین فقرا تقسیم نمایید تا من شفایش را به توسط حضرت حجّت (عج) بخواهم. فرزندان آن مریض نپذیرفتند. مرحوم بیدآبادی با تأثر از خانه بیرون آمد و با کسی که مصاحب ایشان بود فرمود: اینها بخل کردند و صدقه ندادند، ولی چون این شخص رفیق ماست و بر ما حقی دارد، باید درباره‌اش دعا کنیم تا خداوند او را شفا بخشد. پس به اتفاق به منزل می‌آیند و بعد از نماز مغرب مرحوم بیدآبادی دستها را به دعا بلند می‌کند و در عوض این که شفایش را بخواهد عرض می‌کند: «خدایا او را بیامرز!» رفیق آن مرحوم می‌گوید: چه شد که شفایش را نخواستید؟ فرمود: چون خواستم دعا کنم صدایی شنیدم: «استغفر الله»^(۱). دانستم که مرحوم شده. و پس از تحقیق معلوم شد که در همان ساعت مرحوم شده بود»^(۲).

از این گونه حکایات نتیجه می‌گیریم که صدقه دادن باعث می‌شود خدایتعالی به انسان رحم کند. اگر شما به کسی رحم کردید خدا هم از شما

۱ - یعنی: طلب آمرزش کن.

۲ - داستان‌های شگفت، داستان ۴۴.

بلایی را دور می‌کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اصحاب از اطراف مدینه حرکت می‌کردند. جوانی یهودی به ایشان رسید، گفت: «السَّامُ عَلَيْكَ»، یعنی: مرگ بر تو باد. (السلام عليك یعنی درود بر تو). پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اصحاب فرمودند: او تا غروب بیشتر زنده نیست. آن یهودی به صحرا می‌رفت که هیزم جمع کند. عصر که شد جوان سالم برمی‌گردد. اصحاب گفتند: یا رسول الله، شما گفتید تا عصر زنده نمی‌ماند. حضرت به آن جوان فرمودند: هیزم را بر زمین بگذار و باز کن. ماری در هیزمها بود. پیامبر فرمودند: بنا بود این مار او را بزند. به یهودی فرمودند: چکار کردی؟ جواب داد: وقتی از دروازه بیرون می‌رفتم فقیری نان می‌خواست، من یک قرص نان به او دادم. پیامبر فرمودند: «تو رحم کردی، خدا هم به تو رحم کرد».^(۱)

لذا به دوستان سفارش می‌کنیم هر صبح و شب صدقه بدهند، هرچند کم باشد. صدقه دادن بلاها را دور می‌کند.

خلاصه این که برگشت همه چیز به خدای تعالی است و اراده خداوند از راه سنتها محقق می‌شود و در مقابل قوانین دستش بسته نیست. عده‌ای از قوانین، معنوی هستند. مثلاً قرارداد است که اگر عده‌ای گناه کنند زلزله بیاید. و از دیگر قوانین معنوی صدقه و دعاست که از بلاها و حوادث بد جلوگیری می‌کنند.



۱ - فروع کافی، ج ۴، ابواب الصدقه، باب ۲، روایت ۳.